



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

علی اصغر راسخانی

عوامل
سعادت و شقاوت

در واقعه کربلا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عوامل سعادت و شقاوت در واقعه کربلا

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عوامل سعادت و شقاوت در واقعه کربلا	۱۱
مشخصات کتاب	۱۱
اشاره	۱۲
فهرست مطالب	۱۷
عوامل شقاوت	۲۷
۱ - زنازادگی	۲۷
اشاره	۲۷
زنا از دیدگاه قرآن	۲۷
زنا از دیدگاه روایات	۲۸
تجلی زنازادگی در لشکر یزید	۲۹
۲ - شرب خمر	۳۳
اشاره	۳۳
شرب خمر از دیدگاه قرآن	۳۳
شرب خمر از دیدگاه روایات	۳۳
تجلی شراب خواری در لشکر یزید	۳۵
۳ - جرأت بر گناه	۳۸
اشاره	۳۸
گناه از دیدگاه قرآن	۳۹
گناه از دیدگاه روایات	۳۹
تجلی جرأت بر گناه در لشکر یزید	۴۱
۴ - لهو و لعب	۴۶
اشاره	۴۶
موسیقی از دیدگاه قرآن	۴۶

۵۱	 موسیقی از دیدگاه روایات
۵۷	 آوازه خوانی از دیدگاه قرآن
۵۹	 آوازه خوانی از دیدگاه روایات
۶۰	 تجلی لهُو و لعب در لشکر یزید
۶۱	 ۵ - قساوت قلب
۶۱	 اشاره
۶۱	 قساوت قلب از دیدگاه قرآن
۶۲	 قساوت قلب از دیدگاه روایات
۶۲	 تجلی قساوت قلب در لشکر عمر بن سعد
۶۹	 ۶ - علاقه به دنیا
۶۹	 اشاره
۶۹	 علاقه به دنیا از دیدگاه قرآن
۷۱	 علاقه به دنیا از دیدگاه روایات
۷۱	 تبلور علاقه به دنیا در لشکر یزید
۸۰	 ۷ - پیروی از هوای نفس
۸۰	 اشاره
۸۰	 هوای نفس از دیدگاه قرآن
۸۱	 هوای نفس از دیدگاه روایات
۸۲	 تبلور پیروی از هوای نفس در لشکر یزید
۸۷	 ۸ - حرام خواری
۸۷	 اشاره
۸۷	 تبلور حرام خواری در لشکر عمر بن سعد
۸۹	 ۹ - خلف وعده
۸۹	 اشاره
۹۰	 تبلور خلف وعده در لشکر عمر بن سعد
۹۲	 ۱۰ - جهل و نادانی

۹۲	 اشاره
۹۳	 تبلور چهل و نادانی در لشکر یزید
۹۵	 عوامل سعادت
۹۵	 ولایت از دیدگاه قرآن
۹۵	 ولایت از دیدگاه روایات
۹۸	 عوامل سعادت
۹۸	 ۱ - تجلی اخلاص در ولایت و محبت در لشکر حسینی
۱۱۳	 ۲ - عشق به جهاد و شهادت
۱۱۳	 الف - جهاد
۱۱۴	 ب - شهادت
۱۱۴	 اشاره
۱۱۶	 جهاد از دیدگاه قرآن
۱۱۷	 جهاد از دیدگاه روایات
۱۱۸	 شهادت از دیدگاه قرآن
۱۱۸	 شهادت از دیدگاه روایات
۱۱۹	 تجلی عشق به جهاد و شهادت در اصحاب امام حسین علیه السلام
۱۲۹	 ۳ - ایثار و از خودگذشتگی
۱۲۹	 اشاره
۱۲۹	 ایثار از دیدگاه قرآن
۱۲۹	 ایثار از دیدگاه روایات
۱۳۱	 تجلی ایثار در اصحاب امام حسین علیه السلام
۱۳۶	 ۴ - عبادت و عبودیت
۱۳۶	 اشاره
۱۳۷	 تجلی عبودیت در اصحاب امام حسین علیه السلام
۱۴۲	 ۵ - اهمیت به نماز
۱۴۲	 اشاره

نماز از دیدگاه قرآن	۱۴۳
نماز از دیدگاه روایات	۱۴۴
تجلی نماز در لشکر حسینی	۱۴۶
۶ - تربیت صحیح	۱۴۸
اشاره	۱۴۸
تجلی تربیت صحیح در لشکر حسینی	۱۴۹
۷ - همسر خوب	۱۵۴
اشاره	۱۵۴
همسران خوب در لشکر حسینی	۱۵۵
۸ - همراهی با خوبان	۱۶۰
اشاره	۱۶۰
تجلی همراهی با خوبان در لشکر حسینی	۱۶۰
۹ - انس با قرآن و حدیث	۱۶۸
اشاره	۱۶۸
قرآن از دیدگاه قرآن	۱۶۸
قرآن از دیدگاه روایات	۱۶۹
انس با قرآن در لشکر حسینی	۱۷۱
جایگاه حدیث از دیدگاه قرآن	۱۷۵
جایگاه حدیث از دیدگاه حدیث	۱۷۶
انس با حدیث در اصحاب امام حسین علیه السلام	۱۷۷
۱۰ - ایمان و خداشناسی	۱۷۸
اشاره	۱۷۸
ایمان از دیدگاه قرآن	۱۷۹
خداشناسی از دیدگاه روایات	۱۸۱
تجلی ایمان و خداشناسی در اصحاب امام حسین علیه السلام	۱۸۲
۱۱ - تفکر	۱۸۶

۱۸۶	 اشاره
۱۸۶	 تفکر در قرآن
۱۸۷	 تفکر در روایات
۱۸۸	 تجلی تفکر در اصحاب امام حسین علیه السلام
۱۹۵	 ۱۲ - مبارزه با نفس
۱۹۵	 اشاره
۱۹۶	 تجلی مبارزه با نفس در اصحاب امام حسین علیه السلام
۱۹۷	 ۱۳ - وفای به عهد
۱۹۷	 اشاره
۱۹۷	 تجلی وفای به عهد در اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۰۱	 ۱۴ - نصیحت برای خدا
۲۰۱	 اشاره
۲۰۲	 تجلی نصیحت خواهی در لشکر حسینی
۲۰۵	 ۱۵ - مقدم داشتن آخرت بر دنیا
۲۰۹	 ۱۶ - سبقت در کارهای خیر
۲۰۹	 اشاره
۲۱۰	 تجلی مسابقه در کار خیر در اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۱۴	 ۱۷ - بصیرت
۲۱۴	 اشاره
۲۱۴	 تجلی بصیرت در اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۱۶	 ۱۸ - صبر بر مصایب و مشکلات
۲۱۶	 اشاره
۲۱۶	 صبر از دیدگاه قرآن
۲۱۷	 صبر از دیدگاه روایات
۲۱۸	 تجلی صبر در اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۲۰	 ۱۹ - دوری از باطل

۲۲۲	 رقت قلب - ۲۰
۲۲۲	 اشاره
۲۲۳	 تجلی رقت قلب در اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۲۴	 ۲۱ - کیاست و زیرکی
۲۲۴	 اشاره
۲۲۵	 تجلی کیاست در اصحاب امام حسین علیه السلام
۲۲۷	 فهرست منابع
۲۳۰	 درباره مرکز

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر، 1341 -

عنوان و نام پدیدآور : عوامل سعادت و شقاوت در واقعه کربلا/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: دلیل ما، 1387.

مشخصات ظاهری : 214 ص.

شابک : 26000 ریال: 1-409-397-964-978 ؛ 26000 ریال (چاپ دوم) ؛ 37000 ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم: پاییز 1388.

یادداشت : چاپ سوم: 1390.

یادداشت : چاپ چهارم: 1391.

یادداشت : چاپ پنجم: 1401.

یادداشت : کتابنامه: ص. [213] - 214؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : یزیدبن معاویه، خلیفه اموی، 25 - 64ق.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق -- اصحاب

موضوع : واقعه کربلا، 61ق.

صفات ردیله -- احادیث

رده بندی کنگره : 5/41BP/6ع9 1387

رده بندی دیویی : 297/9534

شماره کتابشناسی ملی : 1 2 5 6 5 2 9

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ویراستار کتاب : خانم نفیسه معظم

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

عوامل سعادت و شقاوت در واقعه کربلا

علی اصغر رضوانی

انتشارات دلیل ما

چاپ چهارم: زمستان 1391

تیراژ 1000 نسخه

لیتوگرافی: پرتو شمس

چاپ: نگارش

شابک: 1 - 409 - 397 - 964 - 978

تلفن و نمابر: 7744988 - 7733413 (198251)

قم، صندوق پستی 1153 - 37135

WWW.Dalilema.com

info@Dalilema.com

انتشارات دلیل ما

مراکز پخش

(1) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعد از کوچه 39، پلاک 759،

طبقه دوم، فروشگاه دلیل، ما تلفن 7737011-7737001

(2) تهران خیابان، انقلاب خیابان فخر رازی، پلاک 61، فروشگاه دلیل ما، تلفن 66464141

(3) مشهد، چهار راه شهداء، ضلع شمالی باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان،

مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن 5 - 2237113

سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، 1343 -

عنوان و پدیدآور: عوامل سعادت و شقاوت در واقعه کربلا/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم : دلیل، ما ، 1387.

مشخصات ظاهری : 216 ص.

شابک: 1 - 409 - 397 - 964 - 978 ISBN

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه : ص . [212]214-؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: یزید بن معاویه خلیفه امو 20 - 64 ق.

موضوع: حسین بن علی علیه السلام ، امام سوم، 4 - 61 ق. - اصحاب.

موضوع: واقعه کربلا، 61 ق.

موضوع: صفات رذیله-احادیث.

رده بندی کنگره : 1387 ع 9 ر 6 / 5 / 41 B

شماره رده دیویی : 297/9534

شماره کتابشناسی ملی: 1256529

ص: 2

پیشگفتار... 11

عوامل شقاوت/ 13

1 - زنازادگی... 13

زنا از دیدگاه قرآن... 13

زنا از دیدگاه روایات... 14

تجلی زنازادگی در لشکر یزید... 15

2 - شرب خمر... 19

شرب خمر از دیدگاه قرآن... 19

شرب خمر از دیدگاه روایات... 19

تجلی شراب خواری در لشکر یزید... 21

3- جرأت بر گناه... 24

گناه از دیدگاه قرآن... 25

گناه از دیدگاه روایات... 25

تجلی جرأت بر گناه در لشکر یزید... 27

ص: 5

4 - لهو و لعب...32

موسیقی از دیدگاه قرآن...32

موسیقی از دیدگاه روایات...37

آوازه خوانی از دیدگاه قرآن...43

آوازه خوانی از دیدگاه روایات...45

تجلی لهو و لعب در لشکر یزید...46

5 - قساوت قلب...47

قساوت قلب از دیدگاه قرآن...47

قساوت قلب از دیدگاه روایات...48

تجلی قساوت قلب در لشکر عمر بن سعد...48

6 - علاقه به دنیا...55

علاقه به دنیا از دیدگاه قرآن...55

علاقه به دنیا از دیدگاه روایات...57

تبلور علاقه به دنیا در لشکر یزید...57

7- پیروی از هوای نفس...66

هوای نفس از دیدگاه قرآن...66

هوای نفس از دیدگاه روایات...67

تبلور پیروی از هوای نفس در لشکر یزید...68

8- حرام خواری...73

تبلور حرام خواری در لشکر عمر بن سعد...73

9 - خلف وعده...75

تبلور خلف وعده در لشکر عمر بن سعد...76

10 - جهل و نادانی...78

تبلور جهل و نادانی در لشکر یزید...79

ص: 6

1 - اخلاص در ولایت و محبت اهل بیت علیه السلام... 81

ولایت از دیدگاه قرآن... 81

ولایت از دیدگاه روایات... 81

تجلی اخلاص در ولایت و محبت در لشکر حسینی... 84

2 - عشق به جهاد و شهادت... 99

الف - جهاد... 99

ب - شهادت... 100

جهاد از دیدگاه قرآن... 102

جهاد از دیدگاه روایات... 103

شهادت از دیدگاه قرآن... 104

شهادت از دیدگاه روایات... 104

تجلی عشق به جهاد و شهادت در اصحاب امام حسین علیه السلام... 105

3 ایثار و از خودگذشتگی... 115

ایثار از دیدگاه قرآن... 115

ایثار از دیدگاه روایات... 115

تجلی ایثار در اصحاب امام حسین علیه السلام... 117

4 - عبادت و عبودیت... 122

تجلی عبودیت در اصحاب امام حسین علیه السلام... 123

5- اهمیت به نماز... 128

نماز از دیدگاه قرآن... 129

نماز از دیدگاه روایات...130

تجلی نماز در لشکر حسینی...132

ص: 7

بیرون شود شاید که این جنایت بزرگ رخ ندهد و یا در صورت رخ دادن جنایتشان مخفی نگردد و در پرتو نور خورشید برملا گردد.

سپیده دم که سرزد امام حسین علیه السلام و یارانش به نماز بامداد ایستادند. از نماز که فارغ شدند طبل جنگ یزیدیان به صدا درآمد. امام حسین علیه السلام بعد از ایراد خطبه به آماده کردن لشکر و صف آرایی سپاه پرداخت. سپاهی که از نظر عدد یک صدم سپاه دشمن کمتر بود ولی هزاران برابر سپاه دشمن وفا داشت، ایمان داشت، استقامت داشت.

در طرف دیگر میدان، عمر بن سعد فرمانده سپاه یزیدی نیز به آرایش سپاه خود پرداخت و سرداران و فرماندهانی برای هر قسمت از لشکر منصوب کرد. اطمینان به پیروزی و عشق ملک ری، سراپای وجودش را فرا گرفته بود، و انتظار هرچه زودتر شام شدن روز را میکشید...

جا دارد تا این واقعه و رویارویی سپاه سعادت و شقاوت را تحلیل کنیم تا معلوم شود که چه عواملی سبب شد تا عده ای راه سعادت را پیش گرفته و شربت شهادت را نوشیده و حسینی شوند، و برخی دیگر راه شقاوت را دنبال کرده و به شقاوت رسیده و یزیدی شوند؟!!

یکی از عوامل شقاوت و بدبختی و عاقبت به شری زناکاری است، که در صورت عدم توبه از این عمل زشت انسان را به جهنم می کشاند.

زنا از دیدگاه قرآن

خداوند متعال درباره این عمل زشت می فرماید:

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (1).

«و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است!»

و نیز میفرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا» (2)

ص: 13

«و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند؛ و انسانی را که خداوند خودش را حرام شمرده، جز بحق نمیکشند؛ و زنا نمیکنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید!»

زنا از دیدگاه روایات

در روایات اسلامی، زنا شدیداً مورد سرزنش قرار گرفته است؛

1 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى امْرَأَةٍ ذَاتِ بَعْلٍ مَلَأَتْ عَيْنَهَا مِنْ غَيْرِ زَوْجِهَا أَوْ غَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا ؛ فَاتَّهَا أَنْ فَعَلَتْ ذَلِكَ أَحْبَطَ اللَّهُ كُلَّ عَمَلٍ عَمِلَتْهُ؛ فَإِنْ أُوطِئَتْ فِرَاشُهُ غَيْرُهُ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُحْرِقَهَا بِالنَّارِ بَعْدَ أَنْ يُعَذِّبَهَا فِي قَبْرِهَا» (1)؛

«زن شوهرداری که چشمش را از مردی جز شوهرش یا نامحرمی پر کند، خشم خداوند بر او فزونی گردد؛ که اگر چنین کند خداوند همه اعمال او را باطل گرداند و چنانچه به شوهر خود خیانت ورزد بر خداست که او را بعد از عذاب در قبر به آتش جهنم بسوزاند».

2 از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَجُلٌ أَقَرَّ نُطْفَتَهُ فِي رَحِمٍ تَحْرُمُ عَلَيْهِ» (2)؛

«سخت ترین عذاب را در روز قیامت مردی دارد که نطفه خود را در رحمی که بر او حرام است جای دهد».

3- از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«حَرَّمَ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْأَنْفُسِ وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرَكَ

ص: 14

1- بحار الانوار، ج 76، ص 366، ح 30

2- بحار الانوار، ج 79، ص 26، ح 28

التَّزْيِيَةِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وَجُوهِ الْفُسَادِ «(1)؛

«زنا به علت مفاسدی که در بردارد، همانند قتل نفس، از بین رفتن و مخدوش شدن اصل و نسب، ترک تربیت کودکان، تباه شدن موضوع ارث و میراث و امثال این مفاسد، حرام شده است»

4 - از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا ظَهَرَ الزَّانَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَاءَةِ» (2)؛

«در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتیم که چون بعد از من زنا آشکار شود مرگهای ناگهانی زیاد گردد».

5 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِذَا فَشَا الزَّانَا ظَهَرَتِ الزَّلَازِلُ» (3)؛

«هرگاه زنا شیوع یابد زلزله ها پدیدار شود».

تجلی زنازدگی در لشکر یزید

1 - سید عبدالمجید حسینی شیرازی از کتاب «بهجة المستفید» نقل کرده:

«أَنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ أُمَّهُ كَانَتْ مَيْسُونَ بِنْتَ بَجْدَلِ الْكَلْبِيَِّّةِ، أُمِّ كَنْتَةَ عَبْدِ ابِيهَا مِنْ نَفْسِهَا فَحَمَلَتْ بِيَزِيدَ» (4)؛

«یزید بن معاویه مادرش میسون دختر بجدل کلبیه بود که خودش را به غلام پدرش عرضه کرد و به یزید حامله شد».

ص: 15

1- همان، ج 15

2- کافی، ج 2، ص 374، ح 2.

3- التهذیب، ج 3، ص 148، ح 318.

4- ذخیره، الدارین، ص 116.

نسابه بکری کلبی از علمای اهل سنت میگوید:

فان یکن الزمان اتی علينا***لقتل التړک والمولی الوحی

فقد قتل الدعی و عبد کلب***بأرض الطف أولاد النبی

«اگر زمان بر ضد ما گردد، هر آینه کشتن خارجی و مولی هر دو و حیانی میشود».

«پس زنای زاده و عبد کلب در سرزمین کربلا اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رسانید».

مجلسی در شرح این شعر میگوید: «اراد بالدعی، عبید الله بن زیاد؛ فان اباه زیاد بن سمیة، كانت امه سمیة مشهورة بالزنا...» (1)؛ مقصود به «الدعی» در این شعر عبیدالله بن زیاد، است زیرا پدرش زیاد پسر سمیه بود و سمیه زنی بود مشهور به زناکاری»

2- اربلی میگوید:

«و اما زیاد فلا يعرف له اب، و كانت امه سوداء منتنة الرائحة يقال لها: سمیة، وكانت عاهرة ذات علم تعرف به...» (2)؛

«برای (زیاد) پدری شناسایی نشده است، و مادرش زنی سیاه و بدبو به نام سمیه بود، و از زنان زناکاری به حساب می آمد که پرچمی مخصوص داشت و به آن شناخته میشد».

3- او نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«كَانَ قَاتِلَ یَحْیٰی بْنِ زَكَرِیَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنًا ، وَ كَانَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنًا ، وَ لَمْ تَحْمَرَّ السَّمَاءُ إِلَّا لَهُمَا» (3)؛

«قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام فرزند زنا بود همان گونه که قاتل امام حسین علیه السلام چنین بود، و آسمان تنها برای این دو قرمز شد».

ص: 16

1- بحار الانوار، ج 44، ص 309، وج 32، ص 120.

2- کشف الغمة، ج 1، ص 193.

3- کشف الغمة، ج 1، ص 221

4- هشام بن محمد سائب کلبی در کتاب «المثالب» میگوید:

«انّ امرأة ذی الجوشن خرجت من جبانة السبيع الى جبانه كندة، فعطشت في الطريق ولاقت راعياً يرعى الغنم، فطلبت منه الماء، فأبى أن يعطيها الا بالإصابة منها، فتمكنته، فواقعها الراعي، فحملت بشمر اللعين»⁽¹⁾؛

«همسر شمر ذی الجوشن از صحرای (سبيع) صحرای (کنده) حرکت کرد، در بین راه تشنه شد، چوپانی را دید که گوسفند می چراند از او آب طلب نمود، او از دادن آب به او امتناع کرد مگر در صورتی که به او تمکین کند، او نیز خود را در اختیار چوپان قرار داد. چوپان با او زنا کرد و به شمر لعین حامله شد».

5- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَانَ قَاتِلَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَلَدُ زَنَّا وَكَانَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدُ زَنَّا، وَلَمْ تَبْكِ السَّمَاءُ إِلَّا عَلَيْهِمَا»⁽²⁾؛

«قاتل یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام هر دو فرزند زنا بودند، و آسمان به جز بر آن دو نگریست».

6- طبری مینویسد:

«فلما دنى عمر بن سعد ورمى بسهم فارتضى الناس، فلما ارتموا خرج يسار مولى بن ابيه و سالم بن عمرو مولى عبيدالله بن زياد فقالا: من يبارز؟ ليخرج الينا بعضكم. فوثب حبيب بن مظاهر و برير بن خضير.

فقال لهما الحسين عليه السلام: اجلسا. فقام عبد الله بن عمير الكلبي فقال: يا ابا عبد الله! ائذن لي لأخرج اليهما. فرأى الحسين عليه السلام رجلاً آدم، طويلاً، شديد الساعدين، بعيد ما بين المنكبين، فقال الحسين: أتني لأحسبه للأقران فتأكأ، اخرج ان شئت فخرج اليهما فقالا له: من انت؟ فانتسب

ص: 17

1- سفينة البحار، ج 6، ص 41 به نقل از او.

2- کامل الزیارات، ص 146

لهما. فقالا: لا- نعرفك، ليخرج الينا زهير بن القين او حبيب بن مظاهر، او برير بن خضير الهمداني، و يسار مستنقل امام سالم. فقال له الكلبي : يابن الزانية! وبك رغبة عن مبارزة أحد من الناس؟ و لا يخرج اليك احد من الناس الا و هو خير منك...»(1)

«چون عمر بن سعد نزديک خيمه ها شد و تيراندازی کرد لشکر او نیز تيرها را به سوی خيمه های حسینی رها نمودند در اين هنگام يسار غلام زياد بن ابیه و سالم بن عمر و غلام عبیدالله بن زياد از لشکریان عمر بن سعد گفتند: کیست که با ما مبارزه کند؟ باید برخی از شما بیرون آید. در اين هنگام حبيب بن مظاهر و برير بن خضير بیرون پریدند امام حسين عليه السلام به اين دو فرمود: بنشینید. سپس عبدالله بن عمير کلبی برخاست و گفت: ای ابا عبدالله! به من اجازه بده تا به سوی آن دو روم. حضرت او را دید که مردی گندمگون، بلند قامت، قوی بازو و چهارشانه است. حضرت فرمود گمان می کنم که او برای مقابله با همردیفانش آمادگی دارد، اگر می خواهی برو. او به سوی آنها روانه شد. آنان به او گفتند: تو کیستی؟ او نسبش را برای آندو بیان داشت. آنان گفتند: ما تو را نمی شناسیم، باید زهير بن قين يا حبيب بن مظاهر و يا برير بن خضير همدانی به مبارزه با ما بیایند. يسار در جلوی سالم قرار داشت کلبی به او گفت: ای فرزند زن زناکار! تو میل داری تا با کسی مبارزه کنی؟! هر کسی که به مبارزه با تو بیاید از تو بهتر است...».

7- مسعودی می گوید:

«فروی ان الحسين عليه السلام قال في خطبة ذلك اليوم فيما حفظ من كلامه: ألا و انّ الداعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين؛ بين السلة والذلة و هيهات منا الذلة، يأتي الله ذلك لنا ورسوله و المؤمنون، و حجور طابت و طهرت، تؤثر مصارع الكرام على طاعة اللثام ...»(2)؛

ص: 18

1- تاريخ طبری، ج 5، ص 430

2- اثبات الوصية، ص 127

«روایت شده که امام حسین علیه السلام در سخنرانی روز عاشورا چنان که کلام آن حضرت ضبط شده فرمود: این زناکار پسر زناکار مرا بین دو کار قرار داده؛ بین جنگ و ذلّت، و محال است از ما که زیر باز ذلّت رویم، خدا و رسولش و مؤمنان و دامن های پاک و پاکیزه ذلّت را برای ما نمی خواهند آری بر زمین خوردن کریمانه را بر اطاعت از افراد پست مقدم میداریم».

2 - شرب خمر

اشاره

یکی دیگر از عوامل شقاوت و بدبختی، شرب خمر و میگساری است که می تواند منجر به کارهای زشت دیگری گردد.

شرب خمر از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رَجُسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (1)؛

«شراب و قمار و بتها و ازلام [=نوعی بخت آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!».

شرب خمر از دیدگاه روایات

1 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«لَا تَجْمَعُ الْخَمْرَ وَ الْإِيمَانَ فِي جَوْفٍ أَوْ قَلْبٍ رَجُلٍ أَبَدًا» (2)؛

«شراب و ایمان هرگز در درون یا دل کسی جمع نمی شود».

ص: 19

1- مائده / 90 - 91.

2- بحار الانوار، ج 79، ص 152، ح 64

2- و نیز نقل شده که فرمود:

«الْخَمْرُ أُمُّ الْفَوَاحِشِ وَ الْكَبَائِرِ»⁽¹⁾؛

«شراب، ریشه زشتکاری ها و گناهان بزرگ است».

3- و نیز نقل شده که فرمود:

«جَمَعَ الشَّرُّ كُلَّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ شُرْبُ الْخَمْرِ»⁽²⁾؛

«بدی ها همه در یک خانه، جمع شده اند و کلید آن خانه شراب خواری است».

4- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«فَرَضَ اللَّهُ . . . تَرَكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ»⁽³⁾؛

«خداوند برای حفظ عقل، ترک شرابخواری را واجب کرده است».

5- از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفَسَادِ، وَ مِنْ تَغْيِيرِهَا عُقُولَ شَارِبِيهَا، وَ حَمَلِهَا إِيَّاهُمْ عَلَى انْكَارِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ الْفِرْيَةِ عَلَيْهِ وَ عَلَى رُسُلِهِ وَ سَائِرِ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ الْقَتْلِ»⁽⁴⁾؛

«خداوند شراب را حرام فرمود؛ زیرا شراب تباهی می آورد، عقل شرابخوان را دگرگون می کند و آنان را به انکار خداوند عزوجل و دروغ و تهمت بستن به او و پیامبرش وامی دارد، و دیگر اعمالی چون تبهکاری و قتل که از شرابخواران سر می زند».

6- از امام کاظم علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَ لَكِنَّهُ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا؛ فَمَا

ص: 20

1- کنز العمال، ح 13181

2- بحار الانوار، ج 79، ص 148، ح 63

3- نهج البلاغه حکمت 252

4- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 98، ح 2.

كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةُ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ» (1)؛

«خداوند عزوجل شراب را به خاطر نامش حرام نکرده بلکه به سبب پیامدهای آن حرام نموده است پس هر چیزی که پیامدهای شراب را داشته باشد آن نیز در حکم شراب است».

تجلی شراب خواری در لشکر یزید

1 - زبیر بن بکار در کتاب «انساب قریش» میگوید:

«انّ یزید بن معاویة کان صاحب طرب و جوارح و کلاب و قروود و فهود و منادمة علی الشراب، و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه عبید الله بن زیاد، و ذلك بعد مقتل الحسین لا بقلیل ...» (2)؛

«یزید بن معاویه اهل خوشگذرانی و لهو و لعب، چاقوکشی و سگ بازی، میمون بازی، و پلنگ بازی بود و با رفیقانش بر سر شراب مینشست. روزی بر سفره شراب نشسته بود و طرف راستش عبیدالله بن زیاد قرار داشت و آن چند روز بعد از شهادت حسین علیه السلام بود...».

2 - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى الشُّطْرَنْجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ لِيَلْعَنَ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ ، يَمْحُو اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ كَعَدَدِ النُّجُومِ» (3)؛

«هرکس به آب جو یا شطرنج نظر می کند باید یادی از حسین علیه السلام کرده و یزید و آل زیاد را لعنت کند، که خدای عزوجل به سبب این کار گناهانش را می آمرزد گرچه به تعداد ستارگان باشد».

ص: 21

1- کافی، ج 6، ص 412، ح 2

2- مروج الذهب، ج 3، ص 67

3- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 301

3- سید بن طاووس از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که فرمود :

«لَمَّا أَتَوْا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّتِي يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ يَشْرَبُ عَلَيْهِ» (1)؛

چون سر حسین را به نزد یزید - خدا او را لعنت کند آوردند مجلس شراب به پا کرده بود سر حسین را آورده و نزد او گذاردند. شراب بر سر حضرت میریخت.

4- مدائنی میگوید:

«کان یزید ینادم علی الشراب سرجون مولی معاویه...» (2)؛

«یزید با سرجون غلام معاویه شراب میخورد»

5- مسعودی مینویسد:

«ولیزید و غیره اخبار عجیبه ومثالب کثیره من شرب الخمر و قتل بنت الرسول ولعن الوصی، وهدم البيت و احرقه وسفك الدماء والفسق والفجور...» (3)؛

«یزید و دیگران قصه های عجیب و مطاعن بسیاری از شرب خمر دارند. یزید کسی بود که فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رساند و وصی (علی علیه السلام) را لعن نمود. و خانه خدا را خراب کرده و آن را سوزاند و خونها ریخت و فسق و فجور انجام داد...».

6- ذهبی می گوید:

«کان ناصبياً، فظاً، يتناول المسکر و يفعل المنکر» (4)؛

«او مردی ناصبی، بداخلاق بود که شراب میخورد و کار بد انجام میداد».

ص: 22

1- الملهوف، ص 220

2- انساب الأشراف، ج 5، ص 301

3- مروج الذهب، ج 3، ص 72

4- شذرات الذهب، ج 1، ص 68

«و ظهر فی المدینة انّ یزید بن معاویة یشرّب الخمر حتی یترك الصلاة، و صبح عندهم ذلك و صبح غیره ممّا یشبهه، فجعلوا یجتمعون لذلك حتی خلعوه و بايعوا عبدالله بن حنظلة الغسیل» (1)؛

«در مدینه معلوم شد که یزید بن معاویه شرب خمر می کند به حدی که نمازش ترک می شود و این موضوع و شبیه آن به نقل صحیح نزد آنان ثابت شد و لذا اجتماع کرده و او را از خلافت خلع نمودند و با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند».

8- منذر بن زبیر چون وارد مدینه شد گفت:

«انّ یزید قد أجازني بمائة ألف، و لا یمنعني ما صنع بی ان أخبرکم خبره، و الله انه لیشرّب الخمر، و الله انه لیسکر حتی یدع الصلاة» (2)؛

«همانا یزید مرا صد هزار جایزه داده و آنچه را با من کرده اگر به شما بگویم چیزی مانع نمی شود به خدا سوگند! او شراب میخورد، به خدا سوگند! او به حدی شراب می نوشید که نمازش را ترک مینمود».

9- ابن حجر مینویسد:

«و علی القول بانه مسلم فهو فاسق، شریر، سکیر، جائر، كما اخبر به النبی صلی الله علیه و آله و سلم» (3)؛

«بنابر قولی که او مسلمان است او مردی فاسق، شرور، بسیار مست و ظالم بود آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است».

ص: 23

1- تجارب الأمم، ج 2، ص 76

2- کامل ابن اثیر، ج 4، ص 45 تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 216

3- الصواعق المحرقة، ص 330

«الروایات لم تجمع على شيء كاجتماعها على إدمانه الخمر و شغفه بالذات و توانیه على العظام... و قدماء بذات الجنب و هو لما يتجاوز السابعة والثلاثين و لعلها اصابة الكبد من ادمان الشرب و الإفراط في اللذات...»⁽¹⁾؛

«روایات بر چیزی همچون افراط در انجام گناهان کبیره اتفاق ندارد... او در سنین سی و هفت سالگی به درد (ذات الجنب) مرد، که گویا افراط در شراب خواری و لذت طلبی کبد او را از کار انداخته بود...».

11 - باعونی از فوطی نقل کرده که گفت:

«انّ یزید کان یسقی قرده فضل كأسه... و جاء يوماً سابقاً فطرحته الريح فمات، فحزن عليه حزناً شديداً و امر بتكفيته و دفنه و امر اهل الشام ان یعزّوه فيه»⁽²⁾؛

«یزید به میمونش از ته مانده شرابش مینوشانید... او روزی مسابقه گذاشت و به سبب شدت باد بر زمین خورد و مرد. یزید از این واقعه بسیار محزون شد و لذا دستور داد تا او را کفن کرده و دفن نمایند و به اهل شام فرمان داد تا به او در این مصیبت تسلیت گویند».

3 - جرأت بر گناه

اشاره

یکی دیگر از عوامل شقاوت و عاقبت به شری و بدبختی، جرأت بر گناه و تجرّی و شادی بر انجام معصیت است، که ممکن است اثرش از خود گناه هم بدتر باشد.

ص: 24

1- ابوالشهداء الحسين بن علی، ص 68

2- جواهر المطالب، ج 2، ص 303

خداوند متعال می فرماید:

(وَذَرُوا ظَهْرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ » (1):

«گناهان آشکار و پنهان را رها کنید! زیرا کسانی که گناه می کنند بزودی در برابر آنچه مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد».

و نیز می فرماید :

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَظَّتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (2):

«آری کسانی که کسب گناه کنند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آن ها اهل آتشند؛ و جاودانه در آن خواهند بود».

گناه از دیدگاه روایات

1 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مجاهرة الله سبحانه بالمعاصي تعجل النقم» (3):

«آشکارا خدای سبحان را نافرمانی کردن کیفرها را شتاب میبخشد».

2 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَعْظَمُ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ» (4):

«بدترین گناه آن است که گنهکار آن را سبک بشمارد».

ص: 25

1- انعام / 120

2- بقره / 81

3- غرر الحکم، رقم 9811

4- بحار الانوار، ج 73، ص 354، ح 92

3 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَ الْكَافِرُ يَرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ دُبَابٌ مَرَعْلَى أَنْفِهِ»⁽¹⁾؛

«همانا مؤمن گناه خود را چنان تخته سنگی بزرگ می بیند که می ترسد به روی او بیفتد. و کافر گناه خویش را مانند مگسی می بیند که از جلوی بینی اش رد می شود».

4 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَعْظَمُ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبُ صَغُرَ عِنْدَ صَاحِبِهِ»⁽²⁾؛

«بزرگترین گناه نزد خدای سبحان گناهی است که در چشم گنهکار کوچک شمرده شود».

5 - از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَا مَعْصِيَةَ كَاسْتِهَا تَنْتُكَ بِالذَّنْبِ وَ رِضَاكَ بِالْحَالَةِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا»⁽³⁾؛

«معصیتی همچون کوچک شمردن گناهت و رضایت دادن به وضعیت موجود نیست».

6 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَنْ تَلَذَّذَ بِمَعَاصِي اللَّهِ أَوْرَثَهُ اللَّهُ ذُلًّا»⁽⁴⁾؛

«هر که از معاصی خدا لذت برد خداوند او را به خواری افکند».

7- از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِيَّاكَ وَالْإِبْتِهَاجَ بِالذَّنْبِ، فَإِنَّ الْإِبْتِهَاجَ بِهِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ»⁽⁵⁾؛

ص: 26

1- امالی طوسی، ص 527، ح 1162

2- غرر الحکم رقم 3141

3- تحف العقول، ص 286

4- غرر الحکم، رقم 8823

5- بحار الانوار، ج 78، ص 159، ح 10

از شاد شدن بر گناه پرهیز که شاد شدن بر گناه از ارتکاب آن بدتر است».

8- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقِسْمَةِ الْقُلُوبِ ، وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثَرَةِ الذُّنُوبِ»⁽¹⁾؛

«اشکها نخشکید مگر به سبب سخت دلی و دلها سخت نشد مگر به سبب گناهان زیاد».

تجلی جرأت بر گناه در لشکر یزید

1 - درباره یزید بن معاویه آمده است:

«كان يبادر بلذته و يجاهر بمعصيته و يستحسن خطأه و يهون الأمور على نفسه في دينه اذا صحت له دنياه»⁽²⁾؛

«او به هر لذتی دست می زد و به طور علنی معصیت را انجام می داد و اشتباهاتش را خوب جلوه می داد. و در صورتی که دنیا بر وفق مرادش بود به دین بی توجهی میکرد».

2 - مسعودی می گوید:

«و لما شمل الناس جور يزید و عماله و عثمهم ظلمه و ما ظهر من فسقه من قتله ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و انصاره و ما اظهر من شرب الخمر و سيره سيرة فرعون بل كان فرعون اعدل منه في رعيته و انصف منه لخاصته و عامته، اخرج اهل المدينة عامله عليهم و هو عثمان بن محمد بن ابي سفيان و مروان بن الحكم و سائر بنی امیة»⁽³⁾؛

ص: 27

1- علل الشرايع، ص 81، ح 1

2- التنبيه و الاشراف، ص 264

3- مروج الذهب، ج 3، ص 68

«چون ظلم یزید و عاملانش فراگیر شد و همه مردم را در برگرفت و کارهای زشتش از قبیل کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش و آنچه که از شرب خمر علنی انجام می داد و روش فرعونی که داشت، بلکه فرعون از او نسبت به مردمش عادل تر و با انصاف تر نسبت به خاص و عام بود، باعث شد، اهل مدینه نماینده و والیان او از قبیل عثمان بن محمد بن ابی سفیان، و مروان بن حکم و سایر بنی امیه، را از مدینه بیرون نمودند».

3- طبری به سندش از حذیفه نقل کرده که گفت: از حسین بن علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«والله لیجمعن علی قتلی طغاة بنی امیه و یقدمهم عمر بن سعد»⁽¹⁾؛

«به خدا سوگند! برگشتتم ظالمان بنی امیه اجتماع خواهند کرد که پیشتر از آنان عمر بن سعد است».

4- امام حسین علیه السلام در منطقه (بیضه) برای اصحاب خود و اصحاب حرّ خطبه ای ایراد کرده و در ضمن آن فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَلَّمَ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ يَفْعَلِ وَلَا قَوْلَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، الْفَسَادُ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأَثَرُوا بِالْفِيءِ، وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَمُوا حَلَالَهُ، وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ، قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُمْ عَلَى رَسُولِكُمْ...»⁽²⁾؛

«ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد و پیمان او را می شکند و مخالف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در بین بندگان خدا با گناه و تعدی عمل می نماید، و با

ص: 28

1- دلایل امامه، ص 75

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 306 کامل ابن اثیر، ج 3، ص 28075

رفتار و گفتار در صدد تغییر اوضاع برنیاید بر خداست که او را به جایگاهش وارد کند. آگاه باشید همانا این افراد ملازم اطاعت از شیطان شده و اطاعت خدای رحمان را رها نموده و فساد را ظاهر کرده و حدود را تعطیل نموده و انفال را برای خود گرفته اند. و نیز حرام خدای را حلال کرده و حلال را حرام شمرده اند. و من سزاوارترین فرد برای اصلاح و تغییر در جامعه ام. نامه های شما به من رسیده و پیک های شما نزد من آمده اند...».

5- درباره خولی بن یزید اصبحی ایادی لعنه الله وارد شده که او :

«قاتل جعفر بن علی علیه السلام و اخیه عثمان بن علی علیه السلام الذي رماه بسهم في نحره، و صاحب رأس الحسين عليه السلام الذي جاء به فاختم في مخرجه...» (1)؛

«جعفر بن علی علیه السلام را به قتل رسانید و برادرش عثمان بن علی علیه السلام را نیز با تیری که به نحرش زد او را شهید کرد. و او کسی است که سر امام حسین علیه السلام را به همراه داشت و در محلی از خانه اش مخفی نمود...».

6 - ابن اعثم میگوید :

«و تقدم عمر بن سعد حتى وقف قبالة الحسين على فرس له فاستخرج سهماً فوضعه في كبد القوس ثم قال: ايها الناس! اشهدوا لي عند الأمير عبيدالله بن زياد اني أول من رمى بسهم الى عسكر الحسين بن علي! قال: فوقع السهم بين يدي الحسين، فتنحى عنه راجعاً الى ورائه» (2)؛

«عمر بن سعد جلو آمد و در برابر حسین علیه السلام بر روی اسبش ایستاد و تیری برداشت و در چله کمان گذاشت، آنگاه گفت: ای مردم! برای من نزد امیر عبيدالله بن زياد گواهی دهید که من اولین کسی بودم که تیر به سوی لشکر حسین بن علی علیه السلام پرتاب نمودم. راوی می گوید: تیر در مقابل حسین علیه السلام به زمین افتاد و حضرت خود را از آن دور کرده و به عقب رفت.».

ص: 29

1- تاریخ طبری، ج 6، ص 60

2- الفتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 183

این در حالی است که همین عمر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود :

« قِتَالُ الْمُؤْمِنِ كُفْرٌ وَ سِبَابُهُ فُسُوقٌ... »(1)؛

« کشتن برادر مؤمن کفر و دشنام دادن به او فسق است... ».

7- کلینی به سندش از عبدالملک نقل می کند که گفت :

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَوْمِ تَاسُوعَا وَعَاشُورَا مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ؟ فَقَالَ: تَاسُوعَا يَوْمٌ حَوْصَرُ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ بِكَرْبَلَا، وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنَاخُوا عَلَيْهِ، وَفَرَحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَاتُرِ الْخَيْلِ وَكَثْرَتِهَا، وَاسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ، وَاقْنُوا أَنْ لَا يَأْتِيَ الْحُسَيْنَ نَاصِرٌ وَلَا يَمُدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ. بِأَبَى الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِيبِ... »(2)؛

«از ابا عبد الله عليه السلام درباره روزه تاسوعا و عاشورا از محرم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: تاسوعا روزی است که حسین علیه السلام و اصحابش در کربلا در آن روز محصور شد و لشکر اهل شام بر او اجتماع کرده و او را مجبور به نزول کردند،

و فرزند مرجانه و عمر بن سعد با لشکر پیایی و فراوانی آن شاد شدند، و حسین علیه السلام و اصحابش را ضعیف شمردند و یقین کردند که دیگر برای حسین صلی الله علیه و آله یار و یارو یآوری نمی رسد و اهل عراق او را امداد نخواهند کرد. پدرم به فدای مستضعف غریب...».

8- نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه ای خطاب به لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا فرمود:

«...فَسُحْقًا وَ بَعْدًا لَطَوَاغِيتِ الْأَمَّةِ وَ شُدَّاذِ الْأَحْزَابِ وَ تُبْذَةِ الْكِتَابِ وَ

ص: 30

1- مختصر تاریخ دمشق، ج 19، ص 61

2- فروع کافی، ج 4، ص 147

نَفْثَةُ الشَّيْطَانِ وَ مُحَرِّفِي الْكَلَامِ وَ مَطْفِئِ السُّنَنِ وَ مَلْحَقِي الْعَهْرَةَ بِالنَّسَبِ ، الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ...»(1)؛

«... ای مرگ بر گردنکشان امت و ناهم‌رنگان احزاب و طرد کنندگان قرآن و تف‌های شیطان و تحریف کنندگان گفتار و خاموش کنندگان سنت‌ها و پیونددهندگان زنا به نسب و استهزاء کنندگانی که قرآن را پاره پاره کردند...».

9-روایت شده که امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود:

«إِنَّ مِمَّا يُرَى لِعَيْنِي أَنَّكَ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا . فَقَالَ مُسْتَهْزِئًا: يَا أبا عبد الله! فِي الشَّعِيرِ خَلْفٌ . فَكَانَ كَمَا قَالَ ، لَمْ يُصَلِّ إِلَى الرَّيِّ وَقَتْلِهِ الْمُخْتَارِ»(2)؛

«از جمله چیزهایی که موجب بینایی چشم من می‌شود این که تو از گندم عراق بعد از من به جز اندکی نخواهی خورد. عمر بن سعد به مسخره و استهزاء گفت: ای ابا عبدالله! من به جو آن راضی می‌شوم. و همان طور که امام فرمود انجام شد و او به ملک ری نرسید و مختار او را به قتل رسانید».

10 - طبری در توصیف شب عاشورای حسینی می‌نویسد: «قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون، وان حسينا ليقرأ:

(وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزْذَبُوا إِنَّمَا لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)؛

«آنان تمام شب را مشغول نماز و استغفار و دعا و تضرع بودند و حسین علیه السلام این آیه را قرائت میکرد: (آنها که کافر شده اند) و راه طغیان پیش گرفتند (تصور نکنند) اگر به آنها مهلت می‌دهیم به سودشان است. ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب

ص: 31

1- تحف العقول، ص 274 - 275

2- بحار الانوار، ج 45، ص 30

خوار کننده ای (آماده شده) است. چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذار؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد».

11 - خیمه امام حسین علیه السلام تحت حراست و مراقبت شدید دشمن بود. یکی از آن افراد هنگامی که آیات فوق را از خیمه امام شنید با جسارت تمام گفت:

«نَحْنُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ الطَّيِّبُونَ مِيزَنَا مِنْكُمْ»⁽¹⁾؛

«به پروردگار کعبه ما همان افراد پاک هستیم که از شما امتیاز پیدا کرده ایم.»

اصحاب امام حسین علیه السلام از یکدیگر سؤال کردند: چه کسی ممکن است جرأت کرده و این گونه امام را مسخره کند؟ یکی از آنها او را شناخت و به بریر گفت:

«هَذَا أَبُو حَرْبٍ السَّيِّعِيّ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَهْرٍ، مُضْحَاكًا...»⁽²⁾؛

«این فرد ابو حرب سبیعی، عبدالله بن شهر است که بسیار میخندد...».

12 - یعقوبی در این باره می نویسد: «یزید زمانی از سوی معاویه به عنوان ولیعهد مسلمانان معرفی شد سر و کارش با میمون بود و با سگها بازی میکرد و شراب می خورد و آشکارا فسوق و منکرات را مرتکب می شد»⁽³⁾.

4 - لُهو و لعب

اشاره

از جمله عوامل شقاوت و عاقبت به شری اشتغال به لُهو و لعب و طرب و موسیقی و آوازه خوانی است.

موسیقی از دیدگاه قرآن

با مراجعه به قرآن پی می بریم که برخی از آیات حرمت استعمال و به کار بردن

ص: 32

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 317

2- همان

3- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 241

آلات لهو و موسیقی و استماع آن استفاده می شود اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1- خداوند متعال می فرماید:

«وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا ...»؛ (1)

«هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند.»

علی بن ابراهیم در شرح این آیه می گوید:

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصلي بالناس يوم الجمعة ودخلت ميره وبين يديها قوم يضربون بالدفوف والملاهي، فترك الناس الصلاة ومروا ينظرون اليهم، فانزل الله تعالى: (وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا ... »؛

«رسول خدا الله روز جمعه با مردم نماز میگذارد که میره در حالی وارد شد که نزد او جماعتی بودند که دف و آلات لهو و لعب می زدند. مردم نماز را رها کرده و به جهت نظاره به سوی آنان رفتند. اینجا بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً ...».

سیوطی از مقاتل بن حیان نقل کرده که گفت:

«كان النبي صلى الله عليه وآله يخطب يوم الجمعة ويقوم قائماً، و ان دحية الكلبي كان رجلاً تاجراً، و كان قبل ان يسلم قدم بتجارته الى المدينة، خرج الناس ينظرون الى ما جاء به و يشتررون منه فقدم ذات يوم وافق الجمعة، و الناس عند رسول الله صلى الله عليه وآله في المسجد وهو قائم يخطب، فاستقبل اهل دحية العير حين دخل المدينة بالطبل و اللهو، فذلك اللهو الذي ذكر الله، فسمع الناس في المسجد ان دحية قد نزل بتجارة عند احجاز الزيت، و هو مكان في سوق المدينة و سمعوا اصواتاً، فخرج عامة الناس دحية ينظرون الى تجارته والى اللهو، و تركوا رسول الله صلى الله عليه وآله عدة قليلة، فقال النبي صلى الله عليه وآله عند ذلك: لولا هؤلاء - يعنى الذين فى المسجد - عند النبي صلى الله عليه وآله

ص: 33

لَقَصِدْتُ إِلَيْهِمُ الْحَجَارَةَ مِنَ السَّمَاءِ وَ نَزَلَ: (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التَّجَرَّةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ)، (1)

«پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه ایستاده و خطبه میخواند، دحیه کلبی که مرد تاجری بود قبل از اسلام آوردنش با تجارتش وارد مدینه می شد. مردم از شهر خارج می شدند تا آنچه را که آورده نگاه کنند و از او بخرند. روزی که مصادف با جمعه بود وارد مدینه شد در حالی که مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بودند و حضرت ایستاده و مشغول قرائت خطبه بود. قافله دحیه با طبل و زدن آلات لهو وارد مدینه شدند، همان لهوی که خداوند از آن در قرآن یاد کرده است. مردم در مسجد شنیدند که دحیه همراه تجارتش در کنار سنگ های زیتون که مکانی در بازار مدینه بود فرود آمده است و از آنجا صدایی شنیدند. عموم مردم به سوی دحیه حرکت کرده و تجارت و لهویات او را نظاره می کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و به جز عده کمی با حضرت باقی نماندند. و به خدا سوگند به من رسیده که سه بار این کار را تکرار نمودند، و نیز به من خبر رسیده که تعداد اندکی با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد باقی مانده اند. حضرت در آن هنگام فرمود: اگر این عده باقی مانده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند سنگ ها از آسمان آن ها را نشانه می رفت. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین روزی دهندگان است...».

2- خداوند متعال می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)؛ (2)

«و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه

ص: 34

1- درّ المنثور، ج 8، ص 166

2- سوره لقمان، آیات 6 و 7

خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان غذایی خوارکننده است! و هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود، مستکبران روی بر می گرداند گویی آن را نشنیده است؛ گویی اصلاً گوشه‌هایش سنگین است! او را به غذایی دردناک بشارت ده!».

مفسران قرآن اعم از شیعه و سنی - «لَهُوَ الْحَدِيثُ» را به غنا و موسیقی و چیزهای لغو، باطل بیهوده و ... تفسیر کرده اند.

علی بن ابراهیم میگوید «مقصود از آواز خوانی، شراب خواری و تمام انواع له و لعب است» (1).

طبرسی می گوید: «به عقیده اکثر مفسران، مقصود از "لهو الحديث" غنا و هر چیزی است که انسان را از راه خدا و اطاعت او باز دارد؛ از قبیل کارهای باطل، مزامیر، ملاهی، معازف و...» (2).

علامه طباطبایی می فرماید «لهو، هر چیزی است که انسان را از هدف مهم باز دارد...» (3).

صدیق بن قنوجی بخاری میگوید: «لهو الحديث، عبارت است از هر چیزی که انسان را مشغول کند و از عمل خیر باز دارد، از قبیل: آواز خوانی، نواختن آلات موسیقی و...» (4).

3- و نیز می فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (5)

«و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.»

ص: 35

1- تفسیر قمی، ج 2، ص 161

2- مجمع البیان، ج 7 و 8، ص 313

3- المیزان، ج 16، ص 209

4- فتح البیان، ج 10، ص 274

5- سوره مؤمنون آیه 3

طبرسی در تفسیر آیه فوق می فرماید:

«و في رواية اخرى: انه الغناء والملاهي»؛

«مقصود از لهو، آوازه خوانی و استعمال کارها و ابزار لهو و لعب است.»

4 و نیز می فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ﴾؛⁽¹⁾

«و هرگاه سخن لغو و بیهوده بشنوند، از آن روی می گردانند.»

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

«اللغو: الكذب و اللهو و الغناء»؛⁽²⁾

«لغو عبارت است از دروغ و کار بیهوده و آوازه خوانی.»

5 و نیز می فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً﴾؛⁽³⁾

«از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.»

6- خداوند در عتاب به شیطان می فرماید:

﴿وَاسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ﴾؛⁽⁴⁾

«هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن!».

طبرسی می فرماید:

«وقيل: "بصوتك" اي بالغناء و المزامير و الملاهي، عن مجاهد. وقيل:

ص: 36

1- سوره قصص، آیه 55

2- تفسیر قمی، ج 2، ص 141

3- سوره اسراء آیه 36

4- سوره اسراء، آیه 64

کل صوت یدعی به الی الفساد فهو من صوت الشیاطین»؛⁽¹⁾

گفته شده که مقصود از بصوتک آوازه خوانی و نواختن نی ها و مطلق کارهای لهو و عبث و بیهوده است. و این قول مجاهد می باشد. و گفته شده: هر صدایی که انسان را به فساد کشاند از صداهای شیاطین است.»

موسیقی از دیدگاه روایات

1 - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«خداوند مرا به جهت هدایت و رحمت برای جهانیان فرستاده و مرا مبعوث کرده تا آلات لهو و لعب و موسیقی را نابود کنم».⁽²⁾

2 - ابن عباس می گوید: در حجة الوداع همراه رسول خدا بودیم صلی الله علیه و آله بودیم که حضرت حلقه درب کعبه را گرفت و روبه مردم کرد و فرمود: ای مردم! آیا می خواهید از علائم نزدیک شدن قیامت خبر دهم؟ اصحاب گفتند: آری ای رسول خدا، حضرت فرمود:

«مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: اضَاعَةُ الصَّلَوَاتِ، وَاتِّبَاعُ الشَّهَوَاتِ، وَ الْمَيْلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ، وَ تَعْظِيمُ الْمَالِ، وَ بَيْعُ الدِّينِ بِالدُّنْيَا، فَعِنْدَنَا يَذُوبُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِي جَوْفِهِ، كَمَا يَذُوبُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُغَيِّرَهُ . . . وَ تَظْهَرُ الْكُوبَةُ وَالْقَيْنَاتُ وَالْمَعَازِفُ وَالْمَيْلُ إِلَى أَصْحَابِ الطَّنَائِيرِ وَ الدُّفُوفِ وَ الْمَرَامِيرِ وَ سَائِرِ آلَاتِ اللَّهْوِ...»؛⁽³⁾

«از جمله علامت های قیامت عبارت است از: ضایع کردن نمازها، پیروی از شهوات، میل به هوا و هوس، تعظیم به مال دنیا، فروختن دین به دنیا، در آن زمان قلب مؤمن در اندرون خود ذوب می شود همانگونه که نمک در آن چنین می گردد؛ زیرا می بیند که مردم مرتکب منکرات می شوند و او قدرت بر

ص: 37

1- مجمع البیان، ج 5 و 6، ص 426

2- در المنثور، ج 2، ص 324

3- جامع احادیث الشیعه، ج 16، ص 487

نهی از آن را ندارد... در آن زمان طبل باریک و زن خواننده و پیانو پیدا شده و مردم به اهل ساز و دایره و نای رو می آورند...».

3- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«لَا تَدْخُلُ الْمَلَايِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دِفٌّ أَوْ طَنْبُورٌ أَوْ نَرْدٌ، وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَتَرْقَعُ عَنْهُمْ الْبِرْكَةُ»؛⁽¹⁾

«در خانه ای که شراب یا دف یا طنبور یا نرد باشد، فرشتگان رحمت به آن وارد نمی شوند، و دعای ساکنان آن مستجاب نمی شود و برکت از آنان برداشته خواهد شد.»

4- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الدَّفَّ وَ الْكُوبَةَ وَ الْمَزَامِيرَ وَ مَا يُلْعَبُ بِهِ»؛⁽²⁾

«خداوند دایره و طبل و نای و هر چیزی که وسیلهٔ لعب و لهو باشد را تحریم کرده است.»

5- و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَمْحُو الْمَزَامِيرَ وَ الْمَعَازِفَ وَ الْأَوْتَارَ وَ أُمُورَ الْجَاهِلِيَّةِ...»⁽³⁾

«همانا خداوند متعال مرا برای هدایت مردم و به عنوان رحمت بر آنان مبعوث کرده و امر نموده که همهٔ انواع آلات موسیقی، بت ها و تمام کارهای زمان جاهلیت را از بین ببرم...».

6- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«يُحْشَرُ صَاحِبُ الطَّنْبُورِ يَوْمَ أَلْفِ مَلَكٍ بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِّمَّةٌ يَضْرِبُونَ

ص: 38

1- مستدرک الوسائل، ج 13، ص 218

2- جامع احادیث الشيعة، ج 22، ص 245

3- جامع احادیث الشيعة، ج 22، ص 245

«صاحب طنبور در قیامت روسیاه محشور می شود، در دست او طنبوری از آتش است و هفتاد هزار ملک بالای سر او قرار می گیرند و در دست هر کدام عمودی است که بر سر و صورت او می زنند ...».

7- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«يُحْشَرُ صَاحِبُ الطُّنْبُورِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَهُوَ اسْوَدَّ الْوَجْهِ وَبِيَدِهِ طُنْبُورٌ مِنَ النَّارِ وَفَوْقَ رَأْسِهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَبْدُ كُلُّ مَلَكٍ مِقْنَعَةً يَضْرِبُونَ رَأْسَهُ وَوَجْهَهُ، وَيُحْشَرُ صَاحِبُ الْغِنَاءِ مِنْ قَبْرِهِ أَعْمَى وَأَخْرَسَ وَأَبْكَمَ، وَيُحْشَرُ الزَّانِي مِثْلَ ذَلِكَ، وَيُحْشَرُ صَاحِبُ الْمِزْمَارِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَصَاحِبُ اللَّفِّ مِثْلَ ذَلِكَ»؛ (2)

«صاحب طنبور روز قیامت سیاه رو محشور می شود در حالی که به دست او طنبوری از آتش است، و بالای سرش هفتاد هزار ملک و به دست او هر ملک مقنعه ای است که به سر و صورت او میکوبد. آوازه خوان از قبرش کور و گنگ و کر محشور می شود، و زناکار و صاحب مزمار و دف نیز این گونه محشور می گردد.»

8 - اصبع بن نباته از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«سَيَتَّةٌ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ... فَأَلِيَهُودُ، وَالنَّصَارَى، وَأَصْحَابُ النَّارِ وَالشُّطْرُنْجِ، وَأَصْحَابُ الْخَمْرِ وَالزَّبِطِ وَالطُّنُورِ وَالْمُتَفَكِّهُونَ بِسَبِّ الْأُمَمَاتِ وَالشُّعْرَاءِ»؛ (3)

«به شش گروه سلام دادن صلاح نیست: یهودی، مسیحی، اهل نرد و شطرنج "قمارباز"، اهل شراب و موسیقی، خنده کنندگان با فحش به مادران و شاعران [که شعرهای باطل یا بیهوده می سرایند].»

ص: 39

1- بحار الأنوار، ج 76، ص 253، ح 12

2-

3- بحار الأنوار، ج 76، ص 252

9 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«... يَا نُوفُ! إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: أَتَهَا لَسَاعَةً لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ أَوْ صَاحِبِ كُوبَةٍ»؛ (1)

«... ای نوف! داود علیه السلام در چنین ساعتی از شب از جابر خواست و گفت: این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند جز اینکه مستجاب می شود، مگر آنکه.... نوازنده ساز و طنبور و یا دایره و طبل باشد.»

10 - از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«ساز و دهل، ساخت شیطان است که پس از بیرون رانده شدن آدم از بهشت ساخت.» (2)

11 - از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

«إِنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْقَقْنَدَرُ؛ إِذَا ضَرَبَ فِي مَنْزِلِ رَجُلٍ أَزْبَعَيْنَ صَبَاحًا بِرَبْطٍ وَدَخَلَ عَلَيْهِ الرَّجَالُ وَضَعَ ذَلِكَ الشَّيْطَانُ كُلَّ عُضْوٍ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ صَاحِبِ الْبَيْتِ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ نَفْخَةً فَلَايَغَارُ بَعْدَهَا حَتَّى تُؤْتَى نِسَاؤُهُ فَلَايَغَارُ.» (3)

«شیطانی است به نام ققندر، هر گاه چهل روز در منزل کسی ساز نواخته شود و مردان دیگر نیز بر او وارد شوند، شیطانی به نام ققندر هر عضوی از بدن خود را بر روی عضو مثل آن از بدن صاحب خانه می گذارد و بر بدن او نفس می دمد که به واسطه آن غیرت مردانگی را از دست می دهد، به گونه ای که اگر به ناموسش هم تجاوز شود به غیرتش بر نمی خورد و اهمیت نمی دهد.»

ص: 40

1- نهج البلاغه حکمت 104

2- دعائم الاسلام، ح 756

3- وسائل الشیعه، ج 17، ص 312

12 - از امام صادق علیه السلام درباره پست ترین افراد سؤال شد؟ حضرت فرمود:

«مَنْ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَيَضْرِبُ بِالطُّنْبُورِ»؛⁽¹⁾

«کسی که شرب خمر کرده و ساز بنوازد.»

13 - کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«اسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ وَاللَّهُوِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ»؛⁽²⁾

«شنیدن آوازه و لهو نفاق را در قلب می رویاند همانگونه که آب زراعت را رشد می دهد.»

14 - و نیز به سندش از مسعدة بن زیاد نقل کرده که گفت:

«كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له رجل: بابي انت و أمي! انني ادخل كنيفاً لى ولى جيران عندهم جوار يتغنين و يضرين بالعود، فربما اطلت الجلوس استماعاً مني لهنّ. فقال: لا- تفعل. فقال الرجل: والله ما آتيهن، انما هو سماع اسمعه بأذني. فقال: الله انت، اما سمعت قول الله (عز وجل) يقول: (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً) ⁽³⁾؟ فقال: بلى والله لكأني لم اسمع بهذه الآية من كتاب الله من اعجمي و لا عربي، لاجرم انني لا اعود ان شاء الله، و أني استغفر الله. فقال له: قم فاغتسل، و سل ما بذالك؛ فانك كنت مقيماً على امر عظيم، ما كان أسوأ حالك لو متّ على ذلك، أحمد الله و سله التوبة من كلّ ما يكره فأنّه لا يكره الأكل قبيح، والقبيح دعه لأهله؛ فان لكلّ اهلاً»؛⁽⁴⁾

«نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی به او عرض کرد: پدر و مادرم به فدای شما، من وارد مستراح می شوم همسایه ای دارم که کنیزانش آواز می خوانند

ص: 41

1- وسائل الشیعة، ج 16، ص 314، ح 22636

2- کافی، ج 6، ص 434، کتاب الأشربة، باب الغناء، ح 23.

3- کافی، ج 6، ص 434، کتاب الأشربة، باب الغناء، ح 23.

4- کافی، ج 6، ص 432، ح 10.

و می نوازند، چه بسا نشستیم را طولانی می کنم تا آنها را بیشتر بشنوم. حضرت فرمود: چنین نکن. آن مرد گفت: به خدا سوگند! من به جهت آنها نمی آیم، بلکه صدایی است که به گوشم می خورد حضرت فرمود: تو را به خدا آیا گفتار خدای عزوجل را نشنیده ای که فرمود همانا گوش و چشم و دل همگی مورد سؤال قرار می گیرند؟ عرض کرد: آری، به خدا سوگند! گویا این آیه از قرآن را تاکنون از هیچ عجمی و عربی نشنیده بودم، و طبیعتاً اگر خدا بخواهد به این کار باز نمی گردم و از خدا طلب مغفرت می کنم. حضرت فرمود: برخیز و غسل کن و هر چیزی که می خواهی از خدا بخواه؛ زیرا تو مشغول کار بزرگی بودی، چه حال بدی داری اگر بر این حال بمیری. خدا را سپاس بگو و از هر آنچه که او کراهت دارد به سوی او توبه کن؛ که او هر آنچه قبیح است را کراهت دارد و قبیح را به اهلش واگذار که برای هر کاری اهلی است.»

15 - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّهُ مِنْ أَبْقَى فِي بَيْتِهِ طُئُبُوراً أَوْ عُوداً أَوْ شَيْئاً مِنَ الْمَلَاهِي مِنَ الْمَمْغِزْفَةِ وَالشَّطْرَنْجِ وَ أَشَدَّ بَاهِهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ، فَإِنْ مَاتَ فِي أَرْبَعِينَ مَاتَ فَاجِراً فَاسِقاً مَاوَاهُ النَّارُ وَ بَسَّ الْمَصِيرُ»؛ (1)

«کسی که چهل روز در خانه اش ساز و تار و یا چیزهایی که آلات لهو و لعب از قبیل پیانو و شطرنج و امثال این ها را قرار دهد گرفتار عذاب خداوند می شود، و اگر در آن مدت بمیرد فاسق و فاجر مرده و جایگاهش آتش دوزخ است و چه بدسرانجامی است.»

16 - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«کسی که چهل روز در خانه او وسایل موسیقی باشد مورد غضب الهی واقع می شود، اگر بمیرد گویا فاجر و فاسق مرده است، و در آخرت برای او جایگاه بدی خواهد بود.» (2)

ص: 42

1- بحار الأنوار، ج 76، ص 253.

2- فقه الرضا، ص 282.

17 - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اسْتِمَاعُ الْاَوْتَارِ مِنَ الْكَبَائِرِ»؛⁽¹⁾

«شنیدن تارها از گناهان کبیره است.»

آوازه خوانی از دیدگاه قرآن

1 - خداوند متعال می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛⁽²⁾

«و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است.»

در ذیل این آیه احادیثی وارد شده که «لَهْوَ الْحَدِيثِ» را به غنا و آوازه خوانی تفسیر کرده است.

(الف) محمد بن مسلم به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود:

«الْغِنَاءُ مِمَّا وَعَدَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَلَيْهِ النَّارُ ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)»؛⁽³⁾

«غناء از جمله چیزهایی است که خداوند عزوجل بر آن وعده آتش داده است. آنگاه این آیه را تلاوت نمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي ...»

(ب) حسن بن هارون می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ وَ هُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : (وَمِنَ

ص: 43

1- مستدرک الوسائل، ج 13، ص 220، ح 19.

2- سوره لقمان، آیه 6

3- کافی، ج 6، ص 431، کتاب الأشربة، باب الغناء، ح 4.

التَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛(1)

«غنا مجلسی است که خداوند به اهلش نظر نمی کند و آن از جمله چیزهایی است که خدای عزوجل درباره آن فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ....)»

2 - خداوند متعال می فرماید:

«فاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الثُّورِ»؛(2)

«از پلیدی های بت ها اجتناب کنید و از سخن باطل پرهیزید.»

در روایات اهل بیت علیهم السلام از «قول زور» به غنا و آوازه خوانی تفسیر شده است؛

ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الثُّورِ» شنیدم که فرمود: مقصود از آن غنا است.(3)

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشُّطْرُنُجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغَنَاءُ»؛(4)

«مقصود از «الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ» شطرنج و مقصود از «قَوْلُ الزُّورِ» غنا و آوازه خوانی است.»

3- خداوند متعال می فرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»؛(5)

«کسانی که شهادت به باطل نمی دهند [و در مجالس باطل شرکت نمی کنند].»

ابی الصباح از امام صادق علیه السلام نقل کرده که مقصود از قول زور، غناست.

ص: 44

1- همان، ص 433، ج 16.

2- سوره حج آیه 30.

3- کافی، ج 6، ص 431، ح 1.

4- همان، باب النرد و الشطرنج، ح 2.

5- سوره فرقان آیه 72

در روایات بسیاری به حرمت آوازه خوانی اشاره بلکه تصریح شده است. اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم؛

1- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«بَيْتُ الْغِنَاءِ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَلَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ»؛⁽¹⁾

«خانه ای که محل آوازه خوانی باشد از بلاهای خطرناک ایمن نمی باشد و در آن ها دعا مستجاب نمی گردد و فرشتگان رحمت بر آنها وارد نمی شود.»

2- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«الْغِنَاءُ رُقِيَّةُ الزَّنى»؛⁽²⁾

«آوازه خوانی مقدمه زنا است.»

3- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَجْلِسُ الْغِنَاءِ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ...»؛⁽³⁾

«مجلس غنا مجلسی است که خداوند متعال به اهل آن نظر رحمت نمی کند».

4- شخصی از امام صادق علیه السلام در مورد غناء سؤال کرد؟ حضرت فرمود:

«وَيْحَاكَ ! إِذَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَيْنَ تَرَى الْغِنَاءَ يَكُونُ؟ قَالَ : مَعَ الْبَاطِلِ وَاللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ . قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَفِي هَذَا مَا يَكْفِيكَ»؛⁽⁴⁾

ص: 45

1- وسائل الشیعه، ج 22594

2- جامع الأحادیث الشیعه، ج 22، ص 234

3- همان ح 31934

4- دعائم الاسلام، ج 2، ص 207

«وای بر تو! هرگاه خداوند امور حق و باطل را از هم جدا فرماید به نظر تو "غناء" در کجا قرار می گیرد؟ عرض کرد: فدایت گردم قطعاً در طرف باطل است. حضرت فرمود: همین مقدار برای تو کافی است.»

5- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ»؛ (1)

«آوازه خوانی ایجاد نفاق در قلب می کند همانگونه که آب سبزه را می رویاند.»

تجلی لهُو و لعب در لشکر یزید

1- مسعودی می نویسد:

«و غلب علی اصحاب یزید عماله ماکان یفعله من الفسوق، و فی ایامه ظهر الغناء بمكة والمدینة، واستعملت الملاحی و اظهر اناس شرب الشراب» (2)؛

«بر اصحاب و عاملان یزید آنچه را که او از فسق و فجور انجام می داد غالب شده بود. و در ایام حکومتش آوازه خوانی در مکه و مدینه ظاهر و آلات موسیقی به کار گرفته شد. و افراد بسیاری علنی شراب می خوردند.»

2- زبیر بن بکار در کتاب «انساب قریش» می گوید:

«انَّ یزید بن معاویة کان صاحب طرب و... فاقبل علی ساقیه فقال:

اسقنی شربة تروی مشاشی***ثم صل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الأمانة عندی***و لتسدید مغنمی و جهادی

ثم امر المغنّین فغنّوا به. و غلب علی اصحاب یزید و عماله ما کان یفعله من الفسوق. و فی ایامه ظهر الغناء بمكة والمدینة و استعملت الملاحی

ص: 46

1- جامع الأحادیث الشیعه، ج 22، ص 234

2- مروج الذهب، ج 3، ص 82.

واظهر الناس شرب الشراب...» (1)؛

«یزید بن معاویه اهل طرب و... روی به شراب دهنده خود نمود و گفت: به من شرابی بده که تمام وجودم را سیراب و مست نماید. و در پی آن مثل همان را به ابن زیاد بده.

او که صاحب سر و امانت نزد من است و به سبب تقویت غنائم و جهادم. آنگاه آوازه خوانان را دستور داد تا با این شعر آوازه بخوانند. و لذا بر اصحاب یزید و عاملانش آنچه از فسق و فجور انجام می داد غلبه یافت. و در ایام حکومتش آوازه خوانی در مکه و مدینه غلبه یافت و آلات موسیقی به کار گرفته شد و افراد بسیاری به طور علنی شراب می خوردند...».

3- او نیز در کتاب «انساب قریش» می گوید:

«انَّ یَزِیدَ بْنَ مُعَاوِیَةَ كَانَ صَاحِبُ طَرْبٍ وَ جَوَارِحَ وَ كِلَابٍ وَ قِرودٍ وَ فُهُودٍ...» (2)؛

«یزید اهل طرب و چاقوکشی و سگ بازی و میمون بازی و پلنگ بازی بود...».

5 - قساوت قلب

اشاره

یکی دیگر از عوامل شقاوت و سوء عاقبت، قساوت قلب و سخت دلی است، که هم عوامل مختلفی دارد و هم دارای آثار و عواقب سوئی است که از جمله آنها کشتن اولیای الهی است.

قساوت قلب از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنْ

ص: 47

1- مروج الذهب، ج 3، ص 67.

2- مروج الذهب، ج 3، ص 67.

الْحِجَارَةَ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (1)

«سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر! چرا که پاره‌ای از سنگ‌ها می‌شکافت، و از آن نهرها جاری می‌شود؛ و پاره‌ای از آنها شکاف بر می‌دارد، و آب از آن تراوش می‌کند؛ و پاره‌ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می‌افتد؛ (اما دل‌های شما؛ نه از خوف خدا می‌تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است.) و خداوند از اعمال شما غافل نیست».

قساوت قلب از دیدگاه روایات

1 - در حدیثی آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«...وَالْقَاسِي الْقَلْبَ مِنِّي بَعِيدٌ» (2)؛

«... سخت دل از من دور است».

2- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«...إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبَ الْقَاسِي» (3)؛

«... دورترین مردم از خدا سخت دل است».

تجلی قساوت قلب در لشکر عمر بن سعد

1 - از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ؛ قُتِلَ فِيهِ عَمَّهُ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ، وَ بَعْدَ يَوْمِ مَوْتِهِ؛ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ أَرْ دَلْفُ أَلْفِ رَجُلٍ،

ص: 48

1- بقره / 74

2- کافی، ج 2، ص 329، ح 1.

3- امالی طوسی، ص 3، ح 1

يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ وَهُوَ يُذَكِّرُهُمْ بِاللَّهِ فَلَا يَتَعَذُّونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَظُلْمًا وَعُدْوَانًا...» (1)؛

«هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز احد سخت تر نبود؛ چراکه در آن روز عمویش حمزه بن عبد المطلب، شیر خدا و شیر رسولش به شهادت رسید. و بعد از آن پسر عمویش جعفر بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسید. ولی هیچ روزی به مانند روز حسین علیه السلام نیست؛ چراکه سی هزار نفر در برابر او صف کشیدند به گمان اینکه از این امت اند، و همگی با ریختن خون او به خدا تقرّب می جستند، در حالی که حضرت آنها را به خدا یادآوری می کرد ولی آنان موعظه او را نمی پذیرفتند تا او را از روی ظلم و تعدی و تجاوز به قتل رساندند...».

2- طبری نقل می کند :

«و لما نزل الحسين عليه السلام كربلاء ونزلها عمر بن سعد بعث الى الحسين عليه السلام عروة بن قيس الأحمسي فقال: انت حسيناً فاسأله: ما الذي جاء به وماذا يريد؟ وكان عروة ممن كتب الى الحسين عليه السلام فاستحیی منه ان يأتيه. فعرض ذلك على رؤساء القبائل الذين كاتبوه فأبى كلهم وكرهه. ثم قام اليه كثير بن عبدالله الشعبي وكان فاتكاً فارساً شجاعاً، ليس يرد وجهه شيء، فقال: انا اذهب اليه، والله! لئن شئت لأفتكن به. فقال له عمر بن سعد: ما اريد ان تقتك به، ولكن ائته فاسأله ما الذي جاء به؟ فلما رآه ابو ثمامة الصائدي قال للحسين عليه السلام: اصلحك الله يا ابا عبد الله! قد جاءك

شرّ اهل الأرض و اجراهم على دم وافتكهم. ثم قام اليه فقال: ضع سيفك. قال: لا والله ولا كرامة، انما انا رسول، فان سمعتم مني ابلغكم ما ارسلت به اليكم، و ان ابيتتم انصرف عنكم. فقال له ابو ثمامة: فاني آخذ بقائم سيفك، ثم تكلم بحاجتك. قال: لا والله ولا تمسه ابداً. فقال له:

ص: 49

فاخبرنی بماذا جئت و انا أبلغه عنك و لا ادعك تدنوا منه، فأتاك فاجر. قال: فاستبأ ثم رجع كثير الى عمر بن سعد فاخبره الخبر. ثم أرسل قرة بن قيس التميمي الحنظلي مكانه، فاتاه فكلّم الحسين عليه السلام بما اراد ثم رجع الى قومه «(1)»:

«چون حسین علیه السلام وارد سرزمین کربلا شد و عمر بن سعد نیز در آنجا فرود آمد عروة بن قیس احمسی را به سوی حسین علیه السلام فرستاد و گفت: به نزد او برو و از او سؤال کن: برای چه آمده ای و چه می‌خواهی؟ عروه چون از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود از رفتن به نزد امام حیا کرد. و این کار را به رؤسای قبائلی که به حضرت نامه نوشته بودند عرضه نمود، همگی ابا کرده و از آن اظهار کراهت نمودند، تا آنکه کثیر بن عبدالله شعبی به طرف او حرکت کرد. او که مردی بی باک سوارکار و شجاع بود و به چیزی توجه نداشت، گفت: من به سوی حسین علیه السلام می روم، و به خدا اگر بخواهی او را می کشم. عمر بن سعد به او گفت: نمی‌خواهم به او آسیبی برسانی، ولی به نزد او برو و از او سؤال کن برای چه آمده است؟ ابو ثمامه صاندی که او را دید به امام حسین علیه السلام عرض کرد: خدا کارهای شما را اصلاح کند! ای ابا عبدالله! بدترین اهل روی زمین و خونریزترین و شرورترین افراد به نزد شما آمده است. آنگاه به سوی او حرکت کرد و فرمود: شمشیرت را بر زمین بگذار. او گفت: به خدا سوگند! چنین کاری در شأن کرامت من نیست، من تنها فرستاده‌ام! آگ-ب-ه حرف من گوش فرا دهید به آنچه که به خاطر آن به سوی شما فرستاده شده‌ام ابلاغ می‌کنم، وگرنه از نزد شما باز خواهم گشت. ابو ثمامه به او گفت: من دسته شمشیر تو را می‌گیرم آنگاه هرچه می‌خواهی بگو. او گفت: هرگز چنین نمی‌شود و تو نمی‌توانی دست به شمشیر من گذاری. ابو ثمامه به او گفت: به من بگو که چه خبری آورده ای من آن را از جانب تو ابلاغ خواهم کرد ولی این را بدان که هرگز نمی‌گذارم به حضرت نزدیک شوی چراکه تو فردی فاجر میباشی. راوی می‌گوید: این دو به یکدیگر فحش دادند و آنگاه کثیر به سوی عمر بن

ص: 50

سعد بازگشت و او را از واقعه باخبر ساخت. سپس قره بن قیس تمیمی حنظلی را به جای او فرستاد. او آمد و با حسین علیه السلام آنچه را که می خواست سخن گفت و بعد از آن به سوی قومش بازگشت».

3- طبری نقل کرده که زهیر بن القین در خطبه ای که خطاب به لشکر عمر بن سعد خواند گفت:

«... عباد الله! انّ ولد فاطمة عليها السلام احق بالود والنصر من ابن سمیّة، فان لم تنصروهم فأعیدکم بالله أن تقتلوهم، فخلوا بین بن عمّه هذا الرجل و بین یزید؛ فلعمری ان یزید لیرضی من طاعتکم بدون قتل الحسین علیه السلام قال: فرماه شمر بن ذی الجوشن بسهم وقال: اسکت الله نامتک، ابرمتنا بکثرة کلامک ...» (1)؛

«... بندگان خدا! همانند اولاد فاطمه عليها السلام سزاوارتر به دوستی از اولاد سمیه است اگر آنان را یاری نمی کنید، شما را به خدا قسم می دهم او را به قتل نرسانید، بین پسر عمویش این مرد و بین یزید بن معاویه را خالی گذارید. به خدا سوگند! یزید بدون کشتن حسین علیه السلام از اطاعت شما راضی می شود، راوی می گوید: شمر بن ذی الجوشن تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: ساکت شو. خداوند خواب را از چشم تو ببرد، تو با زیاد حرف زدن ما را خسته کردی...».

4 - طبری نقل می کند:

«ثم ارتحل الحسین علیه السلام من قصر بنی مقاتل، فأخذ یتیأسر و الحرّ یرده، فاذا راکب... مقبل من الکوفة، فوقفوا ینتظرونه جمیعاً. فلما انتهى الیه سلّم علی الحربن یزید و اصحابه ولم یسلّم علی الحسین علیه السلام و اصحابه؛ فاذا هو مالک بن النسر البدی من کندة...» (2)؛

«آنگاه حسین علیه السلام از قصر بنی مقاتل کوچ کرد و به طرف چپ حرکت نمود

ص: 51

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 426

2- تاریخ طبری، 4، 404

ولی حر او را باز می گرداند تا آنکه سواره ای... از کوفه آمد همه توقف کرده و به او نظاره می نمودند. چون ایستاد بر حر بن یزید و اصحابش سلام کرد ولی بر حسین علیه السلام و اصحابش سلام ننمود. نگاه کردند دیدند که او مالک بن نسر بدی از قبیله کنده است...».

5- طبری درباره حوادث شب عاشورا در خیمه های حسینی می نویسد:

«قاموا الليل كله يصلّون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون، وأنّ حسين ليقراً: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)

«سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد، همچون سنگ یا سخت تر! چراکه پاره ای از سنگها میشکافت، و از آن نهرها جاری می شود؛ و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد، و آب از آن تراوش می کند؛ و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد؛ (اما دل‌های شما؛ نه از خوف خدا می تپد، و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است.) و خداوند از اعمال شما غافل نیست».

خیمه امام حسین علیه السلام تحت حراست و مراقبت شدید دشمن بود. یکی از آن افراد هنگامی که آیات فوق را از خیمه امام حسین علیه السلام شنید گفت: «نَحْنُ وَرَبُّ الْكُعْبَةِ الطَّيِّبُونَ، مِزْنَا مِنْكُمْ (1)»؛ «به پروردگار کعبه! ما آن افراد پاک هستیم که از شما جدا گشته ایم».

اصحاب امام حسین علیه السلام از یکدیگر سؤال کردند: چه کسی ممکن است جرأت کرده و این گونه امام را مسخره کند؟ یکی از آنها او را شناخت و به بریر گفت: «هذا ابو حرب السبيعي، عبدالله بن شهر، مضحاكاً، بطالاً، وكان شريفاً شجاعاً، فاتكاً، وكان سعيد بن قيس ربما حبسه في جناية» (2)، «این ابو حرب سبیعی عبدالله بن شهر است که بسیار اهل خنده، بی باک و شریف و شجاع و بی حرمت می باشد. سعید بن قیس

ص: 52

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 317

2- همان

چه بسا به جهت جنایتی که انجام داده بود او را محبوس کرد».

6 - امام حسین علیه السلام در منطقه (بیضه) برای اصحاب خود و اصحاب حرّ خطبه ای ایراد کرده و در ضمن آن فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا الْحَرَامَ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَه، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرُ، قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ عَلَى رَسُولِكُمْ...» (1).

«ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد و پیمان او را می شکند و مخالف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و در بین بندگان خدا با گناه و تعدی عمل می نماید، و با رفتار و گفتار در صدد تغییر اوضاع بر نیاید بر خداست که او را به جایگاهش وارد کند. آگاه باشید! همانا این افراد ملازم اطاعت از شیطان شده و اطاعت خدای رحمان را رها نموده و فساد را ظاهر کرده و حدود را تعطیل نموده و انفال را برای خود گرفته اند و نیز حرام خدای را حلال کرده و حلال را حرام شمرده اند. و من سزاوارترین فرد برای اصلاح و تغییر در جامعه ام. نامه های شما به من رسیده و پیک های شما نزد من آمده اند...».

7 - بریر بن خضیر همدانی در خطبه ای که خطاب به لشکر عمر بن سعد کرد فرمود:

«...وَيْلَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَنْسَيْتُمْ كِتَابَكُمْ وَعَهْدَكُمْ الَّتِي اعْطَيْتُمُوهَا وَاشْهَدْتُمْ اللَّهَ عَلَيْهَا، يَا وَيْلَكُمْ أَدْعَوْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَزَعَمْتُمْ أَنْكُمْ

ص: 53

تقتلون انفسكم دونهم حتى اذا اتوكم اسلمتموهم الى ابن زياد وحرمتوهم عن ماء الفرات، بئس ما خلقتم نبيكم في ذريته، ما لكم، لاسقاكم الله يوم القيامة، لبئس القوم انتم. فقال له نفر منهم: يا هذا! ما ندرى ما تقول؟...»(1)

«وای بر شما! ای اهل کوفه! آیا نامه ها و پیمان های خود را فراموش کرده اید؟ آنها را به ما دادید و خدا را بر آن شاهد و گواه گرفتید. ای وای بر شما! آیا اهل بیت پیامبران را دعوت می کنید و گمان می کنید که از آنان دفاع می نمایید، ولی هنگامی که نزدیکان می آید آنان را تسلیم ابن زیاد می کنید و از آب فرات محرومشان می نمایید. بدجور حق پیامبران را در مورد ذریه اش مراعات کردید! چه شده شما را، خداوند شما را در روز قیامت سیراب ننماید! بد قومی هستید شما. برخی از آنها گفتند: ای مرد! نمی دانیم که چه می گویی....».

8- حبیب بن مظاهر خطاب به شمر بن ذی الجوشن در صحرای کربلا فرمود:

«والله! أتى لأراك تعبد الله على سبعين حرفاً، و انا اشهد انك صادق ما تدرى ما تقول، قد طبع الله على قلبك»(2)،

«به خدا سوگند! همانا من تو را می بینم که خدا را بر هفتاد حرف عبادت می کنی، و من گواهی می دهم که تو راست می گویی که آنچه را که ما می گوئیم نمی فهمی؛ چرا که خداوند قلبت را مهر نموده است».

9 - نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه ای خطاب به لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا فرمود:

«...فإنَّما أَنْتُمْ طواغيتُ الأَمَّةِ، وَشُدَّاذِ الأَحْزَابِ، وَنُبْدَةُ الْكِتَابِ، وَنَفْثَةُ الشَّيْطَانِ، وَعَصَبَتُ الأَثَامِ، وَمَحَرَفِي الْكِتَابِ، وَمُطْفِئُ السُّنَنِ، وَفُتْلَةُ

ص: 54

1- تسليية المجالس، ج 2، ص 272

2- تاريخ طبرى، ج 3، ص 319

أَوْلَادُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَشْرَدَى عِتْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَ مُلْحَقُ الْعَهَارِ بِالنَّسَبِ، وَ مُؤَذَى الْمُؤْمِنِينَ...»(1)؛

«... شما طاغوتان امت و احزاب شاذ و طرد کننده قرآن و یاران شیطان و ریشه گناهان و تحریف کنندگان قرآن و خاموش کنندگان سنتها و قاتلان اولاد انبیاء و آواره کنندگان عترت اوصیا و ملحق کنندگان اولاد زنا به نسبت و آزار دهندگان مؤمنین هستید...».

6 - علاقه به دنیا

اشاره

از جمله عوامل شقاوت و سوء عاقبت، علقه و ارتباط تنگاتنگ قلبی به دنیا است که می تواند باعث جنایات بسیاری شود که بسیاری از لشکر عمر بن سعد با این هدف به جنگ با امام حسین علیه السلام آمدند.

علاقه به دنیا از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ»(2):

«محبّت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) این ها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست».

ص: 55

1- العبرات محمودی، ج 2، ص 16 - 21، به نقل از «الامالی»، ابو طالب زیدی ص 95-97

2- آل عمران / 14.

و نیز می فرماید:

«فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» (1):

«پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را (به کرم) خدا مغرور سازد!

و نیز می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَفْلُونَ * أُولَٰئِكَ مَاؤِيَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (2):

«آن ها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آن ها که از آیات ما غافلند، (همه) آن ها جایگاهشان آتش است، بخاطر کارهایی که انجام می دادند!».

و نیز می فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» (3):

اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته، مسلماً دوزخ جایگاه اوست!».

و می فرماید:

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (4):

«خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع، برای هر کس

ص: 56

1- لقمان / 33

2- یونس / 7-8

3- نازعات / 37 - 39

4- رعد / 26

بخواهد (و مصلحت بداند،) تنگ قرار می دهد؛ ولی آنها [= کافران] به زندگی دنیا، شاد (و خوشحال) شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی است!.

علاقه به دنیا از دیدگاه روایات

1 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»⁽¹⁾؛

«سرمنشأ هر گناهی دنیا دوستی است».

2 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ، وَيُصِمْ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ، وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ»⁽²⁾؛

«دنیا دوستی خرد را تباه می کند و دل را از شنیدن حکمت ناشنوا می سازد و موجب عذاب دردناک می شود».

3 - و نیز نقل شده که فرمود:

«مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّهِ طَالَ شَقَاؤُهُ وَ عَمَّهُ»⁽³⁾؛

«کسی که بیشترین هم و غمش دنیا باشد بدبختی و اندوهش به درازا کشد».

تبلور علاقه به دنیا در لشکر یزید

1 - طبری نقل می کند:

«و جعل سنان بن انس لا يدينو أحد من الحسين الا شدة عليه؛ مخافة ان

ص: 57

1- کافی، ج 2، ص 315، ح 1

2- غرر الحکم، رقم 4878

3- بحار الانوار، ج 73، ص 81، ح 43

یغلب علی رأسه حتی أخذ رأس الحسين فذبحه الى خولی»(1)؛

«سنان بن انس هر که را که می دید به حسین علیه السلام نزدیک می شد بر او حمله می کرد؛ زیرا می ترسید که مبادا کسی بر او پیش قدم شود و سر حسین علیه السلام را از بدن جدا نماید، تا اینکه سر را از بدن جدا کرد و به خولی داد.».

او نیز نقل می کند:

«... فاقبل علی فرسه و كان شجاعاً شاعراً، وكانت به لوثه، فأقبل حتی وقف علی باب فسطاط عمر بن سعد ثم نادى بأعلى صوته:

او قر ركابی فضة و ذهباً***انا قتلت الفارس المحجبا

قتلت خير الناس أمّاً و أباً***و خیرهم اذ ینسبون نسباً

فقال عمر بن سعد: أشهد انك لمجنون ما صححت قط، ادخلوه علی. فلما ادخل علیه حذفه بالقضيب ثم قال: يا مجنون! أتتكلم بهذا الكلام؟! اما والله لو سمعك ابن زياد لضرب عنقك»(2)؛

«... او روی بر اسب خود کرد و در حالی که مردی شجاع و شاعر بود و حالت جنون داشت، آمد تا مقابل خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند گفت:

رکابم را پر از طلا و نقره کن؛ چراکه من جنگجوی محبوب را به قتل رساندم. من کسی را کشتم که از حیث پدر و مادر بهترین مردم بود و بهترین مردم در نسب به حساب می آمد.

عمر بن سعد گفت: گواهی می دهم که تو دیوانه ای و هرگز خوب نشده ای، او را بر من وارد نمایید. چون او را داخل کردند با چوب بر او کوفت، آنگاه گفت: ای دیوانه! آیا این گونه سخن می گویی؟ به خدا سوگند! اگر ابن زیاد این سخنان را از تو بشنود گردنت را می زند».

ص: 58

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 334

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 335

«من ینتدب للحسین و یوطئه فرسه، فانتدب فدا سوا الحسین بخيولهم حتی رضوا ظهره و صدره.

و قد جاء هؤلاء الى ابن زياد، يقدمهم اسيد بن مالك و هو يقول: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر ...» (1).

«کیست که بر حسین علیه السلام بتازد و با اسبش بدن او را لگدکوب کند؟ ده نفر آماده شده و با اسبان خود بر بدن او تاختند و کمر و سینه او را خورد نمودند. بعد از این واقعه آن ده نفر که جلودارشان اسید بن مالک بود به نزد ابن زیاد آمدند. اسید می گفت: ما بودیم که سینه را بعد از کمر لگدکوب و خورد کردیم...».

3- طبری نقل می کند که ابن زیاد عمر بن سعد را خواست و به او گفت:

«سير الى الحسين، فاذا فرغنا ممّا بيننا وبينه سرت الى عملك. فقال له عمر بن سعد: ان رأيت - رحمك الله - ان تعفيني فافعل. فقال له عبيد الله: أمهلني نعم، على أن ترد لنا عهدنا... فلمّا قال له ذلك قال عمر بن سعد: اليوم حتى انظر. فانصرف عمر يستشير نصحاء، فلم يكن يستشير احداً الا نهاه. وجاء حمزة بن المغيرة بن شعبة - و هو ابن اخته - فقال: انشدك الله يا خال! ان لاتسير الى الحسين فتأثم بربك وتقطع رحمك؛ فوالله لأن تخرج من دنياك ومالك وملك وسليمان الأرض كلها لو كان لك خير لك من أن تلقى الله بدم الحسين. فقال له عمر بن سعد: فائي فافعل ان شاء الله. و بات ليلته تلك قلقاً مفكراً في امره...» (2)؛

«به سوی حسین برو و چون قضیه ما با او تمام شد به سراغ کارت می روی. عمر بن سعد به او گفت: اگر می توانی خداوند تو را رحمت کند مرا از این کار عفو کنی آن را انجام بده. عبيدالله به او گفت: آری، این امر شدنی است در

ص: 59

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 335، ملهوف، ص 56 و....

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 310، کامل ابن اثیر، ج 3، ص 283 و....

صورتی که عهدمان را به ما برگردانی. چون عیدالله به او چنین گفت عمر بن سعد از او جدا شد و شروع به مشورت با دوستانش کرد، و همگی او را از این کار نهی کردند. حمزة بن مغيرة بن شعبه که فرزند خواهرش بود به او گفت: تو را به خدا قسم می دهم ای دایی! که به جنگ با حسین علیه السلام نروی که معصیت پروردگارت را نمودی و قطع رحم کرده ای. به خدا سوگند! اگر از دنیا و مال و سلطنت کل زمین خارج شوی اگر برای تو می بود، بهتر است برای تو از اینکه با خون حسین علیه السلام و به ملاقات خدا روی. عمر بن سعد به او گفت: من این کار را خواهم کرد اگر خدا بخواهد. او آن شب را در حالی که گرفته و به فکر کارش بود به پایان رسانید...».

4- امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این موقعیت عمر بن سعد خبر داده بود آنجا که در ملاقاتی که با عمر بن سعد داشت به او فرمود:

«كَيْفَ بِكَ يَا بَنَ سَعْدٍ إِذَا قُمْتَ مَقَاماً تُخَيَّرُ فِيهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَتُخْتَارُ النَّارُ؟!»⁽¹⁾؛

«چگونه است تو را ای پسر سعد اگر در جایگاهی قرارگیری که بین بهشت و دوزخ مخیر شده ای و دوزخ را بر بهشت ترجیح می دهی؟!».

5- سعد بن ابی وقاص پدر عمر بن سعد نیز نقطه ضعف فرزندش را می دانست و لذا به پسرش گفت:

«يا بني! إذا طلبت الغنى فاطلبه بالقناعة؛ فإنها مال لا ينفد. وإياك والطمع؛ فإنه فقر حاضر، وعليك باليأس، فإنك لم تيأس من شيء قط إلا أغناك الله عنه»⁽²⁾؛

«ای فرزندم! اگر طالب بی نیازی هستی آن را با قناعت طلب کن؛ زیرا قناعت

ص: 60

1- منتخب كنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج 5، ص 113، تذكرة الخواص، ص 141، كامل، ابن اثیر، ج 4، ص 94، مثير الاحزان ابن نما، ص 25

2- العقد الفريد، ج 3، ص 155 - 156.

مالی است که پایان نمی پذیرد، و پرهیز از طمع؛ چراکه آن فقر حاضر است. و بر تو باد به یأس از دنیا؛ چرا که از هیچ چیز مأیوس نمی شوی جز آنکه خداوند تو را از آن چیز مستغنی می گرداند».

6- شمر بن ذی الجوشن بعد از آنکه نامه ای تهدید آمیز از جانب عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد داد خطاب به او گفت:

«اخبرنی ما أنت صانع؟ أتمضی لأمر أمیرک و تقتل عدوه؟ و الا فخلّ بیني و بین الجند و العسکر. قال: لا و لا کرامة لك، و أنا اتولّى ذلك دونک، و کن انت علی الرجال. فنهض الیه عشية الخميس لتسع مضین من المحرم»⁽¹⁾؛

«به من بگو که چه میخواهی انجام دهی؟ آیا امر امیرت را اجرا می کنی و دشمنش را به قتل می رسانی؟ و اگر چنین نمی کنی مرا با این لشکر تنها بگذار. عمر بن سعد گفت: هرگز، کرامتی برای تو نباشد، من متولی آن خواهم بود نه تو، ولی تو فرمانده پیاده ها باش. لذا در غروب روز پنجشنبه نهم محرم به جنگ با امام حسین علیه السلام حرکت کرد».

7- محمد بن نما در کتاب «مثیر الأحزان» نقل کرده:

«قال الحسين عليه السلام لعمر بن سعد أيام المهادنة: صر معی. قال اللعین: اخاف علی داری. فقال له الحسين عليه السلام: أنا اعوضك عنها. قال: اخاف علی مالي. فقال له: انا اعوضك من مالي بالحجاز. فتكره ذلك عمر»⁽²⁾؛

«امام حسین علیه السلام قبل از برپایی جنگ به عمر بن سعد فرمود: با من باش. آن لعین گفت: بر خانه ام می ترسم. حضرت به او فرمود: من در عوض آن به تو خانه ای می دهم. او گفت: بر مال من می ترسم. حضرت به او فرمود: من در عوض از مال من به تو در حجاز می دهم، ولی عمر بن سعد از پیوستن به امام کراهت داشت.»

ص: 61

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 313-314

2- مثیر الأحزان، ص 61

8- طبری نقل می کند: بعد از آنکه بدیل بن صُریم تمیمی سر حبیب بن مظاهر را از تن جدا کرد:

«فعلقه في لبان فرسه ثم اقبل به الى ابن زياد في القصر، فبصر به ابنه القاسم بن حبیب و هو يومئذ قد راهق، فاقبل مع الفارس لا يفارقه كلَّما دخل القصر دخل معه، و اذا خرج خرج معه. فارتاب به فقال: ملك يا بني تتبعني؟! قال: لا شيء. قال: بلى يا بني اخبرني. قال له: ان هذا الرأس الذي معك رأس أبي، أفتعطينه حتى أدفنه؟! قال: يا بني! لا يرضى الأمير أن يدفن، و انا اريد ان يثبني الأمير على قتله ثوباً حسناً. فقال له الغلام: لكن الله لا يثيبك على ذلك الا اسوأ الثواب...» (1)

«سر او را برگردن اسبش آویخت، آنگاه با آن به سوی ابن زیاد در قصرش روان شد. فرزند حبیب به نام قاسم که در آن وقت نوجوان بود چشمش به سر پدرش افتاد، با اسب سواره حرکت کرد و او را رها نمی کرد تا آنکه وارد قصر شد او نیز همراهش داخل شد. و چون از قصر بیرون آمد او نیز همراهش بود. بدیل به او شک کرد و گفت: تو را چه شده پسر من که مرا دنبال می کنی؟ او گفت: چیزی نیست. گفت آری ای فرزندم. مرا خبر ده که چه شده است؟ او گفت: این سر که همراه تو است سر پدرم می باشد، آیا آن را به من می دهی که دفن نمایم؟ گفت: ای فرزندم! امیر راضی نمی شود که دفن گردد و من می خواهم که به جهت کشتن او جایزه گرانبهائی بگیرم نوجوان به او گفت: ولی خداوند به تو بدترین جزا را خواهد داد...».

9 - طبری نقل کرده:

«لَمَّا جِيءَ إِلَى الْكُوفَةِ بِالسَّبَايَا مِنَ الْعِيَالِ وَالْأَطْفَالِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْطَلَقَ مِنْهُمْ غُلَامَانِ مِنَ الدَّهْشَةِ وَالذَّعْرِ، فَأَتَا إِلَى دَارِ رَجُلٍ طَائِيٍّ مِنْ طَيِّ فَلَجَاءَ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُمَا عَنْ شَأْنِهِمَا؟ فَأَخْبَرَا وَقَالَا لَهُ: أَنَا مِنْ

ص: 62

آل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فررنا من الأسر ولجأنا إليك . فسوّلت له نفسه الخبيثة ان لو قتلتهما وجاء برأسيهما الى عبيد الله بن زياد لأعطاه جائزة. فضرب أعناقهما و اخذ برأسيهما حتى جاء الى ابن زياد فدخل عليه ووضعهما بين يديه. فقال له ابن زياد: بئسما فعلت، عمدت الى صبيين استجارا بك فقتلتهم و خفرت جوارك. ثم أمر بقتله فقتل و امر بداره فهدمت «(1)؛

«چون اهل بيت و اطفال را بعد از شهادت حسين عليه السلام به اسیری به کوفه آوردند دو نوجوان از وحشت و ترس بیرون آمده و به طرف خانه مردی طائی از قبیله طى رفتند و به او پناه بردند. آن مرد از آن دو سؤال کرد: شما کیستید؟ گفتند: ما از آل رسول خداييم که از اسارت فرار کرده و به تو پناه آورده ايم. نفس خبيثش او را گول زد و او را تحریک نمود که اگر این دو را بکشد و سر آنها را نزد عبيدالله بیاورد جایزه خواهد گرفت. لذا سر آن دو را از تن جدا کرده و آنها را نزد عبيدالله بن زياد آورد و بر او وارد شد و در برابر او گذاشت. ابن زياد به او گفت: بد کاری کردی! به دو پسر بچه که به تو پناه آورده دست درازی کردی و آنان را به قتل رساندی و حق پناه دادن را از بین بردی؟ آنگاه دستور داد که او را به قتل رسانده و خانه اش را خراب کردند».

10 - نقل شده که امام حسين عليه السلام در روز عاشورا فرمود:

«أين عمر بن سعد؟ أذعولي عمر. فدعى له و كان كارهاً لا يحب ان يأتيه فقال: يا عمر! انت تقتلني و تزعم أن يوليک الدعى ابن الدعى بلاد الرى و الجرجان؟ و الله لا تنتهناً بذلك ابداً، عهد معهود، فاصنع ما انت صانع، فانك لا تفرح بعدى دنيا والآخرة. وكأني برأسك على قصبة قد نصب بالكوفة يتراماه الصبيان و يتخذونه غرضاً بينهم. فغضب عمر بن سعد من كلامه ثم صرف وجهه عنه «(2)؛

ص: 63

1- تاريخ طبرى، ج 5، ص 393

2- مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص ، بحارالانوار، ج 45، ص 10.

«عمر بن سعد کجاست؟ عمر را به سوی من دعوت کنید. او را برای حضرت خواستند ولی او کراهت داشت و نمی خواست نزد او بیاید. حضرت فرمود: ای عمر! تو می خواهی مرا به قتل رسانی و گمان می کنی که زناکار فرزند زناکار تو را والی شهرهای ری و گرگان خواهد کرد؟ به خدا سوگند! هرگز اینها برای تو گوارا نخواهد بود، این عهد و پیمانی است که بسته شده است، هر کاری که می خواهی انجام بده؛ زیرا تو بعد از من در دنیا و در آخرت شاد نخواهی بود. گویا سرت را بر نی می بینم که در کوفه نصب شده و بچه ها آن را تیرباران می کنند و هدف تیر خود قرار می دهند. عمر بن سعد از گفتار حضرت غضبناک شد و روی از او برتافت».

از ویژگی های عمر بن سعد که باعث شقاوت و بدبختی و عاقبت به شری او شد قدرت طلبی او بود. او از همان کودکی بیش از دیگران قدرت طلب بود و در پی به دست آوردن مقام و قدرت ناشکیبایی می کرد. او در همان دوران کودکی، غلامان پدر و زیردستان را به گونه ای آزار و اذیت می نمود و از این رو مورد نفرین پدرش قرار گرفت.(1)

در جریان جنگ صفین که سعد بن ابی وقاص بی طرفی اختیار کرد، عمر بن سعد برای رسیدن به قدرت نزد پدر آمد و او را از راه های مختلف به طرح ادعای خلافت ترغیب نمود و به او گفت: «تو از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی و از اعضای شورا و کسی هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره آنان فرمود: از نفرین های آنها بپرهیزید؛ زیرا دعاهایشان مستجاب است. تو هرگز در کارهایی که امت به آن رضایت نداشته است تمایل نشان نداده ای، پس به دومة الجندل برو. بی تردید فردا از آن توست و به عنوان خلیفه شناسایی خواهی شد»(2).

ابن کثیر بعد از نقل این داستان می گوید: «عمر بن سعد شیفته حکومت و قدرت بود و این ویژگی او از بین نرفت تا آنجا که فرماندهی لشکری را بر عهده گرفت

ص: 64

1- مختصر تاریخ دمشق، ج 19، ص 62

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 66-67

که حسین بن علی را به قتل رساند»(1).

11 - خوارزمی نقل می کند:

«فكتب ابن زياد للحسين عليه السلام: اما بعد! يا حسين! فقد بلغني نزولك ب كربلاء، وقد كتب الى امير المؤمنين يزيد ان لا اتوسد الوثير ولا اشبع الخمير حتى الحقتك باللطيف الخبير او ترجع الى حكمي و حكم يزيد. فلما ورد كتابه و قرأه الحسين عليه السلام رمى به من يده و قال: لا افلح قوم اشترؤا مرضاة المخلوق بسخط الخالق. فقال له الرسول: جواب الكتاب؟ فقال له: لا جواب له عندي؛ لانه قد حقت عليه كلمة العذاب. فرجع الرسول الى ابن زياد و اخبره بذلك، فغضب اشد الغضب»(2).

«ابن زياد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: اما بعد! ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا- فرود آمده ای، امیرالمؤمنین یزید بر من نامه نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نشوم تا تو را به لطیف خبیر ملحق کنم یا اینکه به حکم من یا حکم یزید بازگردی.

چون نامه او رسید و امام حسین علیه السلام آن را قرائت نمود آن را پرت کرده و فرمود: رستگار نمی شود قومی که رضایت مخلوق را با خشم خالق معاوضه نمایند. نامه رسان به حضرت عرض کرد: جواب نامه چه شد؟ حضرت فرمود: نامه او نزد من جوابی ندارد؛ زیرا عذاب خدا بر او مسلّم شده است. نامه رسان به سوی ابن زیاد بازگشت و او را از این قضیه باخبر کرد، و او بسیار غضبناک شد».

12 - سبط بن جوزی نقل می کند:

«لما نادى الحسين: يا شبيب بن ربعي و يا حجاز بن ابجر و يا قيس بن الأشعث و يا يزيد بن الحرث و يا مفلان و يا فلان! ألم تكتبوا الي؟ فقالوا: ما ندرى ما تقول؟ و كان الحرث بن يزيد اليربوعي الرياحي من

ص: 65

1- البداية والنهاية، ج 7، ص 313

2- مقتل الحسين، خوارزمی، ج 1، ص 239

ساداتهم، فقال له: بلى والله! لقد كاتبتك و نحن الذين قدمناك فابعد الله

الباطل و اهله، و الله لا اختار الدنيا على الآخرة، ثم ضرب رأس فرسه و دخل في عسكر الحسين عليه السلام، فقال له الحسين عليه السلام : اهلاً بك و سهلاً، انت الحرّ في الدنيا و سعيد في الآخرة...»(1)؛

«چون حسین علیه السلام نداداد: ای شبت بن ربعی و ای حجاز بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حرث و ای فلان و ای فلان! آیا شما نبودید که بر من نامه نوشتید؟ گفتند نمی دانیم که چه میگوی؟ حر بن یزید یربوعی ریاحی از بزرگان آنان بود. به او گفت: آری به خدا سوگند ما بودیم که به تو نامه نوشتیم و ما بودیم که تو را بر دیگران مقدم داشتیم و خداوند باطل و اهلش را دور کرد. به خدا سوگند! هرگز دنیا را بر آخرت مقدم نمی دارم. آنگاه به سر اسبش زد و داخل لشکر حسین علیه السلام شد حضرت به او فرمود: خوش آمدی، تو آزاد مردی در دنیا و با سعادتی در آخرت...».

7 - پیروی از هوای نفس

اشاره

از عوامل شقاوت و سوء عاقبت پیروی از شیطان و هوای نفس است که می تواند به کشتن انسانهای بیگناه منجر شود.

هوای نفس از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»(2)؛

«ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوی و هوسهای خود پیروی کردند! پس

ص: 66

1- تذكرة الخواص، ص 226

2- روم / 29

چه کسی می تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟! و برای آن ها هیچ یابوری نخواهد بود!».

و نیز می فرماید:

«أَفَرَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ لَ عَلَى بَصَرِهِ غِشًّا فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (1).

«آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمیشوید؟!».

و نیز می فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (2).

«و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست!».

هوای نفس از دیدگاه روایات

1 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَوْصِيكُمْ بِمُجَانَبَةِ الْهَوَى؛ فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى، وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا» (3)؛

ص: 67

1- جاتیة / 23.

2- نازعات / 40 - 1

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 113، ح 13666.

شما را به دوری گزیدن از هوس سفارش می کنم؛ زیرا هوس به کوری فرا می خواند و باعث گمراهی در دنیا و آخرت است».

2 - و نیز نقل شده که فرمود:

«مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَغْمَاهُ وَاصْمَهُ وَادَلَهُ وَ أَضَلَّهُ» (1)؛

«هر کس که از هوس خود پیروی کند، هوس او را کور و کر و خوار و گمراه می سازد».

3 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَائَكُمْ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَ حَصَانِدِ أَلْسِنَتِهِمْ» (2)؛

«همانگونه که از دشمنان خود حذر می کنید از هوس هایتان حذر نمایید؛ زیرا برای مردان دشمنی بدتر از پیروی هوسهایشان و درویدهای زبانهایشان (سخنان بیهوده و یاوه) نیست».

تبلور پیروی از هوای نفس در لشکر یزید

1 - امام حسین علیه السلام در منطقه (بیضه) برای اصحاب خود و اصحاب حرّ خطبه ای ایراد کرده و در ضمن آن فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا الْحَرَامِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ، أَلَا وَ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْحُدُودَ وَ اسْتَأَثَرُوا بِالْفِيءِ، وَ أَحْلَوْا

ص: 68

1- غرر الحكم، رقم 9168

2- کافی، ج 2، ص 335، ح 1.

حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَمُوا حَلَالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرِ قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُمْ عَلَى رَسُولِكُمْ...»(1)؛

«ای مردم! همانا رسول خدا صلی الل علیہ و آلہ فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد و پیمان او را می شکند و مخالف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آلہ و سلم بوده و در بین بندگان خدا با گناه و تعدی عمل می نماید، و با رفتار و گفتار در صدد تغییر اوضاع بر نیاید بر خداست که او را به جایگاهش وارد کند. آگاه باشید! همانا این افراد ملازم اطاعت از شیطان شده و اطاعت خدای رحمان را رها نموده و فساد را ظاهر کرده و حدود را تعطیل نموده و انفال را برای خود گرفته اند. و نیز حرام خدای را حلال کرده و حلال را حرام شمرده اند. و من سزاوارترین فرد برای اصلاح و تغییر در جامعه ام. نامه های شما به من رسیده و پیک های شما نزد من آمده اند...».

2 - ابن اعثم می نویسد:

«و ارسل اليه الحسين بريراً فقال برير: يا عمر بن سعد! أترك اهل بيت النبوة، يموتون عطشاً و حلت بينهم و بين الفرات ان يشربوه و تزعم انك تعرف الله و رسوله؟ قال: فاطرق عمر بن سعد ساعة الى الأرض ثم رفع رأسه وقال: اني والله اعلمه يا برير علماً يقيناً ان ك-ل-م-ن-ق-اتلهم و غصبهم على حقوقهم في النار لا محالة، ولكن ويحك يا برير! أتشير على أن أترك ولاية الرى فتصير لغيري؟ ما اجد نفسي تجيئنى الى ذلك ابداً...»

قال: فرجع برير بن خضير الى الحسين فقال: يا بن بنت رسول الله! ان عمر بن سعد قد رضى ان يقتلك بملك الرى»(2)؛

«حسين عليه السلام برير را به سوى عمر بن سعد فرستاد. برير به او فرمود: ای عمر بن

ص: 69

1- تاريخ طبرى، ج 3، ص 306، كامل ابن اثير، ج 3، ص 280.

2- الفتو، ابن اعثم . 5، ص 171

سعد! آیا اهل بیت نبوت را رها می کنی که با لبان تشنه جان دهند و بین آنان و آب فرات حائل می شوی که بیاشامند و گمان می کنی که به خدا و رسولش معرفت داری؟ او گفت: عمر بن سعد لحظه ای سرش را به طرف زمین انداخت و سپس بلند نمود و گفت: به خدا سوگند! ای بریر این مطلب را به طور یقین می دانم، می دانم که هر کس آنان را به قتل رساند و حقوقشان را غصب کند به طور حتم در آتش دوزخ میافتد، ولی وای بر تو ای بریر! آیا به من پیشنهاد می دهی که ولایت ری را رها کرده و به دیگری واگذارم؟ دلم این را هرگز قبول نمی کند...

راوی می گوید: بریر بن خضیر به سوی حسین علیه السلام بازگشت و عرض کرد: ای فرزند دختر رسول خدا! همانا عمر بن سعد راضی شده که تو را به جهت ملک ری به قتل رساند».

چندین بار عمر بن سعد از کار زشتش سرزنش شد و در هر بار گفت: «اما والله! لو كان الأمر الى لفعلت، ولكن اميرك قد أبى ذلك» (1)؛ «به خدا سوگند! اگر کار به دست من بود چنین می کردم ولی امیر تو آن را نمی پذیرد».

3- طبری درباره علی بن قرظۀ نقل می کند:

«فخرج مع عمر بن سعد الى كربلاء، فلما قتل اخوه عمرو بن قرظة برز من الصف و نادى: يا حسين! يا كذاب! اضللت أخي و غررته حتى قتلتہ! فقال له الحسين عليه السلام: ان الله لم يضل اخاك ولكن هداه الله و ضللت. فقال: قتلني الله ان لم اقتلك او اموت دونك. ثم حمل على الحسين عليه السلام فاعترضه نافع بن هلال المرادی قطعنه حتى صرعه، فحمل اصحابه عليه فاستنقذوه...» (2).

«او همراه عمر بن سعد به کربلا آمد و چون برادرش عمرو بن قرظۀ کشته شد از

ص: 70

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 320، ص 321

2- تاریخ طبری، . 5، ص 432

میان لشکر بیرون آمد و صدا داد ای حسین ای دروغگو (نعوذ بالله تعالی) برادرم را گمراه کرده و او را گول زدی تا آنکه به قتل رساندی. حضرت به او فرمود: همانا خداوند برادرت را گمراه نکرد بلکه او را هدایت کرده و تو را گمراه نمود. عمرو گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم یا در این راه کشته نشوم. آنگاه بر حسین علیه السلام حمله کرد. نافع بن هلال مرادی به مقابله با او پرداخت و با نیزه ای که بر او فرود آورد او را بر زمین کوبید. اصحابش حمله کرده و او را نجات دادند...».

4 - طبری درباره حبیب بن مظاهر نقل می کند:

«و لم یزل یقاتل حتی قتل من القوم مقتلة عظيمة، فحمل علیه بدیل بن صریم التمیمی من بنی عقفان فضربه بالسيف علی رأسه، ثم حمل علیه رجل آخر من بني تمیم علی رأسه بالسيف فسقط. فنزل الیه التمیمی فاحتز رأسه. فقال له الحصین: ائی لشريك فی قتله! فقال الآخر: والله ما قتله غیری. فقال الحصین: اعطنيه اعلقه فی عنق فرسی کیما یری الناس و یعلم ائی شرکت فی قتله، ثم خذه انت بعد، فامض به الی عیدالله بن، زیاد فلاحاجة لی فیما تعطاه علی قتلك آياه، فابی علیه. فاصلح قومهما بینهما علی ذلك، فدفع الیه رأس حبیب بن مظاهر، فجال به فی العسکر قد علّقه فی عنق فرسه، ثم دفعه بعد ذلك الیه...»⁽¹⁾؛

«او مرتب می جنگید تا آنکه از افراد لشکر دشمن تعداد بسیاری را به قتل رسانید. بدیل بن صریم تمیمی از قبیله بنی عقفان بر او حمله کرد و شمشیری را بر سرش کوبید. مردی دیگر از قبیله تمیم بر او حمله کرده و نیزه را بر او فرو برد که او را بر زمین زد. مرد تمیمی از اسب بر زمین آمد و سر او را از بدن جدا نمود. حصین به او گفت: من در قتل او شریک تو هستم. دیگری گفت: به خدا سوگند که غیر من او را به قتل نرسانده است. حصین گفت: سر او را به من بده تا

ص: 71

برگردن اسبم آویزان نمایم تا مردم آن را ببینند و بدانند که من در کشتن او شریک بودم، سپس آن را از من بگیر و به نزد عبیدالله بن زیاد ببر؛ چراکه احتیاجی به آنچه که او در ازای قتل حبیب به تو می دهد ندارم. او از این کار امتناع نمود. قوم آن دو بین آنان بر این موضوع اصلاح کرده و سر حبیب بن مظاهر را به او دادند. او با آن سر که برگردن اسبش انداخته بود در بین لشکر جولان داد و سپس بعد از آن به او بازگرداند....».

5- نقل شده که امام حسین علیه السلام خطاب به عمر بن سعد فرمود:

«اما والله يا عمر! ليكونن لماترى يوماً يسوؤك. ثم رفع حسين عليه السلام يده مدّاً إلى السماء فقال: اللهم ان اهل العراق غرّروني و خدعوني و صنعوا بحسن بن علي ما صنعوا، اللهم شتت عليهم أمرهم و احصهم عدداً» (1)،

«آگاه باش! به خدا سوگند ای عمر! همانگونه که می بینی روزی خواهد بود که برای تو بد تمام خواهد شد. آنگاه امام حسین علیه السلام دستش را به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: بارخدايا! همانا اهل عراق مرا گول زده و بر من حيله کردند و با حسن بن علي کردند آنچه را که کردند. بار خدايا! امرشان را متشتت و نسلشان را نابود گردان».

6- فاطمه صغری در خطبه ای خطاب به اهل کوفه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام فرمود:

«...أما بعد، يا اهل الكوفة! يا اهل المكر والغدر والخيلاء! فإنا اهل بيت ابتلانا الله بكم و ابتلاكُم بنا، فجعل بلاءنا حسناً ...» (2)؛

«... اما بعد، ای اهل کوفه ای اهل مکر و حيله و خدعه! همانا ما اهل بيتی هستيم که خداوند ما را به واسطه شما امتحان نمود و شما را به واسطه ما امتحان کرد، و مصيبت ما را نيك قرار داد....».

ص: 72

1- سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 203

2- بحار الانوار، ج 45، ص 110 - 111 .

یکی از عوامل شقاوت و سوء عاقبت حرام خواری است که باعث قساوت قلب شقاوت شده و سبب می شود که انسان دست به کارهای زشت از جمله کشتن انسان بی گناه بزند. و لذا در روایات بسیاری از خوردن مال حرام نهی شدید شده است.

1- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

«الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ - وَقِيلَ: عَلَى الْمَاءِ» (1)؛

«عبادت کردن با وجود حرام خواری مانند ساختن بنایی است بر روی شن. و به قولی: بر روی آب».

2- از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ حَجٌّ وَلَا عُمْرَةٌ وَلَا صَلَاةٌ رَحِمَ، حَتَّىٰ أَنَّهُ يَفْسُدُ فِيهِ الْفَرْجُ» (2)؛

«هرگاه انسان مالی از حرام به دست آورد نه حجی از او پذیرفته شود، نه--ه عمره ای و نه صله رحمی، و حتی در ازدواج و زناشویی او تأثیر سوء می گذارد».

تبلور حرام خواری در لشکر عمر بن سعد

1- عبد الله بن حسن میگوید:

«لَمَّا عَبَأَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ لِمُحَارَبَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَتَبَهُمْ مَرَاتِبَهُمْ وَأَقَامَ الرِّيَاضَاتِ فِي مَوَاضِعِهَا، وَعَبَأَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ وَالْمَيْسِرَةِ وَقَالَ: ثَبَتُوا وَاحْصُوا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّىٰ جَعَلُوهُ فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ. فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّىٰ أَتَى النَّاسَ، فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يَنْصَتُوا حَتَّىٰ قَالَ

ص: 73

1- عدة الداعي، ص 141

2- امالی طوسی، ص 680 ح 1447

لهم: ويلکم! ما علیکم ان تنصتوا الی؟ فاستمعوا قولی، فأتی أنما ادعوکم الی سبیل الرشاد؛ فمن اطاعنی کان من المهتدین و من عصانی کان من المهلکین، وکلکم عاص لأمری غیر مستمع قولی، فقد انزلت عطایاکم من الحرام و ملئت بطونکم من الحرام، فطبع علی قلوبکم، و یلکم الا تنصتون، ألا تسمعون...»(1)؛

«چون عمر بن سعد اصحابش را برای جنگ با حسین بن علی علیه السلام آماده و جایگاه آنان را مرتب نمود و پرچم ها را در مواضعشان اقامه کرد و اصحاب راست و چپ را مشخص نمود گفت: ثابت قدم باشید و حسین علیه السلام را از هر طرف احاطه کنید تا همچون حلقه ای او را دور زنید، در این هنگام حضرت از خیمه بیرون آمد و در مقابل مردم قرار گرفت و از آنان خواست که ساکت باشند ولی آنان از ساکت شدن ابا نمودند تا اینکه حضرت به آنان فرمود: وای بر شما! چه شده شما را که به حرفهای من گوش فرا نمی دهید؟ چرا که من شما را به راه راست دعوت می کنم؛ پس هر کس مرا اطاعت کند از هدایت یافتگان خواهد بود و هر کس مرا نافرمانی کند از هلاک شوندگان خواهد بود. و تمام شما نافرمان دستورات من هستید و گوش به سخنان من نمی دهید. حقوق شما از حرام پرداخته شده و شکمهای شما از حرام پر شده؛ لذا بر دل های شما مهر زده خورده است. وای بر شما! آیا گوش فرا نمی دهید؟ آیا نمی شنوید؟!...».

2 - بلاذری می نویسد: «روزی معاویه پس از ملاقات با عمر بن سعد و تأمین نیازهای وی گفت: هیچ کس نیست که من دوست داشته باشم مادرم هند او را می زاید جز عمر بن سعد و عبدالله بن جعفر»(2).

3 - درباره عبدالله بن یقطر حمیری از شهیدان راه امام حسین علیه السلام آمده است:

«وقتل عبد الله بن یقطر الحمیری رضیع الحسین بن علی علیه السلام بالكوفة»

ص: 74

1- العبرات محمودی، ج 2، ص 16 - 21، به نقل از ابوطالب زیدی در «الامالی»، ص 95 - 97.

2- انساب الاشراف، ج 1، ص 35

و كان رسوله، رمى به من فوق القصر، فتكسرت عظامه فقام اليه عبدالملك بن عمير اللخمي قاضى الكوفة و فقيهاها، فقتله واحتز رأسه»⁽¹⁾؛

«عبدالله بن يقطر حميري که با حسين بن على عليه السلام برادر رضاعی بود در کوفه به شهادت رسید. او فرستاده امام حسين عليه السلام بود که بعد از دستگیری او را از بالای قصر به پایین انداخته و استخوان هایش را خورد نمودند. عبدالملك بن عمير لخمی-قاضی کوفه و فقیه آن دیار-به طرف او آمد و او را کشت و سرش را از بدنش جدا کرد».

9 - خلف وعده

اشاره

یکی از عوامل شقاوت و سوء عاقبت خلف وعده است، و همان گونه که بر وفای به عهد سفارش بسیار شده، خلف وعده و پیمان نیز بسیار سرزنش شده است.

1 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ؛ فَمَنْ اخْلَفَ فَيُخْلَفِ اللَّهُ بِدَأً، وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ)⁽²⁾؛

«وعده مؤمن نذری است که کفاره ای برایش (متصور) نیست؛ زیرا هر که خلف وعده کند قبل از هر چیز با خدا خلف وعده نموده و خود را در معرض خشم و دشمنی او قرار داده است. و این سخن خداوند متعال است که می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید؟)».

2 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«الْعِدَّةُ دَيْنٌ، وَيُلْ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ اخْلَفَ، وَيُلْ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ اخْلَفَ، وَيُلْ لِمَنْ وَعَدَ ثُمَّ اخْلَفَ»⁽³⁾؛

ص: 75

1- الخلاصه علامه حلی، ص 104، الحقائق العددية، ص 103.

2- صف / 2، کافی، ج 2، ص 363، ح 1.

3- كنز العمال، 6865

«وعدده دین است، وای بر کسی که وعده دهد و خلف وعده نماید، وای بر کسی که وعده دهد و خلف وعده کند. وای بر کسی که وعده دهد و خلف وعده کند».

تبلور خلف وعده در لشکر عمر بن سعد

1 - امام حسین علیه السلام هنگامی که فرزندش علی اکبر علیه السلام را به میدان فرستاد صورت خود را به طرف آسمان کرد و عرض نمود:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ عَوْلَاءَ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَيْكَ رُؤْيَا نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ (1). اللَّهُمَّ امْنَعْنَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَ فَرَقْنَهُمْ تَفْرِيقًا، وَ مَزَقْنَهُمْ تَمْزِيقًا، وَ اجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَدًا، وَ لَا تَرْضَ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا؛ فَانْتَهُمْ دَعْوَانَا لِنَنْصُرُونَ فَعُدُّوا عَلَيْنَا يِقَاتِلُونَا» (2)؛

«بار خدایا! بر این مردم گواه باش؛ زیرا شبیه ترین مردم از حیث خلقت و اخلاق و گفتار به رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله به سوی آنان رفت، و چون هرگاه مشتاق به دیدار پیامبرت می شدیم به او نظر می کردیم. بار خدایا! برکات زمین را از آنان سلب کن و آنان را متفرق و پاره پاره گردان و راه هایشان را از هم جدا نما، و هرگز وایان را از آنان راضی مگردان؛ چراکه آنان ما را دعوت کرده تا یاری کنند ولی بر ما ظلم کرده و با ما جنگ نمودند».

2 - طبری می نویسد:

«وَلَمَّا نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْبَلَاءَ وَ نَزَلَهَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عُرْوَةَ بْنَ قَيْسٍ الْأَحْمَسِي فَقَالَ: أَنْتَ حُسَيْنٌ فَأَسَدُ اللَّهِ: مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ؟ وَ مَاذَا يُرِيدُ؟ وَ كَانَ عُرْوَةُ مِمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَحْيَى مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى رُؤَسَاءِ الْقَبَائِلِ الَّذِينَ كَانَتْهُمْ فَأَبَى كُلُّهُمْ، وَ كَرِهَهُ...» (3)؛

ص: 76

1- الملهوف، ص 47.

2- مقتل الحسين، خوارزمی، ج 2، ص 30، اعيان الشيعة، امين عاملی، ج 4، ص 238، قسم اول.

3- تاريخ طبري، ج 5، ص 410

«چون حسین علیه السلام وارد سرزمین کربلا شد و عمر بن سعد نیز در آنجا فرود آمد عروه بن قیس احمسی را به سوی حسین علیه السلام فرستاد و گفت: نزد حسین علیه السلام برو و از او سؤال کن برای چه آمده ای؟ و چه می خواهی؟ عروه از جمله کسانی بود که به حضرت نامه نوشته بود و لذا حیا کرد که از او این سؤال را کند. و نیز بر رؤسای قبائلی که بر او نامه نوشته بودند عرضه کرد همگی از آن ابا کردند و کراهت داشتند...».

3- امام حسین علیه السلام در منطقه (بیضه) برای اصحاب خود و اصحاب حرّ خطبه ای ایراد کرده و در ضمن آن فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا الْحَرَامَ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَعْمَلُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ أَلَا وَانَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَمُوا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرٍ، قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ وَقَدِمَتْ عَلَى رَسُولِكُمْ...»(1)

«ای مردم! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرکس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد و پیمان او را می شکند و مخالف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در بین بندگان خدا با گناه و تعدی عمل می نماید. و با رفتار و گفتار در صدد تغییر اوضاع برنیاید بر خداست که او را به جایگاهش وارد کند. آگاه باشید! همانا این افراد ملازم اطاعت از شیطان شده و اطاعت خدای رحمان را رها نموده و فساد را ظاهر کرده و حدود را تعطیل نموده و انفال را برای خود گرفته اند. و نیز حرام خدای را حلال کرده و حلال را حرام شمرده اند. و من سزاوارترین فرد برای اصلاح و تغییر در جامعه ام. نامه های شما به من رسیده و پیک های شما نزد من آمده اند...».

ص: 77

4 - نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه ای خطاب به لشکر عمر بن سعد، روز - عاشوراء فرمود:

«...وَاللَّهُ أَنَّهُ لَخَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٍ، قَدْ وَشَّجَّةٌ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ أَصُولُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثُ ثَمَرَةً شَجَا لِلنَّاطِرِ وَأَكْلَتْ لِلْغَاصِبِ، أَلَا فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ كَفِيلًا» (1)؛

«... به خدا سوگند که بی وفایی در شما معروف و سابقه دار است. رگهای شما به آن پیوند خورده و ریشه هایتان از آن (آب گندیده) نیرو گرفته است. شما ناپاکترین میوه اید برای باغبان گلوگیر و برای غاصب گواراییده. هان، لعنت خدا بر پیمان شکنان که میثاق ها را پس از استوار کردن می شکنند با این که خدا را کفیل و ضامن گرفته اند.»

10 - جهل و نادانی

اشاره

یکی از عوامل شقاوت و سوء عاقبت جهل و نادانی است؛ به این معنا که این عامل می تواند در شقاوت انسان مؤثر باشد، و در مقابل آن، علم و دانش می تواند منشأ سعادت و عاقبت به خیری شود.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْجَهْلُ فَسَادٌ كُلُّ أَمْرٍ» (2)؛

«نادانی مایه تباهی هر چیزی است.»

و نیز نقل شده که فرمود:

«الْجَهْلُ أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ» (3)؛

«نادانی ریشه همه بدیها است.»

ص: 78

1- تحف العقول، ص 274 - 275.

2- غرر الحکم، رقم 820

3- همان رقم 930

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ، وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يُفْهَمَ، وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ» (1)؛

«یکی از خوی های نادان این است که قبل از شنیدن پاسخ می دهد و پیش از آنکه بفهمد به مخالفت بر می خیزد و ندانسته داوری می کند».

نبلور جهل و نادانی در لشکر یزید

1 - طبری نقل می کند:

«لَمَّا اسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَصَلَاةِ الظُّهْرِ وَ طَلَبَ مِنْهُمْ الْمَهْلَةَ لِأَدَاءِ الصَّلَاةِ قَالَ لَهُ الْحَصِينُ بْنُ تَمِيمٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ -: أَتَهَا لَا تَقْبَلُ مِنْكَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ: أَتَهَا لَا تَقْبَلُ - زَعَمْتُ - الصَّلَاةَ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ تَقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ؟!...» (2)؛

«چون حسین علیه السلام برای نماز ظهر اذن گرفت و از آنان برای ادای نماز ظهر مهلت خواست، حصین بن تمیم-لعنت خدا بر او باد-به حضرت گفت: نماز از تو پذیرفته نمی شود. حبیب بن مظاهر به او فرمود: تو گمان میکنی که نماز از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود ولی از تو ای الاغ قبول می گردد؟!...».

2 - بعد از آنکه زهیر بن قین خطاب به لشکر عمر بن سعد خطبه ای خواند شمر بن ذی الجوشن به سوی او تیری رها کرد و گفت:

«اسکت اسکت الله نامتک، أبرمتنا بکثرة کلامک. فقال له زهیر: یابن البوال علی عقیبه ! ما ایاک اخاطب، ائما انت بهیمة، والله ما أظنک تحکم من کتاب الله آیتین، فابشر بالخزی يوم القيمة و العذاب الالیم...» (3)؛

ص: 79

1- اعلام الدین ص 303

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 440

3- تاریخ طبری، ج 5، ص 426

«ساکت شو، خداوند صدای تو را خفه کند، ما را با کثرت کلامت خسته کردی. زهیر به او گفت: ای کسی که بر پاشنه های پایت بول می کنی! هرگز تو را خطاب نمی کنم؛ زیرا تو چارپایی بیش نیستی! به خدا سوگند! گمان نمی کنم تو را که بتوانی بین دو آیه از کتاب خدا حکم نمایی، تو را بشارت باد به خاری در روز قیامت و عذاب دردناک...».

1 - اخلاص در ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل حسینی شدن و سعادت یاران حسینی اخلاص در ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام بوده است.

ولایت از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (1)

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.»

ولایت از دیدگاه روایات

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«بَنَى الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ

ص: 81

وَ الْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ . فَاخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ - يُعْنَى الْوَلَايَةَ «(1)؛

و نیز از حضرت نقل شده که فرمود:

«دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِي عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَلَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «وَمَنْ جَاءَ بِالسِّيَةِ فَكَبِتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؟ قَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جُعِلَتْ فِدَاكَ . فَقَالَ: الْحَسَنَةُ مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ السِّيَةُ انْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ . ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هَذِهِ الْآيَةَ»(2)؛

«أبو عبد الله جدلی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای ابا عبدالله! آیا خبر دهم شما را به قول خداوند عزوجل: (هرکس حسنه ای بیاورد به او بهتر از آن داده می شود و آنان از ترس آن روز (قیامت) در امان اند و هرکس گناه بیاورد به صورت هایشان در آتش دوزخ قرار می گیرند، آیا به جز آنچه عمل کرده اند جزا داده میشوند؟!). او گفت: آری ای امیر مؤمنان! فدایت گردم. حضرت فرمود: مقصود به (حسنة) معرفت ولایت و دوستی ما اهل بیت است، و مقصود به (سیئه) انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت می باشد. آنگاه این آیه را برای او تلاوت نمود».

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَلَا يَتَنَبَّأُ وَلَا يَتَنَبَّأُ اللَّهُ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطًّا إِلَّا بِهَا»(3)، «ولایت ما همان ولایت خداوندی است که پیامبری برگزیده نشد مگر به آن».

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ، فَلِبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَقَارُ،

ص: 82

1- کافی، ج 2، ص 15، باب دعائم الاسلام، ح 3

2- کافی، ج 1، ص 142، باب معرفة الامام، ح 14

3- کافی، ج 1، ص 362

وَمُرُوَّتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، وَعِمَادُهُ الْوَرَعُ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَأَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»(1)؛

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اسلام عریان است؛ پس لباس آن حیا، و زینت آن وقار، و مردانگی آن عمل صالح، و تکیه گاه آن ورع می باشد. و برای هر چیزی اساسی است و اساس اسلام دوستی ما اهل بیت است».

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«حُبُّنَا إِيْمَانٌ وَ بُغْضُنَا كُفْرٌ»(2)؛

«محبت ما ایمان و دشمنی ما کفر است».

ابو حمزه می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

«أَنْتُمْ يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ، فَمَا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَانَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا. قِلَّةٌ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: تَصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ تَصَدِّقُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَوَالَاهُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ الْإِثْمَامُ بِهِ وَ بَانِمَةُ الْهُدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّهِمْ، هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»(3)؛

«همانا خداوند را کسی پرستش میکند که او را می شناسد، ولی کسی که خدا را نمی شناسد خداوند را با گمراهی عبادت می کند. گفتیم: فدایت شوم! معرفت خداوند چیست؟ فرمود: تصدیق خدای عزوجل و تصدیق رسولش صلی الله علیه و آله و دوستی علی علیه السلام و پیروی از امامان هدایت علیهم السلام و برائت از دشمنانشان. این چنین خدای عزوجل شناخته می شود».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ، أَهْوَالُهَا عَظِيمَةٌ؛ عِنْدَ

ص: 83

1- کافی، ج 2، باب نسبة الاسلام، ح 2.

2- کافی، ج 1، ص 144، باب فرض طاعة الأئمة، ح 12.

3- کافی، ج 1، ص 138، باب معرفة الامام، 1.

الْوَفَاءُ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ النَّشُورِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ وَعِنْدَ الْحِسَابِ وَعِنْدَ الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ»(1)؛

«دوستی من و دوستی اهل بیت من در هفت موضع نافع است؛ مواضعی که بسیار مهم اند؛ هنگام مرگ و در قبر و هنگام برانگیختن، و هنگام دادن نامه اعمال، و هنگام حساب، و هنگام وزن کردن و هنگام گذر از پل صراط».

عوامل سعادت

1 - تجلی اخلاص در ولایت و محبت در لشکر حسینی

1 - طبری درباره مرقع بن ثمامه اسدی می نویسد:

«كان المرقع ممن جاء الى الحسين عليه السلام في الطف بعد ما ردوا الشروط عليه وخلص اليه ليلاً مع من خالص».

و قال ابو مخنف: انّ المرقع بن ثمامة الاسدي لما شب القتال يوم الطف، تقدم بين يدي الحسين عليه السلام فقاتل مع القوم الى ان نفذ نبله، ثم جثا على ركبتيه، وقد اثنى بالجراح وهو يدفعهم عن نفسه حتى وقع صريعاً من كثرة الجراحات، فاستنقذه قومه من بني اسد فقالوا له: آمن، اخرج الينا و اتوا به الى الكوفة فأخفوه، فلما قدم عمر بن سعد اللعين على ابن زياد اخبره، بخبره فارسله عليه ليقتله، فشفع فيه جماعة من بني اسد فلم يقتله و لكن كبّله بالحديد و نفاه الى الزارة و كان مريضاً من الجراحات التي به، فبقى في الزارة مريضاً مكبلاً حتى مات بعد سنة»(2)؛

«مرقع از جمله کسانی بود که در روز عاشورا بعد از آنکه شروط او را نپذیرفتند نزد امام حسین علیه السلام آمد و شب عاشورا مخلصانه با افراد مخلص نزد حضرت ماند.

ابو مخنف میگوید: مرقع بن ثمامه اسدی چون در روز عاشورا جنگ در

ص: 84

1- امالی صدوق، ص 10، م، 3، ح 3، خصال صدوق، ج 2، ص 360 باب سبعة، ح 49

2- الحقائق الوردية، ص 104

گرفت در مقابل حسین علیه السلام قرار گرفت و با لشکر دشمن جنگید تا آنکه تیرهایش تمام شد، آنگاه بر روی دوزانوهایش قرار گرفت در حالی که سرتاپایش خون آلود بود و با همان حال از خود دفاع می کرد تا آنکه از شدت جراحات بر زمین افتاد. قومش از قبیله بنی اسد او را نجات داده و به او گفتند: تو را در امان قرار می دهیم، نزد ما بیا. و او را به کوفه برده و در مکانی مخفی کردند. چون عمر بن سعد لعین وارد بر ابن زیاد شد خبر او را به ابن زیاد رساندند. کسی را فرستاد تا او را به قتل رساند که جماعتی از قبیله بنی اسد واسطه شد و او را از قتل رهانید، ولی ابن زیاد او را به غل و زنجیر کرده و به (زاره) تبعید نمود. او از جراحاتی که داشت مریض بود و در آنجا مریض و با زنجیر بود تا بعد از یکسال از دنیا رحلت کرد».

2 - طبری نقل می کند: بعد از آنکه زهیر بن قین سپاه عمر بن سعد را نصیحت کرد:

«فَسَبَّوْهُ وَاثْنُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَدَعُوا لَهُ وَقَالُوا: وَاللَّهِ لَا نَبْرَحُ حَتَّى نَقْتُلَ صَاحِبَكُمْ وَ مِنْ مَعَهُ أَوْ نَبْعَثَ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ إِلَى الْأَمِيرِ...»⁽¹⁾.

«او را دشنام داده و عبیدالله بن زیاد را ستایش کرده و بر او دعا نموده و به او گفتند: دست از جنگ بر نمی داریم تا صاحبیت و هر آنکه با اوست را به قتل رسانده یا او و اصحابش را نزد امیر ببریم...».

زهیر بن قین در پاسخ آنها با خونسردی تمام و بدون آنکه به آنها ناسزا بگوید فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ وَلَدَ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَحَقُّ بِالْوَدِّ وَالنَّصْرِ مِنْ ابْنِ سَمِيَّةَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَأَعِيزْكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ»⁽²⁾;

«ای بندگان خدا! همانا فرزند فاطمه-که خشنودی خدا بر او باد-سزاوارتر به دوستی و یاری است از فرزند سمیه، حال اگر او را یاری نمی کنید شما را بر حذر می دارم از اینکه او را به قتل رسانید».

ص: 85

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 319 - 320 کامل ابن اثیر، ج 3، ص 288.

2- همان.

3- درباره زاهر مولی عمرو بن حمق خزاعی از شهدای کربلا آمده است:

«... من اصحاب الشجرة وسكن الكوفة وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم وشهد الحديبية وخبير(1). كان زاهر بطلاً، مجرباً، شجاعاً مشهوراً، محباً لأهل البيت معروفاً»(2)؛

«... از اصحاب شجره (رضوان) بود که ساکن کوفه شد و از پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت نقل کرد و شاهد صلح حدیبیه و فتح خیبر بود. او مردی جوانمرد، تجربه دیده و شجاع و مشهور و در محبت اهل بیت علیهم السلام معروف بود».

4 - ابو مخنف به سندش نقل می کند:

«خرج يزيد بن معقل من بني عميرة بن ربيعة وهو حليف لبني سلمة بن قيس فقال: يا برير بن خضير كيف ترى صنع الله بك؟ قال: صنع الله بي والله خيراً وصنع الله بك شراً. فقال: كذبت، وقبل اليوم ما كنت كذاباً، هل تذكر وأنا أما شيك في بني دودان وانت تقول: ان عثمان بن عفان كان كذا وكذا وان معاوية بن ابي سفيان ضال مضل، وان علي بن ابي طالب عليه السلام امام الحق والهدى؟ فقال له برير: أشهد انك من الضالين. فقال له برير: فهل لك ان ابا هلك و لندعوا الله ان يلعن الكاذب وان يقتل المحق المبطل؟ ثم اخرج لأبارزك. قال: فخرجا فرفعا ايديهما بالمباهلة الى الله تعالى يدعوانه ان يلعن الكاذب وان يقتل المحق المبطل، ثم برز كل واحد منهما لصاحبه، فاختلعا بضربتين، فضرب يزيد بن معقل بريراً ضربة خفيفة، لم تضره شيئاً، و ضربه برير ضربة قدّدت المغفر و بلغت الدماغ، فخر كأنما هوى من حالق، وان سيف برير لثابت في رأسه، فكأني انظر اليه ينضضه من رأسه حتى اخرجه»(3)؛

ص: 86

1- الاصابة، ج 2، ص 415

2- ابصار العين، ص 173

3- ابصار العين، ص 173

«یزید بن معقل از قبیله بنی عمیره بن ربیعہ کہ ہم پیمان با بنی سلمه بن قیس بودند از بین لشکر بیرون آمد و گفت: ای بریر بن خضیر! چگونه می بینی کاری را کہ خدا با تو کرد؟ او گفت: بہ خدا سوگند کہ خداوند با من بہ نیکی رفتار نمود، و با توبہ بدی رفتار کرد، یزید گفت: دروغ گفתי و قبل از امروز دروغ گو نبودی. آیا یادست هست زمانی را کہ من با تو در قبیله بنی دودان راہ می رفتیم و تو می گفستی: عثمان بن عفان چنین و چنان بود و معاویہ بن ابی سفیان گمراہ و گمراہ کننده است و اینکه علی بن ابی طالب علیہ السلام پیشوای حق و عدالت است؟ بریر بہ او فرمود: گواہی می دهم کہ این مطلب رأی و قول من است. یزید بن معقل بہ او گفت: من گواہی می دهم کہ تو از گمراہانی. بریر بہ او گفت: آیا آمادہ ای تا با تو مباحلہ کنم و از خدا بخواهیم کہ دروغگو را لعنت کند و کسی کہ با حق است اہل باطل را بکشد؟ آنگاہ بہ مبارزہ برخیزیم.

راوی می گوید: آن دو بیرون آمدند و دستہای خود را بہ جہت نفرین بر یکدیگر بالا بردہ و از خداوند خواستند کہ دروغگو را لعنت کند و فردی کہ بر حق است فرد باطل را بہ قتل برساند.

آنگاہ ہر کدام از آن دو بہ مبارزہ با یکدیگر پرداختند. در ابتدا یزید بن معقل ضربہ ای بہ بریر زد کہ خفیف بود و نتوانست در او اثر چندانی بگذارد، ولی بریر چنان ضربہ ای بر وی نواخت کہ کلاہ خود او را شکافت و بہ مغز او رسید و بیهوش نقش بر زمین شد و شمشیر بریر در سر او گیر کردہ بود. گویا من بر او نظر می کردم کہ آن را بر سرش می کشید تا خارج کند.»

5- درباره عبدالرحمن بن عبد رب انصاری خزرجی از شہیدان کربلا آمدہ است:

«کان عبدالرحمن صحابياً له ترجمة و رواية، و كان من مخلصي اصحاب امير المؤمنين عليه السلام

روی العسقلاني من طريق الاصبغ بن نباتة قال: لما نشد علي بن ابی طالب علیہ السلام الناس مع من سمع النبي صلی الله علیہ وآلہ و سلم يقول يوم غدیر خم ما قال الا قام و لا يقوم الا من سمع رسول الله صلی الله علیہ وآلہ. فقام بضعة عشر رجلاً فيهم

ابو ایوب الأنصاری و ابو عمرة بن عمرو بن محصن و ابو زینب و سهل بن حنیف و خزیمه بن ثابت و عبدالله بن ثابت و حبشی بن جنادة السلولی و عبیدالله بن عازب و النعمان بن عجلان الانصاری، و ثابت بن ودیعة الأنصاری و ابو فضالة الأنصاری و عبد الرحمن بن عبد ربّ الأنصاری، فقالوا: نشهد انا سمعنا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: (أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلِيٌّ وَ أَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلِيَ مَوْلَاَهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَعِنَّ مَنْ أَعَانَهُ» (1)،

«عبدالرحمن از صحابه رسول خدا صلى الله عليه و آله بود که دارای ترجمه و روایت است از مخلصان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

عسقلانی از طریق اصبع بن نباته روایت کرده که گفت: چون علی بن ابی طالب علیه السلام مردم را قسم داد که هر کس از پیامبر صلى الله عليه و آله در روز غدیر خم شنید آنچه را که فرمود، برخیزد و گواهی دهد، و تنها کسی که شنیده برخیزد، در آن هنگام بیش از ده نفر بلند شده و گواهی دادند که در میان آنان ابویوب انصاری و ابو عمرة بن عمرو بن محصن و ابوزینب و سهل بن حنیف و خزیمه بن ثابت و عبدالله بن ثابت و حبشی بن جنادة سلولی و عبیدالله بن عازب و نعمان بن عجلان انصاری و ثابت بن ودیعه انصاری و ابو فضاله انصاری و عبد الرحمن بن عبد ربّ انصاری بودند. همگی شهادت دادند که ما از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنیدیم که می فرمود: (آگاه باشید! همانا خداوند عزّوجلّ سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم. آگاه باشید! هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. بارخدا! دوست بدار آن کس که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هرکس را که ولایت او را نپذیرفته است. و دوست بدار هرکس که او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس که با او دشمنی کرده است، و کمک کن هر کسی را که او را یاری کرده است)».

ص: 88

6- درباره عباس بن جعده جدلی از شهیدان در راه امام حسین علیه السلام آمده است:

«كان العباس بن جعدة من الشيعة الذين بايعوا مسلم بن عقيل في الكوفة و من المخلصين في الولاء لأهل البيت، و كان يأخذ البيعة من الناس للحسين بن علي عليه السلام(1)»

فلما تخاذل الناس عن مسلم قبض عليه محمد بن الأشعث الكندي، فسلمه الى ابن زياد فحبسه، و لما قتل مسلم حضره عبيدالله و قال: انت العباس بن جعدة الذي عقد لك ابن عقيل على ربع المدينة؟ قال: نعم. قال: انطلقوا به فاضربوا عنقه. قال ابو محنف: فانطلقوا به فضربت عنقه(2)؛

«عباس بن جعده از شیعیانی بود که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت نمود و از مخلصان در ولایت اهل بیت علیهم السلام بود. او از مردم برای حسین بن علی علیه السلام بیعت می گرفت.

چون مردم از دور مسلم پراکنده شدند محمد بن اشعث کندی او را دستگیر کرده و به ابن زیاد تحویل داد. و چون مسلم شهید شد عبيدالله او را احضار کرد و گفت: تو عباس بن جعده هستی که ابن عقيل با تو بر ربع مدینه پیمان بسته است؟ او گفت: آری عبيدالله گفت او را ببرید و گردنش را بزنید.

ابو محنف می گوید: او را برده و گردن زدند».

7 - جون غلام ابی ذر چون به میدان نبرد آمد چنین رجز می خواند:

كيف ترى الكفار ضرب الأسود***بالسيف ضرباً عن نبي محمد

اذب عنهم باللسان واليد***ارجو به الجنة يوم المورد(3)

«کفار چگونه جنگ فرد سیاه پوست را مشاهده می کنند همراه با شمشیری که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می کند.

ص: 89

1- تنقيح المقال، ج 2، ص 323.

2- تاريخ طبري، ج 5، ص 379

3- مقتل الحسين، خوارزمي، ج 2، ص 19.

از اهل بیت علیهم السلام با دست و زبان دفاع می کنم و روز قیامت امید بهشت را به آن دارم».

8- طبری درباره نبرد نافع بن هلال جملی می نویسد:

«كان نافع بن هلال الجملی یقاتل و هو یقول: انا الجملي، انا علی دین عليّ. فخرج اليه رجل یقال له مزاحم بن حريث، فقال: انا علی دین عثمان. فقال له: انت علی دین شیطان. ثم حمل علیه فقتله» (1)؛

«نافع بن هلال جملی می جنگید و می گفت: من جملی هستم، من بر دین علی می باشم. در آن هنگام مردی به نام مزاحم بن حریث به طرف او آمد و گفت: من بر دین عثمان هستم. نافع به او فرمود: تو بر دین شیطان هستی. این را گفت و بر او حمله ای کرد و او را کشت...».

9 - ابو مخنف می گوید:

«و صار الامام علیه السلام ينظر يميناً وشمالاً، فلم ير احداً حوله من اصحابه و انصاره الا قتيل و جديلاً و طريح و جريح، فنادی: اما من مغیث یغیثنا... فوق: کلامه فی مسامع الحرّ، فأقبل علی ولده و قال له: یا بني لا صبر لی علی النار ولا علی غضب الجبار و لا ان یكون غدا خصمی احمد المختار. یا بني! اما ترى الحسین علیه السلام یستغیث فلا یغاث و یستجیر فلا یجار. یا بني! سِر بنا اليه نقاتل بین یدیه، فلعلنا نفوز بالشهادة و نكون من أهل السعادة. فقال له ولده، حُبّاً و کرامة: قال: ثم أنّهما حملاً من عسکر ابن زیاد لعنه الله، کأنّهما یریدان القتال حتی هجما علی الحسین علیه السلام، فنزل الحرّ عن ظهر جواده و طأطأ رأسه، و جعل یقبل ید الحسین علیه السلام ورجلیه و هو یبکی بکاءً شديداً...» (2)؛

«امام حسین علیه السلام به طرف راست و چپ نگاه می کرد و کسی از اصحاب

ص: 90

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 324

2- مقتل ابی مخنف، ص 74 - 76

و انصار خود را به جز کشته و مجروح ندید در آن حال صدا زد: آیا کسی هست که ما را یاری کند؟

صدای حضرت به گوش حرّ رسید، رو به فرزندش کرد و گفت: ای فرزندم! من بر آتش دوزخ و غضب جبار صبر ندارم و نمی توانم بینم که دشمنم در روز قیامت احمد مختار باشد. ای فرزندم آیا نمی بینی حسین علیه السلام را که طلب یاری می کند و کسی نیست که او را یاری دهد و طلب پناه می کند و کسی نیست که او را پناه دهد؟ ای فرزندم! بیا به سوی او رویم و در دفاع از او بجنگیم، شاید به فوز شهادت نائل شده و از اهل سعادت گردیم. فرزندش به او گفت: این کار را دوست دارم و برای ماکرامت است.

آن دو از لشکر ابن زیاد - خداوند او را لعنت کند - به طرف امام حسین علیه السلام حمله ور شدند و گویا مردم خیال می کردند که او قصد حمله بر حسین علیه السلام را دارد، ولی حرّ از پشت اسبش پایین آمد و سرش را به زیر انداخت و شروع به بوسیدن دست و پاهای حسین علیه السلام نمود در حالی که شدیداً می گریست...».

10 - بهبهانی نقل می کند:

«لما نزل الحسين عليه السلام بكربلاء، كان اخص اصحابه و اكثرهم ملازمة له هلال بن نافع سيما في مظان الاغتيال؛ لانه حازماً، بصيراً بالسياسة. فخرج الحسين عليه السلام ذات ليلة الى خارج الخيم حتى اُبعد، فتقلد هلال سيفه و اسرع في مشيه حتى لحقه، فرآه يختبر الثنايا و العقبات و الأكمام المشرفة على المنزلة، ثم التفت الى خلفه فرآني، فقال: من الرجل؟ هلال؟ قلت: نعم جعلني الله فداك، ازعجني خروجك ليلاً الى جهة معسكر هذا الطاغوي. فقال عليه السلام: خرجت اتفقد هذه التلاع مخافة ان تكون مكنناً لهجوم الخيل على مخيمنا يوم تحملون و يحملون.

ثم رجع عليه السلام و هو قابض على يساري و هو يقول: هي هي والله، وع--د لا يخلف فيه. ثم قال: يا هلال! ألا تسلك ما بين هذين الجبلين من وقتك هذا و ينجو بنفسك. فوقع على قدميه وقال: اذا ثكلت هلالاً أمه، سیدی

ان سیفی بآلف و فرسی مثله، فوالله الذی منّ علی بک لا أفارقک حتی یکلا عن فری و جری» (1)،

«چون حسین علیه السلام در سرزمین کربلا فرود آمد خصوصی ترین اصحابش که از همه بیشتر همراه او بود خصوصاً هنگام احتمال ترور شدن حضرت، هلال بن نافع بود، زیرا او پشت کار داشته و به سیاست آگاه بود. یک شب امام حسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد و از آن جا دور شد. هلال شمشیر خود را بست و پشت سر حضرت به سرعت حرکت کرد تا به او رسید، و حضرت را مشاهده کرد که چاله ها و گردنه ها و تپه ها را که مشرف به جایگاه آنها است را امتحان می کند. آنگاه پشت سر خود را نظاره کرد و مرا دید و فرمود: چه کسی هستی؟ آیا هلال هستی؟ عرض کردم: آری، خداوند مرا فدایت گرداند. اینکه شبانه به طرف لشکر این طغیانگر رفته ای مرا به اضطراب و اداشته است. حضرت فرمود: بیرون آمدم و تپه ها را جستجو می کنم می ترسم که مکانی برای کمین به جهت هجوم لشکر بر خیمه های ما باشد، روزی که شما حمله می کنید و آنها حمله می کنند.

آنگاه حضرت علیه السلام بازگشت در حالی که دست چپ مرا گرفته بود و می فرمود: مطلب همان است به خدا سوگند! وعده ای است که تخلف بردار نیست. آنگاه فرمود: ای هلال! آیا نمی خواهی الآن از بین این کوه ها فرار کنی و جانیت را نجات دهی؟ هلال به روی پاهای حسین علیه السلام افتاد و عرض کرد: در این صورت مادر هلال به عزایش بنشیند.

ای آقای من! همانا شمشیر و اسبم را هر کدام به هزار خریده ام، به خدایی که مرا به وجود تو منت داده سوگند که هرگز از تو جدا نمی شوم تا از حرکت باز ایستم».

11- در مقاتل آمده است:

«...فدنی بکیر من الحسین علیه السلام و قبل یدیه و رجلیه و ودعه و برز بین الصفین...» (2)؛

ص: 92

1- الدمعة الساکبة، ج 4، ص 272 معالی السبطين، ج 1، ص 344

2- اسرار الشهادة، ج 2، ص 313

«... بکیر به نزد حسین علیه السلام آمد و دست و پای حضرت را بوسید و با او وداع کرد و بین دو لشکر ایستاد...».

12 - طبری نقل کرده:

«... الى ان حضرت الصلاة صلاة الظهر، فأمر الحسين عليه السلام الحجاج بن مسروق الجعفي و كان معه أن يؤذن، فأذن، فلما حضرت الإقامة خرج الحسين عليه السلام في إزار و نعلين، فحمد الله واثني عليه... فقال الحسين عليه السلام للحجر: اتريد ان تصلي بأصحابك؟ قال: لا بل تصلي و نصلي بصلاتك. فصلّى بهم الحسين عليه السلام...»⁽¹⁾

«... تا اینکه وقت نماز ظهر شد، امام حسین علیه السلام به حجاج بن مسروق جعفی که همراهش بود دستور داد تا اذان بگوید. او اذان گفت: و چون وقت اقامه نماز شد امام حسین علیه السلام با قبا و نعلین از خیمه بیرون آمد و حمد و ثنای الهی گفت... حضرت به حرّ فرمود: آیا می خواهی همراه اصحاب نماز گذاری؟ حرّ عرض کرد: هرگز، بلکه شما نماز بخوانید و ما نیز همراه شما نماز می گذاریم. امام حسین علیه السلام با آنان نماز خواند...».

13 - طبری نقل کرده:

«... ثم قال عليه السلام لأصحابه: قوموا فاركبوا، و انتظروا حتى ركبت النساء و الأطفال. فقال لأصحابه: انصرفوا بنا. فلما ذهبوا لينصرفوا ح-ال-ق-وم بينهم و بين الانصراف. فقال الحسين عليه السلام للحجر: ثكلتك امك ما تريد؟ قال: والله لو غيرك من العرب يقولها لي و هو على مثل هذه الحالة التي انت عليها ما تركت ذكر امه بالشكل ان ا قوله كائنا ما كان، ولكن والله مالى الى ذكر امك من سبيل الا بأحسن ما تقدر عليه ...»⁽²⁾

ص: 93

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 402

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 402

«... امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: برخیزید و بر اسب خود سوار شوید و منتظر بمانید تا زنان و اطفال نیز سوار شوند. حضرت به اصحاب خود فرمود: همراه ما بیایید و از آنان جدا شوید. چون حرکت کردند لشکر حرّ مانع جدا شدن آنها شد. امام حسین علیه السلام به حرّ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می خواهی؟ حرّ گفت: به خدا سوگند! اگر غیر تو از عرب در این وضعیتی که تو در آن هستی چنین تعبیری را بر زبان جاری می کرد پاسخ او را با مقابله به مثل می دادم هر که می خواهد باشد، ولی به خدا سوگند! نمی توانم نام مادرت را مگر به بهترین وجه ببرم...».

14 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ: لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا، وَأَتْرَكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأَنْجُو؟! لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ» (1)؛

«درود بر زهیر بن قین بجلّی که وقتی حسین علیه السلام به او اذن جدایی داد به حضرت عرض کرد: نه به خدا، هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد، آیا فرزند رسول خدا را اسیر دست دشمنان رها کنم و خودم را نجات دهم؟! خداوند چنین روزی را نیاورد».

15 - داودی در کتاب «العمدة» می گوید:

«وَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الطِّفِّ قَالَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْكَلَابِيِّ لِلْعَبَّاسِ وَاخْوَتِهِ: أَيْنَ بَنُو أُخْتِي؟ فَلَمْ يَجِيبُوهُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِاخْوَتِهِ: أَجِيبُوهُ وَلَوْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ فَقَالُوا لَهُ: مَا تَرِيدُ؟ قَالَ: أَخْرَجُوا إِلَيَّ فَاتَّكُمُ آمَنُونَ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ. فَسْتَوْهُ وَقَالُوا لَهُ: قَبِحت و قبيح ما جئت، به افتترك سيدنا و اخانا و نخرج الى امانك؟...» (2)؛

ص: 94

1- اقبال الأعمال، ج 3، ص 77

2- عمدة الطالب، ص 357

«چون روز عاشورا فرا رسید شمر بن ذی الجوشن کلایی به عباس و برادرانش خطاب کرد: کجایید پسران خواهرم؟ آنان او را جواب ندادند. امام حسین علیه السلام به برادرانش فرمود: او را پاسخ دهید گرچه مردی فاسق است، چراکه او یکی از دایی های شماس است. آنان به شمر گفتند: چه می خواهی؟ شمر گفت: نزد من آید؛ چرا که شما در امانید و خودتان را همراه برادران به کشتن ندهید. آنان او را دشنام داده و به او گفتند: تو و آنچه را که آورده ای قبیح و زشت باد. آیا رهبر و برادر خود را رها کنیم و امان نامه تو را بپذیریم؟!...».

16 - درباره هفهاف بن مهند راسبی بصری از شهدای کربلا آمده است:

«كان الهفهاف هذا فارساً، شجاعاً، بصرياً من الشيعة، و من المخلصين في الولاء، له ذكر في المغازی و الحروب، و كان من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام و حضر معه مشاهده كلها...» (1).

«هفهاف مردی سواره، شجاع و از شیعیان بصره و از مخلصان در ولایت بود، و برای او ذکری در غزوات و جنگهاست و او از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در تمام جنگهای او حضور داشت...».

17 - درباره عابس بن ابی شیب شاکری از شهدای کربلا آمده است:

«كان عابس من رجال الشيعة، رئيساً، شجاعاً، خطيباً، ناسكاً، متهجداً، و كانت بنو شاکر من المخلصين بولاء اهل البيت عليهم السلام خصوصاً امير المؤمنين عليهم السلام...» (2)؛

«عباس از مردان شیعه به حساب می آمد که رئیس، شجاع، خطیب، اهل عمل، نماز شب خوان بود. و بنو شاکر عموماً از مخلصین در راه ولایت اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امیر المؤمنین علیهم السلام به حساب می آمدند...».

ص: 95

1- تنقیح المقال، ج 3، ص 303

2- ابصار العین، ص 126.

18 - درباره جنادة بن كعب بن الحرث الانصاري الخزرجی از شهيدان كربلا آمده است:

«كان جنادة من الشيعة و من المخلصين في الولا، و مَمَّنْ صحب الحسين عليه السلام من مكة وجاء معه هو و اهله الى كربلاء، فلمّا كان يوم الطف و شب القتال و حمل اهل الكوفة على عسكر الحسين عليه السلام تقدم جنادة بن الحرث امام الحسين عليه السلام فقاتل حتى قتل في الحملة الأولى مع من قتل»⁽¹⁾؛

«جناده از شيعيان و مخلصان در ولايت بود. و از جمله کسانی بود که از مکه به همراه امام حسين عليه السلام بود و با اهل بيتش با امام به كربلا آمد. روز عاشورا که شد و جنگ در گرفت و اهل کوفه بر لشکر حسين عليه السلام حمله کردند جنادة بن حرث در مقابل امام حسين عليه السلام قرار گرفت و جنگيد تا در حمله اول با کسانی که به شهادت رسيدند کشته شد».

19 - درباره عمار بن حسان بن شريح طائی از شهدای كربلا آمده است:

«كان عمار من الشيعة المخلصين في الولا و من الشجعان المعروفين»⁽²⁾؛

«عمار از شيعيان و مخلصان در راه ولايت و از شجاعان معروف بود».

20 - و نیز درباره عمرو بن خالد صيداوی از شهيدان كربلا آمده است:

«كان عمرو بن خالد شريعافاً في الكوفة، مخلص الولا لأهل البيت عليهم السلام. قام أولاً مع مسلم بن عقيل، حتى اذا خائنه اهل الكوفة و خذلوه لم يسعه الا الاختفاء عنهم. سمع بقتل قيس بن مسهر الصيداوی رسول الحسين عليه السلام و أنّه اخبر ان الحسين عليه السلام صار بالحاجر من بطن الرمة، خرج اليه و معه مولاة سعد و مجمع بن عبد الله العائدي و ابنه عائد و جنادة

ص: 96

1- تنقيح المقال، ج 1، ص 234

2- ابصار العين، ص 191.

بن الحرث السلماني، و اتبعهم غلام لنافع بن هلال البجلي بفرسه يقال له الكامل، فجنبوه و اخذوا دليلاً لهم الطرماح بن عدى الطائي، و كان جاء الى الكوفة يمتار لأهله طعاماً، فخرج بهم على طريق متنكبة وسار سيراً عنيماً من الخوف؛ لأنهم علموا ان الطريق مرصود، حتى اذا قاربوا الحسين بن علي عليه السلام حدا بهم الطرماح بن عدى فقال :

يا ناقتي لا تدعري من زجري*** وشمري قبل طلوع الفجر

بخير ركبان و خير سفر*** حتى تحلى بكريم الفخر

الماجد الحرّ رحيب الصدر*** اتى ب--ه الله لخ-ي-رام---ر

ثمة ابقاء بقاء الدهر

قال: فلما انتهوا الى الحسين عليه السلام و هو بعذيب الهجانات فسلموا عليه و انشدوه الأبيات فقال عليه اسلام:(أَمَا وَاللَّهِ ! أَنِّي لَأَرْجُوا أَنَّ يَكُونُ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا ، قَتَلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا)(1).

لما رآهم الحرّ اقبل اليهم وقال للحسين عليهم السلام: ان هؤلاء النفر من اهل الكوفة ليسوا ممّن أقبل معك وانا حابسهم او رادهم. فقال له الحسين عليه السلام: (لأمنعتهم ممّا امنع منه نفسي ، أنّما هؤلاء انصارى و اعوانى وَقَدْ كُنْتَ أُعْطِيتَنِي اَنْ لَا تَتَعَرَّضَ لِي بِشَيْءٍ حَتَّى يَأْتِيَكَ كِتَابٌ مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فقال: اجل، لكن لم يأتوا معك. فقال عليهم السلام: (هُمْ اصحابى وَ هُمْ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ جَاءَ مَعِيَ؛ فَإِنْ تَمَمْتَ عَلَى مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ أَلَا نَاجِزَتَكَ) . فَكَفَّ عَنْهُمْ الْحَرْ(2) .

لما التحم القتال بين الحسين عليه السلام و اهل الكوفة سدّ عمرو بن خالد الصيداوى و اصحابه الذين جاؤا معه: و هم جنادة بن الحرث السلماني و سعد مولى عمرو بن خالد و مجمع بن عبد الله العائذى مقدمين بأسياهم

ص: 97

1- تاريخ طبرى، ج 5، ص 405

2- همان کلمل ابن اثیر، ج 4، ص 49

على الناس، فقاتلوا في اول القتال حتى قتلوا في مكان واحد»(1)؛

«عمرو بن خالد از مردان شریف کوفه و مخلص در ولای اهل بیت علیهم السلام بود. او در ابتدا همراه مسلم بن عقیل قیام نمود، و چون اهالی کوفه به مسلم خیانت کرده و او را خوار نمودند چاره ای جز مخفی شدن از آنها را نداشت. و چون از کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی فرستاده حسین علیه السلام باخبر شد و اینکه حسین علیه السلام در «حاجر» از منطقه «الرمه» است، همراه سعد و مجمع بن عبدالله عائدی و فرزند عائد و جنادة بن حرث سلمانی و غلام نافع بن هلال بجلی همراه اسبش به نام «کامل» از کوفه به قصد ملحق شدن به امام حسین علیه السلام خارج شدند. آنان طرمّاح بن عدی طائی که به جهت خریدن غذا برای اهل بیتش به کوفه آمده بود را به عنوان راهنمای خود برگزیدند. او آنان را از بیراهه حرکت داد و با سختی و ترس به راه افتادند؛ زیرا می دانستند که در بین راه کمین گذاشته اند. و چون به امام حسین علیه السلام نزدیک شدند طرمّاح بن عدی برای آنها نغمه حدی خواند و گفت:

ای شتر من! از اذیت و فشار من ناراحت مشو و تا قبل از طلوع فجر عجله کن. همراه بهترین سواره ها و بهترین سفر تا به بهترین افتخار نائل آیی.

کسی که دارای مجد و شرف و آزاده بود و سینه ای گشاده داشت و خداوند او را برای بهترین کار فرستاد.

در آن جا جاودانی است تا هر قدر که روزگار باقی است.

راوی می گوید: چون به حضور امام حسین علیه السلام در منطقه «عذیب هجانات» رسیدند بر او درود فرستاده و آن ابیات را برای او قرائت کردند. حضرت فرمود: (آگاه باشید! به خدا سوگند! همانا من امیدوارم آنچه را که خداوند برای ما خواسته خیر باشد، چه کشته شویم یا پیروز گردیم).

چون حرّ آنها را دید به نزدشان آمد و به امام حسین عرض کرد: این افراد از اهالی کوفه اند که همراه تو نیامده اند و لذا من آنان را حبس کرده یا به کوفه باز میگردانم. امام حسین علیه السلام به او فرمود:

ص: 98

(همانگونه که از خود دفاع می کنم از آنان نیز دفاع خواهم کرد؛ چراکه آنان یاران و کمک کاران من هستند، و توبه من قول داده بودی تا قبل از رسیدن نامه عبیدالله بن زیاد هیچ گونه تعرضی به من نداشته باشی.)

حر گفت: آری، ولی این افراد به همراه تو نیامده بودند. حضرت به او فرمود: (آنان اصحاب من اند و لذا به منزله کسانی هستند که به همراه من آمده اند. و اگر بر عهدی که با من نموده ای وفاداری که هیچ و گرنه با تو خواهیم جنگید). اینجا بود که حر دست از آنها برداشت.

چون جنگ بین امام حسین علیه السلام و اهالی کوفه در گرفت عمرو بن خالد صیداوی و اصحابش از قبیل جناده بن حرث سلمانی و سعد مولی عمرو بن خالد، و مجمع بن عبدالله عائدی که همراه او به کربلا آمده بودند، با شمشیرهایشان در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفتند، و در اولین جنگ قتال کرده و در یک مکان همگی به شهادت رسیدند.

21 - از امام زمان علیه السلام نقل شده که فرمود :

«السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مَبْلَى الْبَلَاءِ، وَالْمَنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرْصَةِ كَرْبَلَاءَ، الْمَضْرُوبُ مُقْبِلًا وَ مَدِيرًا...»⁽¹⁾؛

«درود بر عبدالله پسر امیرالمومنین، کسی که به بلا مبتلا شد و منادی ولایت در صحرای کربلا بود. کسی که از رو و پشت مضروب واقع شد...».

2 - عشق به جهاد و شهادت

الف - جهاد

شهید برترین مجاهد است و شهادت عالی ترین مراحل جهاد. جهاد از خودگذشتن و از خویش بریدن و به حق پیوستن است. جهاد، خواست خدا را بر خواهش دل مقدم

ص: 99

داشتن و آن را نادیده گرفتن است. جهاد از جان گذشتن، از نام گذشتن، از دوست گذشتن، از مال و زن و فرزند دل بریدن است برای رسیدن به خدا. جهاد، خشم و غضب را فرو بردن از کینه توزی و دست برداشتن از همه چیز است برای خدا.

مجاهد، خود را برای هدف می خواهد، نه هدف را برای خود. راهی را که به سوی هدف می رود بر می گزیند و از راهی که به سوی خواسته دل می رود از آن می گریزد.

امام حسین علیه السلام مجاهد بود و یاران او نیز همگی مجاهد بودند.

ب - شهادت

اشاره

زیبا پسندی از غریزه های بشری است. انسانها خوبی را دوست می دارند و زیبا اگر خوب شد دوست داشتنی می شود. زیبایی هر چه بیشتر و خوبی هر چه بالاتر رود دوستی افزون تر می گردد؛ زیرا که دوستی پله ها دارد. وقتی که دوستی به پله های بالا رسید عشق نامیده می شود و دلدادگی می گردد، هر زیبایی شایسته عشق نیست، زیبا که خوب شد شایسته عشق می شود، دلدار می گردد، معشوق می شود، عاشقان را سوی خود می کشاند، چون که عشق گریبان عاشق را گرفته به هر سو که بخواهد می برد و عاشق از خود اختیاری ندارد.

عشق نیز درجاتی دارد، وقتی که به درجه بالا رسید، عاشق از خود بیخود می گردد، و دیگر خود را نمی بیند، هر چه می بیند دلدار است و بس. عشق با دل سروکار دارد، دلی که دل باشد نه سنگ و خار. هر جا که دلی است عشقی در آن پنهان است و پیر و جوان نمی شناسد. دل پیر کانون عشق می شود چنانچه دل جوان منزلگه دوست می گردد و دلدار در درون دل داده جای پیدا میکند.

عاشق آرزومند وصال است و دل داده جویای کام. وصال نیز پله ها دارد و بالاترین پله وصال وقتی است که دوگانگی از میان عاشق و معشوق برداشته شود و جدایی در میان آن دو نباشد.

شهادت فنای عشاق است در عشق، در پیشگاه معشوق، معشوقی که شایسته

عشق است. معشوقی که سراپا خوبی و زیبایی است و جز او کسی شایستگی برای عشق را ندارد.

شهادت، از خود گسستن و به حق پیوستن است و شهید خودخواهی را به یک سو می افکند و سراپا خداخواه می شود. خود دوستی کنار می رود و خدا دوست می شود. شهادت فنا است و شهادت بقا و دیدار است. شهادت وصال است و کام.

شهادت، مقدس ترین پدیده اجتماعی است و لذا باید آشکار باشد. شهید راه خدا که خدمتگذار انسانیت است و هدفی جز سعادت‌مند کردن دیگران ندارد جانبازی می کند تا نگذارد ستمگران به مقصود خود برسند. شهادت وقتی آشکار شد جهانی می گردد، اجتماعی میشود، جاودان می گردد، چراغ روشن تاریخ می گردد و تمام افراد بشر از آن آگاه خواهند شد و از آن بهره مند می گردند، در هر جا و در هر زمانی که باشند.

شهادت، بزرگترین و مقدس ترین پدیده اجتماعی است و حساس تر از آن پدیده ای نیست و لذا باید در وقتی شایسته انجام گیرد و گرنه خون مقدسی به هدر خواهد رفت. شهادت، شیرین ترین میوه درخت انسانیت است و لذا باید در وقت آن چیده شود.

پاداش شهید در اسلام خشنودی خداست که مقامی از آن بالاتر و سعادت از آن بیشتر و برتر نخواهد بود.

اسلام دلها را در گرو محبت شهید قرار می دهد تا دوستی شهید دلها را از گناه پاک کند و به سوی راه شهید روانه گرداند.

اسلام شهید را سرمشق بشریت قرار داده و معلّم مکتب انسانیت ساخته است؛ معلمی که با زبانش، با قدمش، با قلمش، تعلیم دهد. و چنین مقامی در هیچ مکتبی به شهید داده نشده است.

شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش پیوسته در حال تعظیم بوده و در هر قرنی هزاران شاگرد پرورش می دهد و از بشر انسان می سازد.

شهادت، تکان دهنده است، بیدار کننده است، هوشیار دهنده است. نخست روزنه ای از نور در دل های تاریک می تاباند، کم کم جا باز می کند و دم به دم گسترده تر می گردد و اندیشه ای عمیق عطا می کند تا مرده ای زنده گردد و دلی سیاه را سپید و نورانی می کند و چراغی روشن به اجتماع تاریک بشر تقدیم می نماید.

شهیدان راه امام حسین علیه السلام همگی برادر بودند و از برادر نزدیکتر. شهادت، دور را نزدیک می کند و نزدیکان را دور می سازد. شهدای کربلا اشرف از آنند که به شهر و دیاری اختصاص داشته باشند یا به نژادی منتسب گردند. آنان با هم نژادان خود نبرد کردند و با همشهریان به جهاد پرداختند، از خویشان ناپاک بریدند و پاکان بیگانه را در آغوش کشیدند. از دوران حمایت کردند و به دست نزدیکان کشته شدند، مردمی بودند جهانی، مردمی بودند خدایی.

شهید، آزاده ای است که به راه امام حسین علیه السلام رفت و آزادی برایش آزادی آفرید.

جهاد از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (1)

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنان سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی است».

و نیز می فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ

ص: 102

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند».

جهاد از دیدگاه روایات

1 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَا خَصَّ أَهْلَ بَيْتِهِ، وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجُنَّةُ الْوَثِيقَةِ» (2)؛

«همانا جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را بر روی اولیای خاص خود گشوده است. جهاد جامه تقوا و زره استوار خداوند و سپر سپر محکم او است»

2- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْمُجَاهِدُونَ تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (3)؛

«درهای آسمان به سوی مجاهدان گشوده است».

3 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«السُّيُوفُ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ» (4)؛

«شمشیرها کلید بهشت اند».

ص: 103

1- توبه / 24

2- نهج البلاغه، خطبه 27

3- غرر الحکم، 1347.

4- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 13.

خداوند متعال می فرماید:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (1)

«آنها که کافر شده اند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصوّر نکنند اگر به آنها مهلت می دهیم، به سودشان است. ما به آنها مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوارکننده ای (آماده شده) است. چنین نبود که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد».

شهادت از دیدگاه روایات

1 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ» (2)؛

«فراتر از هر نیکی، نیکی است تا آنگاه که مرد در راه خدا کشته شود».

2 - و نیز نقل شده که فرمود:

«أَشْرَفَ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ» (3)؛

«شرافتمندترین مرگ، شهادت است».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَنْتُمْ أَنْ لَا تَقْتُلُوا تَمُوتُوا وَالَّذِي نَفْسُ عَلَى يَدِهِ لَا تُفْ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ

ص: 104

1- آل عمران / 169

2- کافی، ج 2، ص 348، ح 4.

3- بحار الانوار، ج 100، ص 8، ح 4.

عَلَى الرَّأْسِ أَيْسَرُ مِنْ مَوْتٍ عَلَى فِرَاشٍ» (1)؛

«شما اگر هم کشته نشوید می میرید. سوگند به آنکه جان علی در دست اوست فرود آمدن هزار ضربت شمشیر بر سر آسان تر است از مردن در بستر».

تجلی عشق به جهاد و شهادت در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - مقاتل نقل کرده اند:

«لَمَّا قَتَلَ اصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجُمْلَةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ دَعَا الْعَبَّاسُ اخُوْتَهُ الْأَكْبَرَ فَالْأَكْبَرُ وَقَالَ لَهُمْ: تَقْدُمُوا . فَأَوَّلُ مَنْ دَعَاهُ عَبْدُ اللَّهِ اخُوهُ مِنْ أَبِيهِ وَامَةُ فَقَالَ: تَقْدُمُ يَا أَخِي حَتَّى أَرَاكَ قَتِيلًا وَاحْتَسِبُكَ؛ فَإِنَّهُ لَا وَلَدَ لَكَ، فَتَقْدُمُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ قَدَمًا وَ يَجُولُ فِيهِمْ» (2)؛

«چون اصحاب امام حسین علیه السلام و جماعتی از اهل بیتش به شهادت رسیدند عباس برادرانش را از بزرگ به کوچک فراخواند و به آنان فرمود: از دیگران سبقت بگیرید. و اول کسی را که دعوت نمود عبدالله برادر ابوینی خود بود که به او فرمود: از دیگران سبقت بگیر ای برادر تا تو را کشته ببینم و شهادت تو را به حساب خدا گذارم؛ چرا که تو دارای فرزند نیستی. او نیز در جلوی دیدگان عباس با شمشیر جنگید...».

2 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمَوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْأَخِذُ لِعَدُوِّهِ مِنْ أَمْسِهِ، الْفَادِي لَهُ، الْوَفِيُّ السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةُ يَدَاهُ...» (3).

«درود بر ابوالفضل عباس پسر امیرالمؤمنین، کسی که جانش را فدای

ص: 105

1- الارشاد، مفید، ج 1، ص 238 .

2- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 116، ارشاد مفید، ج 2، ص 109.

3- اقبال الاعمال، ج 3، ص 74

برادرش نمود، و آخرت را بر دنیا مقدم داشت، و برای او فداکاری کرد. کسی که باوفا بود و به جهت آوردن آب برای او نهایت سعی خود را نمود، و دست های خود را در این راه داد...».

3- از امام سجاده علیه السلام نقل شده که فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ عَمَى الْعَبَّاسِ، فَلَقَدْ أَثَّرَ وَابِلَى وَفَدَى بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، لَهُ فَايَدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُهُمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ، كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَانَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ» (1)؛

«خدا عمویم عباس را رحمت کند، که ایثار نموده و خود را مبتلا نمود و جان خود را فدا کرد، تا آنکه دو دستش قطع شد و خدای عزوجل در عوض آن، دو بال به او عنایت نمود که با آن دو همراه ملائکه در بهشت پرواز می کند، همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب علیه السلام چنین کرد. و همانا برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی منزلتی است که تمام شهدا در روز قیامت بر آن غبطه می خورند».

4 - بعد از آنکه خبر شهادت مسلم بن عقیل به امام حسین علیه السلام رسید، حضرت خطاب به فرزندان عقیل فرمود:

«یا بنی عقیل! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ».

قَالُوا فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟ يَقُولُونَ: أَنَّا تَرَكْنَا شَيْخُنَا وَسَيِّدَنَا وَبَنِي عَمُومَتِنَا خَيْرُ الْأَعْمَامِ، وَلَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَلَمْ نَطْعُنْ مَعَهُمْ بِرُمْحٍ، وَلَمْ نَضَرْهُمْ بِسَيْفٍ، وَلَانَدْرِي مَا صَدَّعُوا، لَا وَاللَّهِ لَا نَفْعَلُ، وَلَكِنْ نَفْدِيكَ أَنْفُسَنَا وَأَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا، حَتَّى تَرُدُّ مَوْرَدَكَ فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ» (2)؛

«ای فرزندان عقیل! بس است شما را شهادت پدرتان، بروید که من به شما اجازه و اذن دادم. آنان گفتند: مردم چه می گویند؟ می گویند: ما رهبر و آقا

ص: 106

1- خصال صدوق، ص 68 باب الاثنین، ح 101

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 315 - 316

و فرزند ان عمومی خود که بهترین عموهاست را رها کردیم و همراه او تیر نینداختیم و نیزه نزدیم، ولی ما جانها و اموال و اهل بیت خود را فدای تو خواهیم کرد تا به جایگاه تو برسیم. زشت باد زندگی بعد از تو».

5 - عقبه بن سمعان میگوید:

« لما ارتحلنا من قصر بنی مقاتل و سرنا ساعة خفق الحسين عليه السلام برأسه خفقة ثم انتبه و هو يقول: (أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، ففعل ذلك مرتين أو ثلاثاً. فأقبل إليه ابنه علي بن الحسين عليه السلام على فرس له فقال: انا لله و انا إليه راجعون والحمد لله رب العالمين، يا ابت جعلت فداك، ممّ حمدت الله و استرجعت؟ قال: يا بني! انّي خفقت برأسي خفقة، فعن لي فارس على فرس، فقال: القوم يسرون و المنيا تسرى اليهم، فعلمت أنّها نعت الينا. فقال له يا ابت! لا أراك الله سوءاً، ألسنا على الحق؟ قال له: بلى و الذي إليه مرجع العباد. قال: يا ابت! اذاً، لانبالي. نموت محقين. فقال له: جزاك الله من ولد خير ما جرى ولداً عن والده»⁽¹⁾؛

«چون از قصر (بنی مقاتل) کوچ کرده و ساعتی سیر نمودیم، امام حسین علیه السلام خواب کوتاهی کرد و سپس بیدار شد در حالی که می فرمود: (ما برای خدایم و به سوی او باز می گردیم، و حمد و ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است). این جملات را دو یا سه بار تکرار کرد. فرزندش علی بن الحسين علیه السلام که سوار بر اسبی بود خدمت پدر آمد و گفت: (انا لله و انا إليه راجعون والحمد لله رب العالمين)، ای پدرم، فدایت گردم، برای چه شکر خدا گفته و استرجاع نمودی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: ای فرزندم! همانا لحظه ای به خواب رفتم سواره ای بر من گذر کرد و گفت: این گروه می روند و مرگ همراهشان در حرکت است، و فهمیدم که این نفس های ماست که خبر مرگ ما را می دهند.

ص: 107

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 309، کامل، ابن اثیر، ج 3، ص 282 و...

علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: ای پدرم! خداوند تو را از گزند بلیات دور گرداند، آیا ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: آری، قسم به کسی که بازگشت بندگان در دست اوست. او عرض کرد: ای پدرم! در این هنگام ما باکی از مرگ نداریم در حالی که بر حق هستیم. حضرت در حق او فرمود: خداوند به تو جزای خیر از ناحیه فرزند دهد آن گونه که از ناحیه فرزند به پدر می دهد».

6- در مقاتل آمده است:

«كان عبدالله بن عمير من بني سليم بطلاً شجاعاً شريفاً، فنزل الكوفة واتخذ عند بئر الجعد من همدان داراً فنزلها و معه زوجته من بني النمر بن قاسط يقال لها ام وهب بنت عبد، فرأى القوم بالنخيلة يعرضون ليسرحوا الى الحسين عليه السلام. فسأل عنهم فقيل له: يسرحون الى الحسين بن فاطمة بنت رسول الله. فقال: والله كنت على جهاد اهل الشرك حريصاً، و انى لأرجو أن لا يكون جهاد هؤلاء الذين يغزون ابن بنت نبيهم ايسر ثواباً عند الله من ثوابه اياي في جهاد المشركين...»⁽¹⁾؛

«عبدالله بن عمير از قبیله بنی علیم، مردی جنگجو، شجاع و شریف بود که وارد کوفه شد و کنار چاه (جعد) از قبیله همدان خانه ای اختیار کرد و در آن جا همراه با همسرش از بنی نمر بن قاسط به نام (ام وهب دختر عبد) ساکن شد. مردم را دید که به طرف (نخيله) می روند تا به سوی حسین علیه السلام حرکت کنند. از آنها سؤال کرد، گفته شد: به سوی حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا الله در حرکتند. او گفت: به خدا سوگند که من حریص بر جهاد با اهل شرک بودم، ولی امیدوارم که ثواب با این افرادی که با پسر دختر پیامبرشان می جنگند از ثواب جهاد با مشرکان کمتر نباشد...».

7- بعد از اینکه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا خطبه ای خواند و به اصحاب خود اجازه داد تا هر که می خواهد برود آزاد است بریر بن خضیر همدانی از شهدای کربلا

ص: 108

خطاب به حضرت علیه السلام حضرت فرمود:

«يا بن رسول الله! لقد منَّ الله بك علينا ان نقاتل بين يديك تقطع فيك اعضاؤنا ثم يكون جلدك شفيحاً يوم القيامة بين ايدينا، لا افلح قوم ضيعوا ابن بنت نبيهم، اف لهم غداً، ماذا يلاقون يوم ينادون بالويل والثبور في نار جهنم»⁽¹⁾؛

«ای فرزند رسول خدا! به طور حتم خداوند به واسطه وجود تو بر ما منت نهاد که در مقابل شما می جنگیم و اعضائمان قطعه قطعه می شود و در روز قیامت جد تو برای ما شفیع می گردد. هرگز رستگار نمی شود قومی که فرزند دختر پیامبرش را ضایع گرداند. وای بر آنان در روز قیامت. چه می بینند روزی که به واویلا و ای بدبخت در جهنم صدا زده می شوند».

8- ابو مخنف نقل می کند:

«فلما شب القتال و حمل اهل الكوفة على عسكر الحسين عليه السلام، تقدم زهير بن سليم امام الحسين عليه السلام و قاتل قتال المشتاقين حتى قتل في الحملة الأولى مع من قتل»⁽²⁾؛

«چون جنگ در گرفت و اهل کوفه بر لشکر حسین علیه السلام حمله ور شدند زهیر بن سلیم برابر امام حسین علیه السلام قرار گرفت، و همانند افراد مشتاق به جنگ جنگید تا اینکه در حمله اول همراه دیگر کشته شدگان به شهادت رسید».

9 - طبری نقل می کند:

«... فخرجت امرأة الكلبي - عبد الله بن عمير - تمشي الى زوجها حتى جلست عند رأسه تمسح التراب عن وجهه وتقول: هنيئاً لك الجنة، اسأل الله الذي رزقك الجنة ان يصحبني معك . فقال شمر بن ذي الجوشن الغلام

ص: 109

1- لهوف، ص 138.

2- وسيلة الدارين ، ص 139 به نقل از او .

له یسمی رستم: اضرب رأسها بالعمود، فضرب رأسها فشدخه مكانها»(1)؛

«... همسر کلبی - عبدالله بن عمیر به طرف شوهرش حرکت کرد تا آنکه بالای سر شوهرش نشست و خاک را از صورتش پاک نمود و گفت: بهشت بر تو گوارا باد. از خداوندی که بهشت را بر تو ارزانی داشت می خواهم که مرا همراه تو قرار دهد. شمر بن ذی الجوشن به غلامش به نام رستم که همراهش بود گفت: سرش را با عمود بزن. او چنان بر سرش کوبید که همانجا شکافته شد».

10 - بعد از آنکه نافع بن هلال جملی در جنگ اسیر شد طبری می نویسد:

« فقال له رجل من القوم وقد نظر من الدماء تسيل على لحيته: أما ترى ما بك؟ قال: والله لقد قتلت منكم اثني عشر رجلاً سوى ما جرحت، و ما ألوم نفسي على الجهد، و لو بقيت لي عضد و ساعد ما اسرتموني أبداً. فقال شمر بن ذی الجوشن لابن سعد: اقتله أصلحك الله. قال: انت جئت به فان شئت فاقتله. فانتضى شمر سيفه، فقال نافع: اما والله! ان لو كنت من المسلمين لعظم عليك ان تلقى الله بدمائنا، فالحمد لله الذي جعل منايانا على يدي شرار خلقه، ثم قتله »(2)؛

«مردی از لشکر عمر بن سعد که دید خون بر محاسنش می ریزد به او گفت: آیا حال و روزت را نمی بینی؟ نافع: گفت به خدا سوگند! که من دوازده نفر از افراد شما را به قتل رساندم غیر از آن افرادی را که مجروح ساختم. و خودم را بر این تلاش ملامت نمی کنم. و اگر برایم بازو و مچی بود هرگز نمی توانستید مرا اسیر کنید. شمر بن ذی الجوشن به ابن سعد گفت: او را بکش، خدا تو را اصلاح کند. ابن سعد گفت: تو او را آورده ای، اگر می خواهی خودت او را بکش. شمر شمشیر خود را کشید. نافع گفت: به خدا سوگند! اگر تو مسلمان بودی برایت دشوار بود که خدا را با خون های ما ملاقات نمایی، پس ستایش مخصوص

ص: 110

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 438

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 441

خداوندی است که مرگهای ما را به دست افرادی شرور از خلقش قرار داده است. این را گفت و سپس شمر او را به شهادت رساند».

11 - ابو مخنف می گوید:

«لما رأى اصحاب الحسين عليه السلام انهم قد كثروا و انهم لا يقدرّون على ان يمنعوهم الحسين عليه السلام ولا انفسهم، تنافسوا في ان يقتلوا بين يديه، فجاءه عبدالله و عبدالرحمن ابنا عروة الغفاريان فقالا: يا ابا عبدالله! السلام عليك، حازنا العدو اليك فأحبينا ان نقتل بين يديك نمنعك و ندفع عنك. فقال: مرحباً بكما، ادنوا مني، فدنوا منه فجعل يقاتلان قريباً منه»⁽¹⁾؛

«چون اصحاب امام حسين عليه السلام كثر اصحاب دشمن را مشاهده كردند و فهميدند كه نمیتوانند از جان حسين عليه السلام و خودشان محافظت نمایند لذا در كشته شدن در مقابل او مسابقه گذاردند. عبدالله و عبدالرحمن پسران عروه غفاری نزد حضرت آمدند و گفتند: ای ابا عبدالله! درود بر تو، دشمن ما را به سوی شما كشانده و لذا دوست داریم تا در مقابل شما جنگ كرده و از شما دفاع نماییم. حضرت فرمود: خوشا به حال شما! نزدیک من آيید. آنان به نزد حضرت آمدند و نزدیک او به جنگ پرداختند».

12 - بعد از آنكه زهير بن القين خطبه ای خطاب به لشكر عمر بن سعد خواند شمر بن ذی الجوشن به او گفت:

«... ان الله قاتلك وصاحبك عن ساعة. قال زهير: أقبال الموت تخوفني؟! والله للموت معه أحبّ الى من الخلد معكم...»⁽²⁾؛

«... همانا خداوند تو و صاحبك را الآن خواهد كشت. زهير فرمود: آیا به مرگ، مرا می ترسانی؟ به خدا سوگند! كه مرگ همراه او نزد من از زندگی جاویدان همراه با شما بهتر است...».

ص: 111

1- تاريخ طبرى، ج 5، ص 442، الكامل، ابن اثير، ج 4، ص 72

2- تاريخ طبرى، ج 5، ص 426

«اجتمع الناس من الشيعة بالبصرة في منزل امرأة من عبد قيس يقال لها: مارية ابنة سعد او منقذ، وكانت تشيع، كان دارها مألفاً للشيعة يجتمعون فيه ويتحدثون. وقد بلغ ابن زياد اقبال الحسين عليه السلام و مكاتبة اهل العراق له، فكتب الى عامله بالبصرة وامره ان يضع المناظرة و يأخذ بالطريق، فأجمع يزيد بن ثبيط الى الحسين عليه السلام و كان له بنون عشرة فدعاهم الى الخروج معه وقال: ايكم يخرج معي متقدماً، فانتدب معه اثنان؛ عبدالله و عبيد الله، فقال لأصحابه في بيت تلك المرأة: ائني قد از معت على الخروج و انا خارج، فمن يخرج معي؟ فقالوا له: فائاً نخاف عليك اصحاب ابن زياد؟ فقال: ائني والله ان لو قد استوت اخفافها بالجدد لهان على طلب من طلبني.

ثم خرج هو و ابنه، و صحبه عامر بن مسلم العبدى و مولاه سالم مولى عامر بن مسلم العبدى و سيف بن مالك العبدى و الأدهم بن امية العبدى و تقدى في الطريق حتى انتهى الى الحسين عليه السلام، فدخل بالابطح من مكة، فاستراح في رحله، ثم خرج الى الحسين عليه السلام و بلغ الحسين عليه السلام مجيؤه فجعل يطلبه حتى جاء الى رحله، فجلس في رحله ينتظره، و اقبل يزيد لما لم يجد الحسين عليه السلام في منزله، و سمع انه ذهب اليه انه ذهب اليه رجوع على اثره، فلما رأى الحسين عليه السلام في رحله، قال: بفضل الله و برحمته فبذلك لا فليفرحوا، السلام عليك يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، ثم سلّم عليه و جلس اليه و اخبره بالذي جاء له، فدعا له الحسين عليه السلام بخير، ثم ضمّ رحله الى رحله و ما زال معه حتى قتل بين يديه في الطف مبارزة و قتل ابنه عبدالله عبيد الله في الحملة الأولى مع من قتل»⁽¹⁾؛

«جماعتی از شیعیان در بصره در منزل زنی از عبد قیس به نام ماریه دختر سعد

ص: 112

یا متقد که از شیعیان بود اجتماع کردند. خانه ماریه مرکز انس شیعیان بود که در آن اجتماع می کرده و حدیث می گفتند. خبر آمدن حسین علیه السلام و نامه های اهل عراق به ابن زیاد رسید، لذا به والیش در بصره نامه ای نوشت و او را دستور داد تا جاسوس قرار داده و راه ها را ببندد. یزید بن ثبیط قصد حرکت به سوی حسین علیه السلام را نمود. او دارای ده فرزند بود و همه را به خروج همراهش دعوت کرد و گفت: کدام یک از شما با من می آید؟ دو نفر از فرزندان به نام عبدالله و عبیدالله با او همسفر شدند. و نیز به اصحابش که در خانه آن زن بودند: فرمود من قصد خروج کرده ام و از بصره خارج خواهم شد. پس چه کسی همراه من می آید؟ آنان به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد بر تو می ترسیم. او گفت: به خدا سوگند! اگر راه حرکت اسب را باز و هموار کنم برای من رسیدن به مقصد آسان است.

آنگاه او و دو فرزندش همراه عامر بن مسلم عبدی و مولایش سالم مولی عامر بن مسلم عبدی و سیف بن مالک عبدی و ادهم بن امیه عبدی حرکت کردند و در راه سرعت گرفته تا به حسین علیه السلام رسیدند. او وارد سرزمین ابطح در مکه شد و در کنار راحله اش استراحت نمود. و سپس به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد. خبر آمدن او به حسین علیه السلام رسید، حضرت نیز به دنبال او حرکت کرد تا به راحله اش رسید و در آنجا به انتظارش نشست. از طرف دیگر یزید بن ثبیط چون حسین علیه السلام را در خیمه اش نیافت و شنید که به سویش آمده است لذا به طرف او آمد و چون حسین علیه السلام را در راحله اش دید گفت: (به فضل خدا و رحمتش باید شادی کنند). درود بر تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپس بر او سلام کرده و نزد او نشست و از قصدش حضرت را آگاه ساخت. امام حسین علیه السلام برای او دعای خیر کرد و راحله اش را در کنار راحله او قرار داد، و با حضرت بود تا در روز عاشورا در برابر حضرت با مبارزه ای که کرد به شهادت رسید. و دو فرزندش نیز در حمله اول همراه دیگر شهیدان به شهادت رسیدند».

14 - شب عاشورا که امام حسین علیه السلام اجازه رخصت به اصحابش را داد زهیر بن قین

در پاسخ حضرت عرض کرد:

«والله يابن رسول الله! لوددت أنّي قتلت ثم نشرت حتى اقتل فيك هكذا الف مرة وأنّ الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفس هؤلاء الفتية من اخوانك وولدك واهل بيتك» (1)،

«به خدا سوگند! ای فرزند رسول خدا! دوست دارم که کشته شوم، سپس زنده گردم و هزار بار این گونه کشته شوم و خداوند با این کشته شدن جان شما و جان این جوانمردان از برادران و اولاد و اهل بیت تو را محافظت نماید».

15 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السلام على مسلم بن عوسجة الاسدي القاتل للحسين عليه السلام - وقد أذن له في الانصراف -: أنحن نخلى عنك وبم نعتذر عند الله من اداء حقك! لا والله حتى اكسر في صدورهم رمحي هذا واضربهم بسيفي ما ثبت قائمة في يدي ولا افارقك. ولو لم يكن معي سلاح اقاتلهم به لقدفثهم بالحجارة، ولم افارقك حتى اموت معك، وكنت اول من شرى نفسه و اول شهيد شهد الله وقضى نحبه، ففرت ورب الكعبة ...» (2)،

«درود بر مسلم بن عوسجه اسدی که به حسین علیه السلام- هنگامی که حضرت به او اذن رفتن داد- عرض کرد: آیا ما دست از تو برداریم و چگونه نزد خدا از ادای حقت عذر آوریم. نه به خدا سوگند! تا آنکه این نیزه را در سینه های آنان بشکنم، تا دسته ای در دستان من است با شمشیرم بر آنان فرود می آورم و هرگز از شما جدا نمی شوم. و اگر با من اسلحه ای نباشد که با آن جنگ کنم با سنگ با آنها مقابله می نمایم، و هرگز شما را رها نمی کنم تا همراهتان بمیرم. و تو اولین کسی بودی که با جانش معامله کرد و اولین شهیدی بودی که در محضر خدا حاضر شد و کارش را به اتمام رسانید، پس به خدای کعبه رستگار شدی».

ص: 114

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 315 کامل ابن اثیر، ج 3، ص 285، الملهوف، ص 38، الارشاد، ص 210 و....

2- اقبال الاعمال، ج 3، ص .

اشاره

یکی از صفات پسندیده که در شهیدان کربلا به طور بارز تجلی کرده و باعث سعادت و حسینی شدن آنها شد صفت «ایثار» و از خود گذشتگی است؛ یعنی انسان به خاطر دیگری یا جهتی دیگر که ارزشی بالاتری بر آن مترتب است از مال و جان و هستی خود بگذرد، و این صفت را می توان در واقعه کربلا متبلور دید.

ایثار از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (1)

«و برای کسانی که در این سرا (= سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند».

ایثار از دیدگاه روایات

1 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الایثار أَعْلَى الْمَكَارِمِ» (2)؛

«ایثار، برترین صفت عالی انسانی است».

ص: 115

1- حشر / 9.

2- غرر الحکم، رقم 986

2- و نیز فرمود:

«الایثار شیمَةُ الْإِبْرَارِ»⁽¹⁾؛

«ایثار، خوی نیکوکاران است».

3- و نیز فرمود:

«الایثار أَحْسَنَ الْإِحْسَانِ وَ أَعْلَى مَرَاتِبِ الْإِيمَانِ»⁽²⁾؛

«ایثار، نیکوترین نیکوکاری و بالاترین درجه ایمان است».

4 و نیز فرمود:

«أَفْضَلُ السَّخَاءِ الْإِثَارُ»⁽³⁾؛

«برترین بخشندگی ایثار است».

5- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَانَ عِنْدَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ الشَّعِيرِ فَجَعَلُوهَا عَصِيْدَةً، فَلَمَّا أَنْصَبُوهَا وَضَعُوهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ جَاءَ مِسْكِينٌ. فَقَالَ الْمِسْكِينُ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَامَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْطَاهُ ثُلْثًا، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ يَتِيمٌ فَقَالَ الْيَتِيمُ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَامَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْطَاهُ الثُّلُثَ. ثُمَّ جَاءَ أَسِيرٌ فَقَالَ الْأَسِيرُ: رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَأَعْطَاهُ عَلَى الثُّلُثِ. وَمَا ذَاقُوهَا، فَنَزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْآيَاتِ فِيهِمْ. وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ فَعَلَّ ذَلِكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»⁽⁴⁾.

«فاطمه علیها السلام مقداری جو در خانه داشت و از آن کاجی تهیه کرد و چون آماده شد و آن را در برابر خود نهادند بینوایی از راه رسید و گفت: خداوند شما را رحمت کند. پس علی علیه السلام برخاست و یک سوم غذا را به او داد. دیری نپایید که

ص: 116

1- همان، رقم 606

2- همان، رقم 1705

3- همان، رقم 2888

4- نور الثقلین، ج 5، ص 470، ح 20.

یتیمی آمد و گفت: خداوند شما را رحمت کند. پس علی علیه السلام برخاست و یک سوم دیگر را به او داد. سپس اسیری از راه رسید و گفت: رحمت خدا بر شما باد. علی علیه السلام یک سوم باقی مانده را نیز به او داد و خود هیچ از آن نپشید. پس خداوند سبحان این آیات را درباره ایشان فرو فرستاد. و این آیات، بر هر مؤمنی که به خاطر خداوند عزوجلّ ایثار کند صادق است».

تجلی ایثار در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - طبری نقل می کند:

«لما منع الماء فی الطف علی الحسین علیه السلام فاشتد علیه و علی اصحابه العطش، فدعا اخاه العباس فبعثه فی ثلاثین فارساً وعشرين راجلاً، بعث معهم بعشرين قربة، فجاءوا حتی دنوا من الماء لیلاً و استقدم امامهم باللواء نافع بن هلال الجملی المرادی، فحسّ بهم عمرو بن الحجاج الزبیدی و كان حارس الماء فقال: من الرجل؟ قال: من بني عمك. فقال: من انت؟ قال: نافع بن هلال الجملي. فقال: ماجاءك؟ قال: جئنا نشرب من هذا الماء الذي حلاتمونا عنه. قال: فاشرب هنياً. قال: لا والله لا اشرب منه قطرة و الحسین علیه السلام العطشان و من تری من اصحابه...» (1).

«چون آب در روز عاشورا بر امام حسین علیه السلام بسته شد عطش بر او و اصحابش شدت گرفت، لذا برادرش عباس را صدا زد و او را با سی نفر سواره و بیست نفر پیاده و بیست مشک به سوی شریعه فرات فرستاد. آنان شبانه به طرف شریعه آمدند و پرچم دار و جلودار آنان نافع بن هلال جملی مرادی بود. عمرو بن حجاج زبیدی که نگهبان آب بود چون از آمدن آنها باخبر شد گفت: چه کسی است؟ او گفت: من از اولاد عمویت می باشم. گفت: اسمت چیست؟ گفت: نافع بن هلال جملی. گفت چرا اینجا آمدی؟ گفت: آمده ایم تا از آبی که

ص: 117

بر روی ما بسته اید بیاشامیم. گفت بیاشام. گوارا باد. نافع گفت: به خدا قسم! هرگز قطره ای از آن نمی آشامم در حالی که حسین علیه السلام و اصحاب او را که می بینی تشنه اند...».

2 - طبری نقل می کند:

«لَمَّا صَرَ عِيسَى بْنُ عَوْسَجَةَ مَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَا بِهِ رَمَقٌ، وَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَبِيبُ بْنُ مَظَاهِرٍ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ، (فَمِنْهُمْ مَنْ قَصَصَ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) ثُمَّ دَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ فَقَالَ: عَزَّ عَلَى مَصْرَعِكَ يَا مُسْلِمُ، ابْشُرْ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشْرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَعْلَمُ أَنِّي فِي اثْرِكَ لَأَحَقُّ بِكَ مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ لِأَحْبَبْتُ أَنْ تَوْصِيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهْمَكَ حَتَّى أَحْفَظَكَ فِي كُلِّ ذَلِكَ بِمَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ مِنَ الدِّينِ وَالْقَرَابَةِ. قَالَ لَهُ: بَلِ أَنَا أَوْصِيكَ بِهَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ - وَاهْوَى يَبْدِيهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ. فَقَالَ حَبِيبٌ: أَفْعَلْ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ» (1)؛

«چون مسلم بن عوسجه بر زمین افتاد حسین علیه السلام به سوی او آمد در حالی که در بدن او رمقی بود و حبیب بن مظاهر نیز به همراه حسین علیه السلام بود. حضرت به او فرمود: خداوند تو را رحمت کند ای مسلم بن عوسجه (پس از جمله آنان کسانی هستند که کارشان به اتمام رسیده و برخی دیگر به انتظار نشسته اند و هرگز چیزی را تغییر نداده اند). سپس حبیب نزد او آمد و گفت: بشارت باد تو را به بهشت. مسلم با صدای ضعیف خطاب به او گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد. حبیب گفت: اگر نبود اینکه بعد از این ساعت به دنبال تو خواهم بود دوست داشتم که به من هر آنچه می خواهی وصیت کنی تا آن را در هر چه تو از دین و قرابت لایق آن هستی، حفظ نمایم. مسلم بن عوسجه به او گفت: بلکه من تو را به این مرد وصیت و سفارش می کنم خدا تو را رحمت کند-در

ص: 118

این حال دو دستانش را به طرف امام حسین علیه السلام اشاره نمود - که در مقابل او به شهادت برسی. حبیب گفت: به پروردگار کعبه انجام خواهیم داد».

3 - سید بن طاووس نقل می کند:

«قيل لمحمد بن بشير الحضرمي في تلك الحال - ليلة العاشر من المحرم - ان ابنك عمراً قد أسر بغير الرى. فقال: عند الله احتسبه و نفسى، ما كنت احب ان يؤسر و ان ابقى بعده. فسمع الحسين عليه السلام مقالته فقال له: رحمك الله، انت فى حلّ من بيعتي، فاذهب و اعمل فى فكاك ابنك. فقال له: اكلتني اذن السباع حياً ان انا فارقتك لا يكون هذا ابداً يا ابا عبد الله. فقال له الحسين عليه السلام: «فاعط ابنك محمداً - وكان معه اثواب - هذه الأثواب البرود يستعين بها فى فكاك اخيه او فداء اخيه...» (1)؛

«به محمد بن بشير حضرمی در شب دهم محرم گفته شد: فرزندت عمر در مرزری اسیر شده است. او گفت: آن را و نیز جان خودم را به حساب خدا می گذارم. دوست ندارم که او اسیر باشد و من بعد از او زنده باشم. این جملات را حسین علیه السلام شنید و به او فرمود: خداوند تو را رحمت کند بیعتم را از تو برداشتم، برو و در راه آزادی فرزندت بکوش. او به حضرت عرض کرد: در این هنگام درنده ها مرا زنده زنده بدرند اگر من شما را رها کنم... هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد ای ابا عبد الله! امام حسین علیه السلام به او فرمود: این لباس های بردی که همراه من است را برای فرزندت محمد بفرست تا با آنها در راه آزادی یا فدیة دادن برای برادرش کمک جوید...»

4 - طبری نقل کرده:

«... تقدم زهير يقاتل قتالاً شديداً لم ير مثله قط و لم يسمع بشبهه، و اخذ يقول:

انا زهير و انا بن القين***أذودهم بالسيف عن حسين

ص: 119

ثم رجع فوقف أمام الحسين عليه السلام وقال:

فدتك نفسى هادياً مهدياً***الي-وم القى جدك النبيا

أو حسناً و المرتضى علياً***و ذا الجناحين الشهيد الحيا»(1)

«... زهير پیش آمد و جنگ نمایانی کرد که هرگز همانند آن دیده نشده و شبیه آن شنیده نشده است و شروع به قرائت این شعر کرد:

من زهیرم و فرزند قین می باشم و با شمشیر از حسین دفاع کرده و دشمنان را از او دور می سازم.

آن گاه بازگشت و در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد و عرض کرد:

جانم فدای تو، ای کسی که هدایت گر و هدایت شده ای امروز جدت پیامبر را ملاقات خواهم کرد.

و نیز حسن علیه السلام و مرتضی علی علیه السلام و صاحب دو بال، شهید زنده را ملاقات خواهم کرد».

5- از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ أَثَّرَ وَابِلِي وَفَدَى بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، لَهُ فَا بَدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُهُمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ، كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ أَنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغِطُّهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»(2)؛

«خدا عمویم عباس را رحمت کند، که ایثار نموده و خود را مبتلا نمود و جان خود را فدا کرده تا آنکه دو دستش قطع شد و خدای عزوجل در عوض آن، دو بال به او عنایت نمود که با آن دو همراه ملائکه در بهشت پرواز می کند همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب علیه السلام چنین کرد. و همانا برای عباس نزد خدای تبارک و تعالی منزلتی است که تمام شهدا در روز قیامت بر آن غبطه می خورند».

ص: 120

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 441

2- خصال، صدوق، ص 68 باب الاثنین، ح 101.

« فلما كان اليوم العاشر و شب القتال خرج عمرو بن قرظة الانصاري يقاتل دون الحسين عليه السلام وهو يقول :

قد علمت كتيبة الأنصار*** أنني سأحمي حوزة الذمار

ضرب غلام غير نکس شاری***دون حسین مهجتي و داری»(1)

«روز عاشورا که شد و جنگ در گرفت، عمرو بن قرظه انصاری خدمت امام حسین علیه السلام آمد در حالی که می گفت: دسته انصار می دانند که من زود است که از محدوده قومم حمایت کنم. و همانند جنگجویی که فرار نمی کند و فدایی است در مقابل حسین خون و خانه خود را خواهد داد».

7- طبری نقل می کند:

«فقام زهير بن القين البجلي وقال لأصحابه: اتكلمون ام اتكلم؟ قالوا: لا بل تكلم. فحمد الله واثنى عليه ثم قال: قد سمعنا - هداك الله - يابن رسول الله مقاتلك، و الله لو كانت الدنيا باقية و كنا فيها مخلصين، الا ان فراقها في نصرك و مواساتك لأثرنا النهوض معك على الإقامة فيها. فدعا الحسين عليه السلام وقال له خيراً ...»(2)؛

«زهیر بن قین بجلی برخاست و به اصحاب خود گفت: آیا شما سخن می گوئید یا من بگویم؟ گفتند: بلکه شما سخن بگوئید. او خدا را ستایش کرده و او را سپاس گفت، آنگاه عرض کرد: خداوند تو را هدایت کند ای فرزند رسول خدا! گفتارت را شنیدیم. به خدا سوگند! اگر دنیا باقی باشد و ما تا ابد زنده باشیم و ما را مخیر بین یاری و همکاری با تو نماید یا ماندن در دنیا به طور حتم جهاد با تو را بر اقامت در دنیا مقدم خواهیم داشت. در این هنگام امام حسین علیه السلام برای او دعا کرده، و سخن نیک به او گفت...».

ص: 121

1- مقتل ابی مخنف، ص 130.

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 3 و 4.

« ثم قام زهير فقال: والله لو وددت أني قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى اقتل كذا الف قتلة وإن الله يدفع بذلك القتل عن نفسك وعن انفس هؤلاء الفتية من اهل بيتك. قال: و تكلم جماعة من اصحابه بكلام يشبه بعضه بعضاً في وجه واحد فقالوا: والله لا تفارقك، ولكن أنفسنا لك الفداء، نفيك بنحورنا و جباهنا و ايدينا، فاذا نحن قتلنا كنا وفينا وقضينا ما عندنا...» (1)

«آنگاه زهیر گفت: به خدا سوگند! من دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم و دوباره کشته شوم و این کار هزار بار تکرار شود و با این عمل از جان شما و این جوانان از اهل بیت دفاع کنم. راوی می گوید: و نیز جماعتی از اصحاب حضرت سخنانی شبیه به یکدیگر گفتند و همگی خطاب به حضرت عرض کردند: به خدا سوگند! که هرگز تو را تنها نمی گذاریم و جان خود را فدای تو می کنیم و از شما با حلقوم ها و صورت ها و دست های خود محافظت می نمایم، و هرگاه که کشته شدیم به عهد خود وفا کرده و به آنچه نزد ماست قضاوت نموده ایم...».

4 - عبادت و عبودیت

اشاره

هنگامی که سری به تاریخ زندگانی اصحاب امام حسین علیه السلام که به درجه شهادت نائل آمدند، می زنیم پی می بریم که آنها اهل عبادت و عبودیت حقیقی و واقعی بوده و از برکات این دعاها و عبادت ها بود که به این درجه نائل شدند.

خداوند متعال می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (2)

ص: 122

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 419

2- ذاریات / 56

«من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا؛ عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلَى يُسْرِ»⁽¹⁾؛

«برترین مردم کسی است که عاشق عبادت شود، پس دست در گردن آن آویزد و از صمیم دل دوستش بدارد و به آن مبادرت ورزد و خویشتن را وقف آن گرداند و او را باکی نباشد که دنیايش به سختی گذرد یا به آسانی».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ»⁽²⁾؛

«هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد نیکویی عبادت را در دل او افکند».

تجلی عبودیت در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - ابن شهر آشوب می نویسد:

«ثم برز الى القوم برير بن خضير الهمداني بعد الحرّ بن يزيد، و كان من عباد الله الصالحين... قتله بحير بن اوس الضبي»⁽³⁾؛

«آنگاه بریر بن خضیر همدانی بعد از حرب بن یزید به میدان آمد. او که از بندگان صالح خدا بود... بحیر بن اوس ضبی او را به شهادت رسانید».

ص: 123

1- کافی، ج 2، ص 83، ح 3.

2- غرر الحکم، رقم 4066

3-

2- درباره سوید بن عمرو خثعمی از شهیدان کربلا آمده است:

«كان سوید شجاعاً، شریفاً، عابداً، كثير الصلاة...»⁽¹⁾؛

«سوید مردی شجاع، شریف، عابد بود و بسیار نماز میخواند...».

3- درباره زیاد بن عریب صائدی از شهیدان کربلا آمده است:

«وكان شجاعاً، ناسكاً، معروفاً بالعبادة⁽²⁾. أنه حضر يوم الطف و قتل مع الحسين بن علي عليه السلام.⁽³⁾»

حدث مهران مولى بنی کاهل قال: شهدت کربلا مع الحسين بن علي السلام فرأيت رجلاً يقاتل شديداً لا يحمل على قوم الأکشفهم، ثم يرجع الى الحسين عليه السلام و هو يرتجز و يقول:

ابشر هديت الرشد يا بن احمد***

في جنة الفردوس تعلو صعداً

فقلت: من هذا؟ فقالوا: ابو عمرة الحنظلي - زياد بن عریب - وقيل: الخثعمي، فاعترضه عامر بن نهشل احد بنی تمیم اللات بن ثعلبة و احتر رأسه، وكان أبو عمرة هذا متهجداً كثير الصلاة. رضوان الله عليه⁽⁴⁾؛

«او مردی شجاع، اهل عمل، و معروف به عبادت بود که در روز عاشورا در کربلا حاضر شد و با حسین بن علی علیه السلام کشته شد. مهران مولى بنی کاهل می گوید: در کربلا با حسین بن علی علیه السلام حاضر شدم، مردی را دیدم که بسیار شدید می جنگد و و بر هیچ قومی حمله نمی کند مگر آنکه آنها را از هم می باشد. آنگاه به سوی حسین علیه السلام بازگشت در حالی که رجز می خواند و می گفت:

بشارت باد بر تو که به هدایت رسیده ای ای فرزند احمد و در بهشت فردوس

ص: 124

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 444، ملهوف، ص 165

2- ابصار العین، ص 134.

3- الاصابة، ج 5، ص 115.

4- مثير الاحزان ابن نما، ص 42

بالا خواهی رفت.

راوی می گوید: گفتم این کیست؟ گفتند: او ابو عمره حنظلی - زیاد بن عریب - و بنا بر نقلی خثعمی است. عامر بن نهشل یکی از قبیله بنی تمیم لات بن ثعلبه در برابر او قرار گرفت و سرش را از بدن جدا نمود. ابو عمره اهل تهجد بود و بسیار نماز به جا می آورد. خشنودی خدا بر او باد».

4 - خوارزمی می نویسد:

«ثُمَّ تَكَلَّمَ بَرِيرُ بْنُ خَضِيرٍ الْهَمْدَانِيُّ - وَكَانَ مِنَ الزَّهَادِ الَّذِينَ يَصُومُونَ النَّهَارَ وَيَقُومُونَ اللَّيْلَ - فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! ائْذَنْ لِي أَنْ أَتِيَ هَذَا الْفَاسِقَ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ فَأَعْظِهِ لَعْلَهُ يَتَعَزَّزُ وَيُرْتَدِعُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَاكَ إِلَيْكَ يَا بَرِيرُ...» (1)؛

«آنگاه بریر بن خضیر همدانی که از پارسایانی بود که روزها را روزه می گرفت و شبها را به پا می داشت، به سخن در آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! اجازه بده که نزد این فاسق عمر بن سعد روم و او را موعظه کنم، شاید بپذیرد و از این کاری که وارد آن شده دست بردارد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: اختیار با توست ای بریر...»؛

5- بلاذری نقل می کند:

«أَنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى: يَا خَيْلَ اللَّهِ أَرْكَبِي وَأَبْشُرِي. فَرَكَبَ فِي النَّاسِ وَزَحَفَ نَحْوَ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ وَالْحُسَيْنُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبِئاً بِسَيْفِهِ. فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: يَا أَخِي اتَاكَ الْقَوْمُ. فَقَالَ: يَا عَبَّاسُ! أَرْكَبُ - بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي - حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مَا بَدَأَ لَكُمْ؟ وَ مَا تَرِيدُونَ؟ فَأَتَاهُمُ الْعَبَّاسُ فِي عَشْرِينَ فَارِساً فِيهِمْ زَهِيرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ حَبِيبُ بْنُ مَظْهَرٍ فَسَأَلُوهُمْ عَنْ أَمْرِهِمْ؟ فَقَالُوا: جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرُضَ

ص: 125

علیکم النزول علی حکمه او نناجزکم. فانصرف العباس راجعاً فاخبر الحسین بقولهم. وقال لهم حبيب بن مظهر: والله لبئس القوم عند الله غداً قوم قتلوا ذریة نبیهم و عترته و عباد اهل المصر. فقال له عزرة بن قیس: انک لتزکی نفسك «(1)»؛

«عمر بن سعد نداد داد: ای لشکر خدا! سوار شوید و بشارت باد شما را. مردم بعد از نماز عصر سوار بر اسبها شده و به طرف حسین و اصحابش حمله ور شدند در حالی که امام حسین علیه السلام جلوی خیمه اش نشسته و بر شمشیرش تکیه داده است. عباس فرزند علی عرض کرد: ای برادر! لشکر آمده است. حضرت برخاست و فرمود: ای عباس! ای برادر، جانم به فدایت، سوار شو و به سوی آنها برو و به آنها بگو: که چه شده است شما را؟ چه می خواهید؟ عباس علیه السلام با بیست سواره که در میان آنها زهیر بن قین و حبيب بن مظهر نیز بود نزد لشکر آمد و از حمله آنان سؤال کرد. آنان گفتند: دستور امیر آمده که یا شما تسلیم او شده و یا با شما بجنگیم. عباس از نزد آنها بازگشت و خبر را به امام حسین علیه السلام رسانید. حبيب بن مظهر به آنان فرمود: به خدا سوگند! بد مردمانی هستند نزد خداوند در روز قیامت کسانی که ذریه پیامبرشان و عترت و بندگان صالح اهل شهر را به قتل می رسانند. عزرة بن قیس به او گفت: تو خودت را تزکیه می کنی؟».

6 - بلاذری نقل می کند:

«وَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يَصَلُّونَ وَيَسْبِحُونَ، وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ» (2)؛

«چون شب بر حسین علیه السلام و اصحابش تاریک شد، تمام شب را به پا داشته و مشغول به نماز و تسبیح و استغفار و دعا و تضرع شدند».

ص: 126

1- انساب الاشراف، ج 3، ص 184 - 185

2- انساب الاشراف، ج 3، ص 186.

7- درباره عابس بن ابی شیبب شاکری از شهدای کربلا آمده است:

«كان عابس من رجال الشيعة، رئيساً، شجاعاً، خطيباً، ناسكاً، متهجداً ...» (1)؛

«عباس از شیعیان، رئیس، شجاع، خطیب، اهل عبادت و نماز شب بود...».

8 - حبیب بن مظاهر در خطبه ای خطاب به لشکر عمر بن سعد فرمود:

«أما والله! لبئس القوم عند الله غداً قوم يقدمون عليه؛ قد قتلوا ذرية نبيه صلى الله عليه وآله وعترته واهل بيته عليهم السلام وعباد اهل هذا المصر المجتهدين بالأسحار والذاكرين الله كثيراً» (2)؛

«آگاه باشید! به خدا سوگند! بد مردمانی هستند نزد خداوند در روز قیامت کسانی که بر او وارد می شوند در حالی که ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت او و اهل بیتش علیهم السلام و عابدان اهل این شهر که در سحرها مشغول عبادت بوده و بسیار یاد خدا می کنند را به قتل می رسانند».

9 - درباره کنانه بن عتیق از شهدای کربلا آمده است:

«كان كنانة بن عتيق بطلاً من أبطال الكوفة وعابداً من عابدها وقارئاً من قرائها، جاء الى الحسين عليه السلام في الطفّ أيام الهدنة وجاهد بين يديه حتى قتل» (3)؛

«کنانه بن عتیق مرد شجاعی از شجاعان کوفه و عابدی از عابدان و قاری از قاریان کوفه بود که قبل از جنگ خودش را در کربلا به امام حسین علیه السلام رسانید و در مقابل او جهاد کرد تا به شهادت رسید».

10 - درباره مسلم بن عوسجه آمده است:

«كان رجلاً شريفاً، سرياً، عابداً، قارئاً، متنسكاً استشهد مع الحسين عليه السلام

ص: 127

1- ابصار العين، ص 126

2- تاریخ طبری، ج 3، ص 315

3- أبصار العين، ص 199

«او مردی شریف، بزرگ خاندان، عابد، قاری قرآن، و اهل عمل بود که همراه با امام حسین علیه السلام به شهادت رسید».

11 - سید بن طاووس نقل کرده:

«و بات الحسین علیه السلام واصحابه تلك الليلة ولهم دوى كدوى النحل...» (2)؛

«امام حسین علیه السلام و اصحابش آن شب را بیتوته کردند در حالی که زمزمه ای همچون زمزمه زنبور داشتند.»

12 - مامقانی در شرح حال یزید بن حصین همدانی از شهدای کربلا نقل کرده:

«كان رجلاً شريفاً، ناسكاً، بطلاً من ابطال الكوفة و عابداً من عابدها...» (3)؛

«او مردی شریف، اهل عمل و شجاعی از شجاعان کوفه و عابدی از عابدان آن دیار بود...».

5 - اهمیت به نماز

اشاره

شهادتگاه کربلا، نمایشگاه شاهکارهای بشری و افتخارات انسانی است. اگر کسی بخواهد از بزرگواری ها مردمی ها، شایستگی ها آگاهی یابد بهترین شناسنده برای وی شهادتگاه کربلا خواهد بود.

نماز مقدسترین رابطه میان خالق و مخلوق و پیوند آفریده به آفریدگار است. وقت نماز، وقت بارعام خداوند است که بندگان شرف حضور می یابند و از این سعادت عظیم بهره مند می گردند.

ص: 128

1- ذخیره الدارین، ص 327

2- لهوف، ص 154

3- تنقیح المقال، ج 3، ص 325

خداوند متعال می فرماید:

«حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قِتِينَ» (1)

«در انجام همه نمازها و (بخصوص) نماز وسطی (= نماز ظهر) کوشا باشید؛ و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا به پا خیزید».

و نیز می فرماید:

«فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (2)

«و هنگامی که نماز را به پایان رساندید، خدا را یاد کنید؛ ایستاده، و نشسته، و در حالی که به پهلو خوابیده اید! و هرگاه آرامش یافتید (و حالت ترس زایل گشت)، نماز را (به طور معمول) انجام دهید، زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است!».

و می فرماید:

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ» (3)

«پروردگارا: مرا برپا کننده نماز قرار ده، و از فرزندانم (نیز چنین فرما)، پروردگارا: دعای مرا بپذیر!».

و می فرماید:

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ

ص: 129

1- بقره / 238

2- نساء / 103

3- ابراهیم / 40

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (1)؛

«آنچه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد، و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!».

و می فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (2)؛

«مؤمنان رستگار شدند؛ آنها که در نمازشان خشوع دارند».

و می فرماید:

«فِي جَنَّتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» (3)؛

«(آنها در باغهای بهشتند، و سؤال می کنند... از مجرمان: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! م یگویند: «ما از نمازگزاران نبودیم».

نماز از دیدگاه روایات

1 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«جعل الله جلّ ثناؤه قرّة عینی فی الصلاة، وحَبَّبَ الی الصلاة کما حَبَّبَ الی الجائع الطعام، و الی الضمان الماء، و ان الجائع اذا اکل شبع و انّ الضمان اذا شرب روى، و أنا لا اشبع من الصلاة» (4)؛

«خداوند جلّ ثناؤه، نور دیده مرا در نماز قرار داد و نماز را محبوب من

ص: 130

1- عنکبوت/ 45

2- مؤمنون / 1 و 2.

3- مدثر / 40 - 43

4- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 366

گردانید، همچنان که غذا را محبوب گرسنه و آب را محبوب تشنه (با این تفاوت که) گرسنه هرگاه غذا بخورد سیر می شود و تشنه هرگاه آب بنوشد سیراب می شود اما من از نماز سیر نمی شوم».

2- و نیز از حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ»⁽¹⁾؛

«نماز موجب تقرب هر پرهیزکار به سوی خدا است».

3- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الصَّلَاةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ»⁽²⁾؛

«نماز، رحمت الهی را فرود می آورد»

4- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُؤْتِرُ عَلَى الصَّلَاةِ عِشَاءً وَ لَا غَيْرَهُ، وَ كَانَ إِذَا دَخَلَ وَقْتُهَا كَأَنَّهُ لَا يَعْرِفُ أَهْلًا وَ لَا حَمِيمًا»⁽³⁾؛

«رسول خدا صلی الله علیه و آله شام و غیر شام را بر نماز مقدم نمی داشت و چون وقت نماز می رسید گویی نه خانواده ای می شناسد و نه رفیق مهربانی».

5- از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفَسْطَاطِ؛ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَّتَ الْأَوْتَادُ وَالْأُطْنَابُ، وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْكَسَرَ لَمْ يَثْبُتْ وَتَدُّ وَ لَا طُنْبُ»⁽⁴⁾؛

«نماز ستون دین است، مثل آن مثل ستون خیمه است که اگر ستون محکم باشد میخ ها و طناب ها محکم می ماند و اگر ستون کج شود و بشکند نه میخی استوار می ماند و نه طنابی».

ص: 131

1- خصال، صدوق، ص 620، ح 10.

2- 2. غرر الحکم، رقم 2214

3- تنبیه الخواطر، ج 2، ص 78

4- محاسن، ج 1، ص 116، ح 117.

6- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که درباره شخصی که نماز می خواند و مرتکب فواحش نیز می شد فرمود:

«إِنَّ صَلَاتِهِ تَنْهَاهُ يَوْمًا، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ تَابَ»⁽¹⁾؛

«نمازش روزی او را از زشتکاری باز خواهد داشت. و دیری نگذشت که آن مرد توبه نمود».

7 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لو كان على باب احدكم نهر فاغتسل منه كل يوم خمس مرات، هل كان يبقى على جسده من الدرن شيء؟ انما مثل الصلاة مثل النهر الذي يُنقى، كلما صلى صلاة كان كفارة لذنوبه الا ذنب اخرجته من الايمان مقيم عليه»⁽²⁾؛

«اگر جلوی در خانه یکی از شما جوی آبی باشد و روزی پنج بار خود را در آن بشوید آیا چرک و کثافتی بر تن او باقی می ماند؟ حکایت نماز هم حکایت جوی آبی است که تمیز و پاکیزه می کند؛ هرگاه کسی نمازی بخواند این نماز گناهش را پاک می کند مگر گناهی که او را از ایمان به در برد و بر آن مداومت ورزد».

تجلی نماز در لشکر حسینی

طبری از حمید بن مسلم نقل می کند: «انّ ابا ثمامة عمرو بن عبدالله الصائدي لما رأى الشمس يوم عاشوراء زالت و ان الحرب قائمة على ساق، فلم يزل يقتل من اصحاب الحسين عليه السلام الواحد والاثنان، فبين ذلك منهم لقتلهم و يقتل من اصحاب عمر بن سعد العشرة فلايبين فيهم ذلك لكثرتهم».

ص: 132

1- بحار الانوار، ج 82، ص 198.

2- بحار الانوار، ج 82، ص 236، ج 66.

قال ابو ثمامة للحسين عليه السلام: يا ابا عبد الله! نفسى لنفسك الفداء! ارى هؤلاء قد اقتربوا منك ولا والله لا تقتل حتى اقتل دونك ان شاء الله، واحب ان القى الله ربى وقد صليت هذه الصلاة التي قد دنا وقتها. فرفع الحسين عليه السلام رأسه الى السماء ثم قال: (ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ ، جعلك الله مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ نَعْمَ هَذَا أَوَّلَ وَقْتِهَا). ثم قال: (سَلُّوهُمْ اِنْ يَكْفُؤُوا عَنَّا الْحَرْبَ حَتَّى نَصَلِّيَ).

فقال الحصين بن تميم التميمي: أنها لا تقبل منكم. فردّ عليه حبيب بن مظاهر...

ثم ان ابا ثمامة الصاعدى قال للحسين عليه السلام- وقد صلى بهم الحسين عليه السلام صلاة الخوف، لأن القوم يهاجمونهم-: يا ابا عبد الله! انى قد هممت ان ألحق بأصحابي وكرهت ان اتخلف وارك وحيداً من اهلك قتيلاً. فقال له الحسين عليه السلام: (قَدَّمَ، لَا حِقُونُ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فتقدم امام الحسين عليه السلام فقاتل حتى اخن بالجراحات، فقتله قيس بن عبد الله الصائدى ابن عم له كان له عدواً، وكان ذلك بعد قتل الحر بن يزيد الرياحي ⁽¹⁾؛ «همانا ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدى چون در روز عاشورا خورشيد را دید که به نصف النهار رسیده و همچنان جنگ پابرجا است و از اصحاب حسين عليه السلام کشته می شوند و این تعداد کشته در لشکر حسين عليه السلام به جهت کمی لشکر تأثیر می گذارد، ولی از لشکر عمر بن سعد ده نفر کشته می شود و به جهت کثرت لشکر تأثیر نمی گذارد. ابو ثمامه به امام حسين عليه السلام عرض کرد: ای ابا عبدالله جانم به فدایت! می بینم که این جماعت به تو نزدیک شده اند و به خدا سوگند نمی گذارم که کشته شوی تا من در رکابت کشته شوم اگر خدا بخواهد. دوست دارم که چون به لقای الهی می روم این نمازی که وقتش فرا رسیده را همراه شما به جای آورم. امام حسين عليه السلام سرش را به طرف آسمان بلند کرد و سپس فرمود:

ياد نماز کردی، خداوند تو را از نمازگزارانی قرار دهد که با توجه نماز می گذارند. آری الان وقت نماز است. سپس فرمود: از آنان بخواهید تا با ما نجنگند تا نمازگزاریم.

ص: 133

حصین بن تمیم تمیمی گفت: نماز از شما قبول نمی شود! حبیب بن مظاهر جواب او را داد... آنگاه ابو ثمامه صاعدی خطاب به امام حسین علیه السلام کرده و بعد از نماز خوفی که حضرت به جهت هجوم لشکر دشمن با آنان خواند، عرض کرد: ای ابا عبدالله! همانا من قصد کرده ام تا خودم را به اصحابم برسانم و کراحت دارم از اینکه از آنها تخلف کنم و تو را در بین اهل بیت کشته بینم. حسین علیه السلام به او فرمود: (پیشی بگیر که ما نیز بعد از ساعتی به طور حتم به تو ملحق خواهیم شد.) او در مقابل امام حسین علیه السلام قرار گرفت و جنگید تا تمام بدنش مجروح شد و سپس به دست قیس بن عبدالله صائدی پسر عمویش که در لشکر دشمن بود به شهادت رسید. و این بعد از شهادت حرّ بن یزید ریاحی بود).

6 - تربیت صحیح

اشاره

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی و عاقبت به خیری تربیت صحیح است. این تربیت می تواند به دست مادر و یا پدر و حتی همسر انسان باشد؛ زیرا چه بسیار افرادی که همسر خوبی داشتند که آنان را به هدایت و سعادت رهنمون ساخت، همان گونه که در کربلا نمونه هایی از آن را سراغ داریم.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَهُمْ» (1)؛

«فرزندان خود را اکرام کنید و آنها را نیکو تربیت نمایید».

و نیز نقل شده که فرمود:

«أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ؛ حُبِّ نَبِيِّكُمْ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» (2)؛

ص: 134

1- کنز العمال، رقم 45410

2- همان، رقم 45409

«فرزندان خود را بر سه خصلت تربیت کنید؛ دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دوست داشتن اهل بیت، و قرائت قرآن».

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«وَمَا حَقُّ وَلَدِكَ فَإِنْ تَعَلَّمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافُ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ، وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيَتْهُ بِهِ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الْمَعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ، فَاعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلٌ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابٌ عَلَى الْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، مُعَاقِبٌ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِلَيْهِ»⁽¹⁾؛

«اما حق فرزندان آن است که بدانی او از تو و منسوب به تو است در این دنیا به خیر و شرش. و اینکه تو مسؤول آن چیزی هستی که از حسن ادب و راهنمایی بر پروردگارش عَزَّوَجَلَّ و کمک بر اطاعت پروردگار متولی آن می باشی؛ پس در امر او به مانند کسی کار کن که می داند بر نیکی به او ثواب داده می شود و در کوتاهی در حق او معاقب است».

امام سجاد علیه السلام در انجام وظیفه سنگین تربیت فرزند از خداوند بزرگ استمداد می نمود و در ضمن دعاهاى خود در پیشگاه الهی عرض می کرد:

«وَ أَعْنَى عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ وَ بَرِّهِمْ»⁽²⁾؛

«بار خدایا! مرا در تربیت و ادب و نیکوکاری فرزندانم یاری و مدد بفرما».

تجلی تربیت صحیح در لشکر حسینی

شهادت جهاد است و جهاد از عبادات بزرگ اسلام می باشد. جهاد از خودخواهی دست کشیدن و خداخواه شدن است. جهاد، همه چیز خود را در راه خدا فدا کردن است. ولی مجاهد در جهاد سرخ صد در صد آزادی ندارد و از این نظر میان جهاد

ص: 135

1- مکارم الاخلاق، ص 232

2- صحیفه سجادیه (دعاؤه لولده)

و عبادت های دیگر فرقی است. مجاهد باید برگ موافقت پدر و مادر را در دست داشته باشد به ویژه اگر فرزند یکی باشد.

نماز چنین نیست، روزه چنین نیست، حج و جهاد سپید چنین نیست. مسلمان بایستی این عبادات را انجام دهد؛ خواه پدر و مادر موافقت داشته باشند یا مخالفت کنند، ولی جهاد سرخ بستگی به اذن آن دو دارد. فرزند از آن خودش نیست، پدر و مادر در وجود او حقی دارند و جهاد، حق آنان را در خطر قرار می دهد ولی در عبادات دیگر این چنین نیست.

اویس قرنی در جهادهای رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نکرد چون مادر داشت و یکدانه مادر بود.

نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل فرمود:

«انْظُرِ إِلَيَّ امْرَأَةً قَدْ وَلَدَتْهَا الْفُحُولَةُ مِنَ الْعَرَبِ لَا تَزُوجَهَا فَتَلِدُ لِي غُلَامًا فَارِسًا. فَقَالَ لَهُ: تَزُوجُ أُمَّ الْبَنِينَ الْكَلَابِيَّةَ؛ فَإِنَّهُ لَيَسَ فِي الْعَرَبِ أَشَدَّ جَعً مِنْ آبَائِهَا...» (1)؛

«جستجو کن زنی را که زاده مردی تنومند از عرب است تا با او ازدواج کنم و برای من فرزندی اسب سوار بزاید. عقیل به او گفت: با ام البنین کلابیه ازدواج کن؛ زیرا در عرب شجاع تر از پدران او نیست».

1 - درباره جنادة بن كعب انصاری خزر جی از شهیدان کربلا آمده است:

«كان جنادة من الشيعة و من المخلصين في الولاء و ممن صحب الحسين عليه السلام من مكة و جاء معه هو و اهله الى كربلاء، فلما كان يوم الطف و شب القتال و حمل اهل الكوفة على عسكر الحسين عليه السلام تقدم جنادة بن الحرث امام الحسين عليه السلام فقاتل حتى قتل في الحملة الاولى مع من قتل (2)».

ص: 136

1- عمدة الطالب، ص 357 ابصار العين، ص 57

2- تنقيح المقال، ج 1، ص 234

وكان ابنه عمرو بن جنادة غلاماً صغيراً غير مراهق، له من العمر تسع سنين، وفي رواية احدى عشر سنة، وكانت امه بحرية بنت مسعود الخزرجي معه، فأمرته امه بعد ان قتل ابوه في المعركة، فقالت له: اخرج يا بنى وانصر الحسين عليه السلام وقاتل بين يدي ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج الغلام حتى وقف امام الحسين عليه السلام يستأذنه، فلم يأذن له، فأعاد الاستيذان، فقال الحسين عليه السلام: ان هذا الغلام ابوه في المعركة ولعلّ امه تكره ذلك. فقال الغلام: يا بن رسول الله صلى الله عليه وسلم! انّ امي هي التي أمرتني بذلك والبستني لامة الحرب. فأذن له الحسين عليه السلام، فتقدم الى القتال امام القوم وهو يرتجز ويقول:

اميرى حسين ونعم الأمير***سرور فؤاد البشير النذير

ع--لى وفاطمة والده***فهل تعلمون له من نظير

له طلعة مثل شمس الضحى***له غرة مثل بدر المنير

وقاتل حتى قتل وقطع رأسه مالك بن النسر البدى ورمى به الى عسكر الحسين عليه السلام، فحملت امه بحرية بنت مسعود الخزرجي رأسه وقالت: احسنت يا بنى، يا سرور قلبى ويا قرة عيني. ثم رمت برأس ابنها رجلاً فقتلته واخذت عمود خيمتها و حملت عليهم لتقاتل به، فردّها الحسين عليه السلام الى مخيم النساء ودعا لها⁽¹⁾؛

«جناده از شیعیان و از مخلصین در ولایت بود و از جمله کسانی بود که با اهل بیتش در مصاحبت حسین علیه السلام از مکه به کربلا آمد. چون روز عاشورا شد و جنگ در گرفت و اهل کوفه بر لشکر حسین علیه السلام حمله ور شدند. جناده پسر حرث خدمت امام حسین علیه السلام آمد و جنگید تا در حمله اول همراه دیگر جنگجویان به شهادت رسید.

همسرش عمرو بن جناده طفلی خردسال بود که هنوز محاسنش در نیامده

ص: 137

و عمرش نه سال یا بنابر نقلی دیگر یازده سال بود. مادرش بحریه دختر مسعود خزر جی که همراه او به کربلا آمده بود بعد از شهادت پدرش در میدان جنگ او را دستور داد تا به یاری حسین علیه السلام رود و در مقابل فرزند رسول خدا الله قتال نماید. او از خیمه بیرون آمد و در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد و از او اذن میدان گرفت، حضرت فرمود: همانا این فرزند، پدرش در میدان جنگ کشته شده است و شاید مادرش از این کار کراهت داشته باشد. او عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! همانا مادرم مرا به این کار وادار کرده و لباس جنگ بر تنم نموده است. امام حسین علیه السلام او را اذن جهاد داد. او برای جنگ در مقابل لشکر قرار گرفت در حالی که این گونه رجز می خواند:

امیر من حسین است، چه خوب امیری است. او باعث سرور قلب (پیامبر) بشارت دهنده است.

علی و فاطمه پدر و مادر اویند. و آیا شما نظیری برای او از این جهت می شناسید؟

او درخششی همچون درخشش خورشید در روز دارد، و نوری همچون نور ماه درخشنده دارد.

او جنگید تا آنکه کشته شد. مالک بن نسر بدی سر او را از بدن جدا کرده و به طرف لشکر حسین علیه السلام پرتاب نمود. مادرش بحریه دختر مسعود خزر جی سر او را برداشت و خطاب به او گفت: احسنت ای فرزندم، ای سرور قلبم، و ای نور دیده ام. آنگاه سر فرزندش را به طرف مردی از لشکر عمر بن سعد پرتاب نموده و او را به قتل رسانید سپس عمود خیمه را برداشت و به طرف آنان حمله کرد تا بجنگد، که امام حسین علیه السلام او را به خیمه زنهار برگرداند و در حق او دعا نمود.

2 - درباره پدر نصر بن ابی نیزر حبشی از شهدای کربلا مبرد در کتاب «الکامل» نقل می کند:

«انّ ابانیزر کان من ابناء بعض ملوک العجم، فرغب فی الاسلام صغیراً فأسلم علی ید النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و کان معه فی مؤنّته، ثم کان بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم مع

فاطمة عليها السلام وولديها الحسن و الحسين عليه السلام، وكان يقوم بضيعتي على عليه السلام اللتين في البقيع...»⁽¹⁾؛

«ابانيزر از فرزندان برخی از پادشاهان عجم بود که در کودکی به اسلام رغبت پیدا کرد و به توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شد و در مشکلات با حضرت بود. سپس بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیرو فاطمه عليها السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام شد و متولی دو باغ حضرت علی علیه السلام شد که در منطقه بقیع بود».

و درباره فرزند او نصر چنین آمده است:

«و نصر هذا ولده انضم الى الحسين عليه السلام بعد على بن ابي طالب عليه السلام و الحسن عليه السلام ثم خرج معه من المدينة الى مكة ثم الى كربلاء، وكان فارساً شجاعاً، فلما كان يوم الطف و شب القتال استقدم امام الحسين عليه السلام فقاتل حتى عقرت فرسه ثم قتل في اول القتال في الحملة الاولى مع من قتل - رضوان الله عليه -»⁽²⁾؛

«این نصر فرزند او بود که بعد از امام علی بن ابی طالب علیه السلام و امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام ملحق شد. سپس همراه او از مدینه به طرف مکه و از مکه به طرف کربلا- حرکت کرد و مردی اسب سوار و شجاع بود. و چون روز عاشورا شد و جنگ در گرفت خدمت امام حسین علیه السلام آمد و جنگید تا اینکه اسبش پی شد و در اولین جنگ همراه دیگر شهدا کشته شد - خشنودی خدا بر او باد-».

3 - نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه ای خطاب به لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا فرمود:

«...ألا و انّ الداعي ابن الداعي قد ركز منّا بين اثنتين: بين السلّة و الذلّة و هيهات منا الدنية؛ يابى الله ذلك و رسوله و المؤمنون، و حجور طابت

ص: 139

1- الاصابة، ج 7، ص 343

2- ابصار العين، ص 97.

وانوف حمیه و نفوس ابیّه ان نؤثر طاعة اللّثام على مصارع الكرام...»(1)؛

«...هان، آن بی پدر (ابن زیاد) فرزند زنازاده مرا بر سر دوراهی میخکوب کرده است: شمشیر و ذلت، ما کجا و ذلت کجا؟ نه خدا برای ما زبونی پسندد نه پیامبرش، نه مومنان و نه دامن های پاک که ما را پرورده، نه سرشت های غیرتمند، نه روح های بلندی که هیچ گاه مرگ عزیزان را بر اطاعت فرومایگان گزیند...».

7 - همسر خوب

اشاره

انسان از جهت مادی و معیشتی و طبیعی نمی تواند بدون همسر زندگی کند و لذا تا آخر عمر احتیاج به شریک در زندگانی دارد. حال اگر همسر انسان دیندار باشد که بتواند حتی شوهر خود را در صورتی که انحرافی داشته باشد راهنمایی کند بهترین سعادت و خوشوقتی به او روی آورده است. با مروری بر شرح حال اصحاب امام حسین علیه السلام پی به وجود این گونه افراد میبریم.

شیخ صدوق نقل می کند:

«جاء رجل الى رسول صلى الله عليه وآله فقال: ان لی زوجة اذا دخلت تلقتنی واذا خرجت شیعتنی، واذا رأتی مهموماً قالت لی: ما یهتک؟ ان كنت تهتم لرزقك فقد تکفل لك غیرک، وان كنت تهتم لأمر آخرتک فزادک الله همّاً. فقال رسول صلى الله عليه وآله وسلم: انّ لِلّهِ عُمَلاً وَ هَذِهِ مِنْ عُمَالِهِ لَهَا نِصْفُ أَجْرِ الشَّهِيدِ»(2)؛

«شخصی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: همسری دارم که چون بر او وارد می شوم به استقبال می آید و چون از خانه خارج می شوم مرا مشایعت می نماید. و چون مرا مهموم می بیند به من می گوید: چه چیز تو را مهموم کرده

ص: 140

1- تحف العقول، ص 274

2- الفقیه، ج 3، ص 389، باب ما یستحب ویحمد من اخلاق النساء.

است؟ اگر به جهت روزی ات غصه می خوری که غیر تو [خداوند] آن را تکفل نموده است. و اگر هم توبه جهت امر آخرت می باشد، خداوند این هم و غم را زیاد کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا برای خداوند عاملانی است و این زن از عاملان خداوند می باشد. برای او نصف اجر شهید است.»

همسران خوب در لشکر حسینی

زن، بشری است لطیف و نازنین، کار سنگین از او خواستن ستمی است ناروا و بزرگ، از او انتظار سلاح برداشتن ظلم است. جهاد سرخ ظلم است. زن آورنده بشر است و باید نگهداری شود تا بشر بماند. زندگی او را در خطر قرار دادن، بشریت را در خطر قرار دادن است.

زن در اسلام وظایفی دارد که در خور اوست و جهاد سرخ از او در اسلام خواسته نشده و جهاد زن سپید است و زن بر آن توانا است.

فاطمه زهرا علیها السلام در زمان پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ جنگی شرکت نکرد و نیز حضرت زینب علیها السلام در هیچ یک از جهادهای پدرش شرکت ننمود. همراه برادر به کربلا آمد و ناظر میدان بود ولی در جنگ شرکت نکرد؛ چون جهاد سرخ از زنان در اسلام خواسته نشده است.

ولی در واقعه کربلا زنانی وجود داشتند که در سعادت و تعیین سرنوشت خوب شوهرانشان دخالت داشتند و ...».

1 - در مقاتل آمده است:

«كان عبدالله بن عمير من بني سليم بطلاً شجاعاً، شريفاً، فنزل الكوفة واتخذ عند بئر الجعد من همدان داراً، فنزلها و معه زوجته من بني النمر بن قاسط يقال لها أم وهب بنت عبد، فرأى القوم بالنخيلة يعرضون ليسرحوا إلى الحسين عليه السلام، فسأل عنهم فقليل له: يسرحون إلى الحسين بن فاطمة بنت رسول الله عليه وآله. فقال: وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الشَّرِكِ

ص: 141

حَرِيصًا، وَ أَنِّي لَأَرْجُوا أَنَّ لَا يَكُونُ جِهَادِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَغْزُونَ ابْنَ بِنْتٍ نَبِيَّهُمْ أَيْسَرَ ثَوَاباً عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ثَوَابِهِ إِيَّاي فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ.

فدخل الى امرأته فاخبرها بما سمع و اعلمها بما يريد. فقالت له: اصبت اصاب الله بك ارشد امورك، افعل و اخرجني معك. قال: فخرج بها ليلة حتى اتى حسيناً...»(1)؛

«عبدالله بن عمير از قبیله بنی علیم مردی توانمند، شجاع و شریف بود. او در کوفه سکنی گزید و کنار چاه «جعد» از قبیله همدان خانه ای را انتخاب کرد و همراه همسرش که از قبیله بنی نمر بن قاسط به نام ام وهب دختر عبد بود، زندگی نمود. مردم را در (نخیله) مشاهده کرد که درآمده و به سوی حسین علیه السلام در حرکتند. از آنها سؤال کرد به او گفته شد: آنان به سوی جنگ با حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می روند. او گفت: به خدا سوگند! که من بر جهاد با اهل شرک حریص بودم ولی من امیدوارم که جهاد با این افراد که با پسر دختر پیامبرشان می جنگند ثوابش نزد خداوند از ثواب جهاد با مشرکان کمتر نباشد.

او نزد همسرش رفت و آنچه را که شنیده بود برای او بازگو کرد و از آنچه تصمیم گرفته بود او را باخبر ساخت. همسرش به او گفت: تصمیم خوبی گرفته ای، خداوند در بهترین کارهایت تو را به واقع برساند، این کار را انجام بده و مرا نیز همراه خود ببر. راوی می گوید: عبدالله بن عمیر همراه همسرش شبانه حرکت کردند تا به خدمت حسین علیه السلام رسیدند...».

طبری نقل می کند: بعد از آنکه عبدالله بن عمیر کلبی جنگ نمایانی کرد و به سوی امام حسین علیه السلام بازگشت:

«فأخذت ام وهب امرأته عموداً ثم أقبلت نحو زوجها تقول: فداك أبي امي قاتل دون الطيبين ذرية محمد صلى الله عليه وآله وسلم. فاقبل اليها يردّها نحو النساء، فأخذت تجاذب ثوبه وتقول: انّي لم ادعك دون ان اموت معك. فنادها

ص: 142

الحسين عليه السلام فقال: جزيتم من أهل بيت خيراً، ارجعي رحمك الله التي النساء فاجلسي معهن، فانه ليس على النساء قتال. فأنصرفت اليهن»(1)؛

«امم و هب همسر او عمودی برداشت و به طرف همسرش حرکت کرد و می گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در برابر پاکان از ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم قتال کن. همسرش نزد او آمد تا او را به سوی زنان بازگرداند، ولی او لباس همسرش را محکم گرفت و گفت: من هرگز تو را رها نمی کنم تا همراه تو به شهادت برسم. حسین علیه السلام او را ندا داده و فرمود: خداوند از جانب اهل بیت به شما جزای خیر دهد به سوی زنان برگرد، خدا تو را رحمت کند و نزد آنان بنشین؛ چراکه برای زنان جنگ نیست. او به سوی زنان رفت».

طبری نقل می کند:

«... فخرجت امرأة الكلبي تمشي الى زوجها حتى جلست عند رأسه تمسح التراب عن وجهه وتقول: هنيئاً لك الجنة، اسأل الله الذي رزقك الجنة ان يصحبني معك. قال شمر بن ذي الجوشن لغلام له يمسي رستم: اضرب رأسها بالعمود، فضرب رأسها فشدخه مكانها»(2)؛

«... همسر کلبی از خیمه بیرون آمد و به سوی شوهرش حرکت کرد تا آنکه بالای سرش نشست و خاک را از صورتش پاک نمود در حالی که می گفت: بهشت بر تو گوارا باد، از خداوندی که به تو بهشت را ارزانی داد می خواهم که مرا همراه تو گرداند. شمر بن ذی الجوشن به غلامش رستم دستور داد تا با عمود به سر او بکوبد. او نیز چنان چوب را بر فرق سر او زد که سرش همانجا شکافته شد».

3- سدی می گوید:

«فقلت للفراري: حدثني عنكم حين أقبلتم مع الحسين بن علي عليه السلام. قال:

ص: 143

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 430

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 438

كنا مع زهير بن القين البجلي حين اقبلنا من مكة نسائر الحسين صلى الله عليه وآله وسلم، فلم يكن شيء ابغض اليّنا من ان نسائره في منزل، فاذا سار الحسين عليه السلام تخلف زهير بن القين، واذا نزل الحسين عليه السلام التقدم زهير، حتى نزلنا يومئذ في منزل لم نجد بداً من ان ننازله فيه. فنزل الحسين عليه السلام في جانب و نزلنا في جانب. فبينما نحن جلوس نتغذى من طعام لنا اذ اقبل رسول الحسين عليه السلام حتى سلّم حتى ثم دخل فقال: يا زهير! ان اباعبد الله الحسين عليه السلام بعثني اليك لتأتيه. قال: فطرح كل انسان ممّا ما في يده حتى كأنّ على رؤسنا الطير.

قال ابو مخنف: فحدثتني ذلهم بنت عمرو امرأة زهير بن القين قالت: فقلت له: يا زهير! ابعث اليك ابن رسول الله ثم لا تأتيه؟ سبحان الله! لو أتيت فسمعت من كلامه! ثم انصرفت. قالت: فأتاه زهير بن القين فما لبث أن جاء مستبشراً وقد أسفر وجهه قالت: فأمر بفسطاطه و ثقله و متاعه فقدّم و حمل الى الحسين عليه السلام، ثم قال لا مرأته: انت طالق، الحقى بأهلك، فأتى لا احب ان يصيبك من سببي الا خير. ثم قال لأصحابه: من احب منكم ان يتبعني، والا- فإنه آخر العهد. أتى سأحدثكم حديثاً: غزونا بلنجّر، ففتح الله علينا و اصبنا غنائم. فقال لنا سلمان الفارسي = او سلمان الباهلي -: أفرحتم بما فتح الله عليكم و اصبتم الغنائم؟! فقلنا: نعم. فقال لنا: اذا ادركتم شباب آل محمّد فكونوا اشد فرحاً بقتالكم معه بما أصبتم من الغنائم. فاما انا فأتى استودعكم الله. قال: ثم والله ما زال في اول القوم حتى قتل معه» (1)؛

«به فزاری گفتم: از قصه خودتان هنگامی که با حسین بن علی علیه السلام مواجهه پیدا کردید برای من بازگو کن. او گفت: ما به همراه زهیر بن قین بجلی بودیم آن

ص: 144

زمانی که از مکه می آمدیم و با حسین علیه السلام حرکت می کردیم، و چیزی برای ما ناراحت کننده تر از این نبود که با او در منزلی سیر نماییم، لذا چون حسین علیه السلام حرکت می کرد زهیر بن قین باز می ایستاد، و چون حسین علیه السلام توقف می نمود زهیر حرکت می کرد، آنکه اینکه در آن روز در منزلی فرود آمدیم. در آن هنگام که ما نشسته و مشغول غذا خوردن بودیم ناگهان فرستاده حسین علیه السلام آمد و سلام کرد و وارد خیمه شد و به زهیر گفت: اباعبدالله الحسین علیه السلام مرا به سوی تو فرستاده تا به خدمتش برسی. او گفت: ما هر آنچه در دست داشتیم رها کردیم، گویا که بر سرهای ما پرنده ای نشسته است.

ابو مخنف می گوید: ذلهم دختر عمرو، همسر زهیر بن قین مرا حدیث کرده و گفت: به او گفتم ای زهیر! آیا فرزند رسول خدا کسی را به سوی تو می فرستد تا نزدش بروی ولی دعوت او را اجابت نمی کنی؟ منزله است خدا! چرا نزد او نمی روی تا سخنانش را بشنوی و بازگردی؟ او گفت: زهیر بن قین نزد حضرت آمد و لحظاتی نگذشت که با بشارت بازگشت در حالی که صورتش برافروخته بود و دستور داد تا خیمه و بار و متاعش را آورده و کنار حسین علیه السلام قرار دهند. آنگاه به همسرش گفت: تو را طلاق دادم، به اهل بیت ملحق شو؛ چرا که من دوست ندارم از جانب من به تو جز خیر چیزی برسد. آنگاه به اصحابش فرمود: هر کس از شما که دوست دارد مرا همراهی کند مختار است وگرنه این آخرین عهدي است که من با او دارم. من حدیثی را برایتان قرائت میکنم؛ در «لنجر» جنگ می کردیم که خداوند فتح و پیروزی را نصیب ما نمود و غنائمی را به دست آوردیم. سلمان فارسی -یا سلمان باهلی- به ما گفت: آیا به آنچه خدا برای شما فتح کرده و از غنائم به دست آورده اید شاد می شوید؟ ما گفتیم: آری. او به ما فرمود: هرگاه جوان آل محمد صلی الله علیه و له و سلم را درک نمودید با جنگ کردن در رکاب او از آنچه از غنائم به دست آورده اید بیشتر شاد می شوید. و من با شما خداحافظی کرده و شما را به خدا می سپارم. راوی می گوید: به خدا سوگند! که او همیشه در پیشاپیش قوم بود تا آنکه همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید».

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی مجالست با خوبان است که می تواند مسیر آینده انسان را روشن کرده و به کمال حقیقی برساند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: حواریون به عیسی علیه السلام عرض کردند:

«يَا رُوحَ اللَّهِ! فَمَنْ نُجَالِسُ إِذَا؟ قَالَ: مَنْ يُدْكِرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَاهُ، وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ» (1)؛

«ای روح الله! پس با چه کسی همنشین شویم؟ فرمود: با آنکه دیدنش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانش شما بیفزاید و کردارش شما را به آخرت تشویق کند».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«جَالِسُ الْحُكَمَاءِ يَكْمُلُ عَقْلُكَ وَتُشْرِفُ نَفْسُكَ وَيُنْتَفِعُ عَنْكَ جَهْلُكَ» (2)؛

«با فرزندگان همنشینی کن تا خردت کامل گردد و شرافت نفس یابی و نادانی از تو رخت بربندد».

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«مَجَالِسُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ» (3)؛

«مجالس پاکان فراخوان به سوی صلاح و پاکی است».

تجلی همراهی با خوبان در لشکر حسینی

1 - درباره حارث (حرث) بن نبهان از شهیدان کربلا آمده است:

«مات نبهان بعد شهادة حمزة بسنتين، والحرث ابنه انضم الى علي بن

ص: 146

1- تحف العقول، ص 44.

2- غرر الحکم، رقم 4787

3- بحار الانوار، ج 78، ص 141، ح 35

ابی طالب علیه السلام، ثم بعده الى ابنه الحسن علیه السلام، و ثم الى الحسين علیه السلام. فلما خرج الحسين علیه السلام من المدينة الى مكة خرج الحرث معه، وكان ملازماً له حتى جاء الى كربلاء، فلما شب القتال يوم الطف تقدّم امام الحسين علیه السلام، فقتل في الحملة الأولى مع من قتل من اصحاب الحسين علیه السلام. رضوان الله عليه»(1)؛

«دو سال بعد از شهادت حمزه، نبهان از دنیا رفت، و حرث فرزندش به علی بن ابی طالب علیه السلام ملحق شد و بعد از او به فرزندش امام حسن علیه السلام و سپس به امام حسین علیه السلام پیوست. او ملازم امام حسین علیه السلام بود تا به کربلا آمد. هنگامی که در روز عاشوراء جنگ در گرفت در برابر حضرت قرار گرفت و در حمله اول همراه دیگر کشته شدگان از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. خشنودی خداوند بر او باد».

2 - عسقلانی درباره‌ی هانی بن عروه از شهیدان کربلا میگوید

«... وکان من خواص امیر المؤمنین علیه السلام. و لما بايع اهل الكوفة مسلم بن عقيل بن ابی طالب علیه السلام الحسين بن علی علیه السلام، نزل علی هانی المذكور، فلما قدم عبید الله بن زیاد الكوفة قتل مسلم بن عقيل و قتل هانی بن عروه»(2)؛

«... او از خواص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. هنگامی که اهل کوفه با مسلم بن عقیل بن ابی طالب علیه السلام به جهت حسین بن علی علیه السلام بیعت کردند، او وارد بر خانه هانی بن عروه شد. چون عبیدالله وارد کوفه شد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را به شهادت رساند».

ابن عساکر می نویسد:

«کان هانی صحابياً کأبيه عروة و کان معمرًا، وکان هو و ابوه من وجوه

ص: 147

1- تنقیح المقال، ج 1، ص 248

2- الاصابة، ج 6، ص 445

الشيعة وحضر هو و ابوه مع اميرالمؤمنين حروبه الثلاث (1)؛

«هانی همانند پدرش عروه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از افرادی بود که عمر بسیاری کرد. او و پدرش از سرشناسان شیعه به حساب می آمدند که هر دو در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشتند.»

3- درباره قاسط بن عبدالله بن زهیر و برادرانش کردوس و مقسط از شهدای کربلا آمده است:

«كان هؤلاء الثلاثة من اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام و من المجاهدين بين يديه في حروبه الثلاث، صحبوه أولاً، ثم صحبوا الحسن عليه السلام، ثم بعده بقوا في الكوفة، و لهم ذكر في الحروب ولا سيما صفين.

و لما ورد الحسين عليه السلام كربلاء خرجوا اليه فجاءه ليلة العاشر، فلما اصبخوا و قامت الحرب على ساق فجاهدوا بين يديه حتى قتلوا في الحملة الأولى مع من قتل من اصحاب الحسين عليه السلام» (2)؛

«این سه نفر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از مجاهدان در رکاب او در هر سه جنگ بودند. آنان در ابتدا همراه او بودند و سپس از اصحاب امام حسن علیه السلام شدند. و بعد از او در کوفه باقی ماندند و یادی از آنها در جنگها خصوصاً در جنگ صفین به میان آمده است.

و چون حسین علیه السلام وارد کربلا شد به طرف او حرکت کرده و شب عاشوراء به خدمت حضرت رسیدند، و چون صبح شد و جنگ برپا گشت در مقابل حضرت به دفاع پرداخته تا در همان حمله اول همراه دیگر کشته شدگان از اصحاب حسین علیه السلام به شهادت رسیدند».

4 - درباره جون بن حوی النوبی آمده است:

«كان عبداً أسوداً للفضل بن العباس بن عبدالمطلب، اشتراه

ص: 148

1- ابصار العين ص 139 به نقل از او.

2- ابصار العين، ص 100.

امير المؤمنين عليه السلام بمائة و خمسين ديناراً و وهبه لأبي ذر الغفاري ليخدمه و كان العبد عند ابي ذر الى ان امر عثمان بن عفان بنفي ابي ذر من المدينة الى الربرة، و لما خرج ابوذر من المدينة خرج العبد معه و كان هناك الى ان توفي ابوذر رضوان الله عليه في سنة اثنتين و ثلاثين.(1) ثم رجع العبد الى المدينة و انضم الى علي بن ابي طالب عليه السلام، ثم بعده الى ابنه الحسن عليه السلام، ثم الى الحسين عليه السلام، و كان في بيت علي بن الحسين عليه السلام زين العابدين الى ان خرج الحسين عليه السلام من المدينة الى العراق، فخرج العبد معه حتى اتى كربلاء.(2)

ثم وقف جون مولی ابي ذر امام الحسين عليه السلام و كان عبداً أسوداً يستأذنه في القتال، فقال له الحسين عليه السلام: يا جون! انت في اذن منی، فأنما تبعتنا طلباً للعافية، فلا تبتل بطريقتنا. فقال جون: يابن رسول الله! انا في الرخاء الحس قضاكم وفي الشدة أخذ لكم؟! والله ان ريحي لنتن و ان حسبي للثيم، و أنّ لونی لأسود، فتنفس على بالجنة ليطيب ريحي و يشرف حسبي و يبيض لونی، لا- والله لا- أفارقكم حتى يختلط هذا الدم الأسود مع دمائكم. فقاتل حتى قتل «(3)؛

«او برده ای سیاه برای فضل بن عباس بن عبدالمطلب بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را به صد و پنجاه دینار خرید و به ابوذر غفاری بخشید تا خدمتکار او باشد. این برده نزد ابوذر بود تا اینکه عثمان بن عفان ابوذر را از مدینه به ربه تبعید نمود. و چون ابوذر از مدینه خارج شد این برده همراه او بود تا اینکه ابوذر - رضوان خدا بر او باد - در سال سی و دو وفات یافت.

آنگاه جون به مدینه بازگشت و به علی بن ابي طالب عليه السلام ملحق شد، و بعد از او به امام حسن عليه السلام و سپس به امام حسين عليه السلام پیوست. او در خانه علی بن

ص: 149

1- تنقيح المقال، ج 1، ص 238

2- الكامل ابن اثير، ج 3، ص 133.

3- بحار الانوار، ج 45، ص 22.

الحسين زين العابدين عليه السلام بود تا اینکه حسين عليه السلام از مدینه به طرف عراق حرکت کرد، و این برده همراه او بود تا به کربلا رسید. چون مولی ابی ذر در مقابل امام حسين عليه السلام ایستاد در حالی که برده ای سیاه بود و از حضرت اجازه خواست تا جنگ کند. حسين عليه السلام به او فرمود: ای جون! تو از ناحیه من اجازه داری که بروی؛ زیرا تو به جهت عافیت به دنبال ما آمدی و به پیروی از راه ما خودت را به زحمت نینداز. جون گفت: ای فرزند رسول خدا! من در ایام گشایش شما کاسه های شما را می لیسیدم و حال که در مصیبت گرفتار شدید شما را خوار کنم؟ به خدا سوگند! همانا بویم بد و حسیم پست و رنگم سیاه است، پس با بهشت به من لطف کن تا بویم خوش، و حسیم شریف و رنگم سفید شود. نه به خدا سوگند! هرگز از شما جدا نمی شوم تا این خون سیاه با خون های شما مخلوط گردد. او جنگید تا به شهادت رسید».

5- درباره سبیب بن عبدالله نهشلی از شهدای کربلا آمده است:

«كان تابعياً من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام او حضر معه في حروبه الثلاثة وبعده انضم مع الحسن بن علي عليه السلام، ثم مع الحسين عليه السلام، و كان من خواص اصحابه. فلما خرج الحسين عليه السلام من المدينة الى مكة خرج معه و كان مصاحباً له الى ان ورد الحسين عليه السلام الى كربلاء، فلما كان تقدّم الى القتال، فقتل في الحملة الأولى مع من قتل قبل الظهر. وفي رواية: قتل مبارزة و الله اعلم»⁽¹⁾؛

«او از تابعین و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می آمد که در هر سه جنگهای حضرت با او بود، و بعد از او به امام حسن علیه السلام و سپس به امام حسین علیه السلام ملحق شد و از خواص اصحاب او به حساب می آمد. و چون حسین علیه السلام از مدینه به طرف مکه حرکت نمود همراه او از مدینه خارج شد و همراه او بود تا آنکه حسین علیه السلام وارد کربلا شد. روز عاشورا برای جنگ پیشتاز شد و در حمله اول همراه کسانی که قبل از ظهر به شهادت رسیدند

ص: 150

به شهادت رسید. و بنابر نقلی دیگر با مبارزه به شهادت رسید، و خدا دانایتر است».

عسقلانی درباره شیب بن عبدالله از شهدای کربلا می گوید:

«... كان صحابياً أدرك صحبة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وشهد مع علي بن أبي طالب عليه السلام مشاهده كلها وعداده في الكوفيين»⁽¹⁾؛

«... او مردی صحابی بود که معاشرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده و در تمام جنگهای علی بن ابی طالب علیه السلام شرکت نموده و از جمله کوفیان به حساب می آمد».

ابن شهر آشوب می نویسد:

«وقتل شبيب بن عبد الله في الحملة الأولى التي قتل فيها جملة من اصحاب الحسين عليه السلام، وذلك قبل الظهر في اليوم العاشر»⁽²⁾؛

«و شیب بن عبدالله در حمله اول که در آن تعدادی از اصحاب حسین علیه السلام به شهادت رسیدند کشته شد، و آن در روز عاشورا قبل از ظهر بود».

6- درباره هفهاف بن مهند راسبی بصری از شهدای کربلا آمده است:

«كان الهفهاف هذا فارساً، شجاعاً، بصرياً من الشيعة، و من المخلصين في الولاء، له ذكر في المغازي والحروب، و كان من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام وحضر معه مشاهده كلها... و كان ملازماً لعلی عليه السلام الى ان قتل، فانضم بعده الى ابنه الحسن عليه السلام، ثم الى الحسين عليه السلام. فلما سمع بخروج الحسين عليه السلام من مكة الى العراق خرج من البصرة حتى انتهى الى العسكر بعد صلاة العصر، فدخل على عسكر عمر بن سعد، فسأل القوم ما الخبر؟ اين الحسين بن علي؟ فقالوا له: من انت؟ فقال انا

ص: 151

1- الاصابة، ج 3، ص 305.

2- المناقب، ج 4، ص 85.

الهفهاف الراسبي البصري، جئت لنصرة الحسين عليه السلام حين سمعت خروجه من مكة الى العراق. فقالوا له: وقد قتلنا الحسين عليه السلام واصحابه وانصاره و كل من لحق وانضم اليه و لم يبق غير النساء والأطفال و ابنه العليل على بن الحسين عليه السلام، اما ترى هجوم القوم على المخيم و سلبهم بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

فلما سمع الهفهاف بقتل الحسين عليه السلام و هجوم القوم انتضى سيفه و هو يرتجز و يقول:

يا ايها الجند المجند*** و انا الهفهاف بن المهند

احمى عيالات محمّد

ثم شدّ فيهم كليث العرين يضربهم بسيفه، فلم يزل يقتل كل من دنى منه عيون الرجال حتى قتل من القوم جماعة كثيرة سوى من جرح، وقد كانت الرجال لتشدّ عليه، فيشدّ عليها بسيفه، فتكشف عنه انكشاف المعزى اذا شدّ فيها الذنب، و هو في ذلك يرتجز بالشعر المتقدم، وقد اتخن بالجراح. فصاح عمر بن سعد بقومه: الويل لكم، احملوا عليه من كل جانب.

فتداعوا عليه، فاقبل خمسة عشر نفراً، فاحتوشوه حتى قتلوه في حومة الحرب بعد ما عقروا فرسه»(1)؛

«هفهاف مردی اسب سوار، شجاع، از شیعیان بصره و از مردان مخلص در ولای اهل بیت علیهم السلام بود، و از او یادی در غزوه ها و جنگها به میان آمده است، و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود تا وقتی که حضرت به شهادت رسید. سپس به فرزندش امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام ملحق شد. و چون از خروج امام حسین علیه السلام از مکه به عراق آگاهی پیدا کرد از بصره خارج شد و بعد از نماز عصر عاشوراء خود را به لشکر ملحق نمود و در جمله لشکر

ص: 152

عمر بن سعد قرار گرفت. از مردم پرسید: چه خبر است؟ حسین بن علی کجاست؟ به او گفتند: تو کیستی؟ گفت: من هفهاف راسبی بصری هستم، و از زمانی که خبر خارج شدن حسین علیه السلام را از مکه به عراق شنیدم به جهت یاری او آمده ام. به او گفتند: ما حسین علیه السلام و اصحاب و یاران و هرکه را به او ملحق شده و به او پیوسته بود کشتیم، و غیر از زنان و اطفال و فرزندان مریضش علی بن الحسین علیه السلام کسی باقی نمانده است. آیا مشاهده نمی کنی چگونه این مردم به خیمه های او هجوم برده و اموال دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به غارت می برند؟! چون هفهاف خبر کشته شدن حسین علیه السلام و هجوم لشکر دشمن را شنید شمشیر خود را کشید و شروع به رجز خوانی کرد و می گفت:

ای لشکر آماده! من هفهاف بن مهندام که به جهت حمایت از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمده ام.

آنگاه همچون شیر غرّان به آنان حمله کرد و با شمشیر بر آنان می کوبید و هرکه از سرکردگان به او نزدیک می شد او را به قتل می رسانید، تا از آن لشکر جماعت بسیاری را کشت غیر از افرادی را که مجروح ساخت. لشکریان بر او حمله ور شده و او نیز با شمشیرش حمله می کرد و همانند گرگی که به گله گوسفندان حمله می کند و آنان را متفرق می سازد و بر آنان می تاخت و در آن حال همان شعر بالا را به زبان می آورد در حالی که سرتاپایش را خون فراگرفته بود. عمر بن سعد بر سر قومش فریاد برآورد: وای بر شما! از هر طرف بر او حمله کنید. افراد به کمک هم آمده و پانزده نفر از آنان بر او حمله ور شده و او را در برگرفته بعد از آنکه اسبش را پی کردند او را در وسط میدان جنگ به شهادت رساندند».

7- نقل شده:

«انّ حبیباً نزل الکوفة وصحب علیاً علیه السلام فی حروبه کلّها، و کان من خاصته و حملة علومه» (1)؛

ص: 153

«حبيب وارد كوفه شد و در تمام جنگهای حضرت علي عليه السلام همراه او بود و از خواص اصحاب او و از حاملان علم او به حساب می آمد».

9 - انس با قرآن و حديث

اشاره

يکي از عوامل موفقيت و سعادت و خوشبختي، انس با خوبي ها است که از جمله آنها، انس با قرآن، کلام خدا و حديث و تحمل و تأمل و تدبّر در آنها می باشد.

قرآن از دیدگاه قرآن

آيات ريادی در مورد قرآن و تدبّر در آن و قرائت آن رسیده است:

خداوند متعال می فرماید:

«وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (1)

«ما قرآن را برای تذکر آسان ساختيم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟!».

و می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجْرَةً لَّنْ تَبُورَ» (2)

«کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم پنهان و آشکار اتفاق می کنند، تجارتي (پرسود) و بی زیان و خالی از کساد را امید دارند».

و می فرماید:

«كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (3)

ص: 154

1- قمر / 17 .

2- فاطر / 29

3- ص / 29 .

و می فرماید:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ» (1)؛

«آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آن‌ها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آن‌ها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد؛ و بسیاری از آن‌ها گنهکارند!».

و می فرماید:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (2)؛

«هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید!».

قرآن از دیدگاه روایات

1 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«إذا التبست عليكم الأمور كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن؛ فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق، من جعله أمامه قاده إلى الجنة، و من جعله خلفه ساقه إلى النار» (3)؛

«هرگاه کارها همچون پاره‌های شب تاریک بر شما تاریک و شبهه‌ناک شد به قرآن روی آورید؛ زیرا قرآن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است و شاکی

ص: 155

1- حدید / 16

2- اعراف / 204

3- نوادر راوندی، ص 21-22

و خصمی است که شکایتش قبول می شود. هر که قرآن را فرا روی خود قرار دهد او را به سوی بهشت کشاند و هر که آن را پشت سر خویش نهد به سوی دوزخش براند».

2- به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض شد:

«امتك ستفتن، فسئل؛ ما المخرج من ذلك؟ كتاب الله العزيز، الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد. من ابتغى العلم في غيره اضله الله» (1)؛

«وقتی (از سوی خداوند) به او گفته شد: به زودی امت تو گرفتار فتنه خواهد شد، پرسیدند: راه خلاص از آن چیست؟ کتاب گرامی خدا، همان که باطل نه از پیش رو و نه از پشت سر به او راه نیابد، چیزی که از سوی حکیمی ستوده نازل شده است. هر که علم را در جز قرآن بجوید خداوند گمراهش کند».

3- از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لو مات من بين المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان يكون القرآن معي» (2)؛

«اگر همه مردم از شرق تا غرب عالم بمیرند، همین که قرآن با من است هرگز احساس وحشت و تنهایی نکنم».

4- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«انّ فيه شفاء من اكبر الداء، و هو الكفر والنفاق و الغی و الضلال» (3)؛

«در قرآن درمان بزرگترین دردها است: درد کفر و نفاق و تباهی و گمراهی».

ص: 156

1- تفسیر، عیاشی، ج 1، ص 6، ح 11.

2- کافی، ج 2، ص 602، ح 13.

3- نهج البلاغه، خطبه 176

1 - ابو مخنف به سندش درباره مقتل بریر بن خضیر همدانی می گوید:

«ثم حمل عليه رضى بن منقذ بن النعمان العبدى اخو مرة بن منقذ النعمان العبدى، فاعتنق بريراً فاعتركا ساعة. ثم ان بريراً صرعه وقعد على صدره، فجعل رضى بن منقذ يصيح بأصحابه: اين اهل المصاع و الدفاع؟ قال: فذهب كعب بن جابر بن عمرو الأزدي ليحمل عليه، فقلت له: ان هذا برير بن خضير القارى الذي كان يقرئنا القرآن في المسجد؟! فلم يلتفت و حمل عليه بالرمح حتى وضعه في ظهره. فلما وجد برير مس الرمح بك على رضى بن منقذ فعض انفه حتى قطعه و أنفذ الطعنة كعب بن جابر حتى القاه عنه و قد غيب السنان في ظهره، ثم اقبل عليه يضربه بسيفه حتى قتله. قال عفيف بن زهير: فكأني انظر الى رضى بن منقذ العبدى الصريع قام ينفذ التراب عنه و يده على انفه و يقول: انعمت على يا اخا الأزد نعمة لن انسها ابداً، فلما رجع كعب بن جابر الى الكوفة قالت له امرأته او اخته النوار بنت جابر: اعنت على ابن فاطمة وقتلت سيد القراء؟! لقد اتيت عظيماً من الأمر، والله لا اكملك رأسي أبداً...»⁽¹⁾؛

«آنگاه رضى بن منقذ بن نعمان عبدى برادر مرة بن منقذ بن نعمان عبدى بر برير حمله کرد و با او درگیر شد و لحظه ای با هم مبارزه کردند تا اینکه برير او را بر زمین زد و بر روی سينه او نشست. رضى بن منقذ اصحابش را صدا زد: ای اهل کمک و دفاع؟

كعب بن جابر بن عمر و ازدی رفت كه بر او حمله ور شود. راوی می گوید: به او گفتم: اين شخص برير بن خضير قارى قرآن است كه براى ما در مسجد قرآن

ص: 157

تلاوت می نمود؟ ولی او التفاتی نکرد و با نیزه بر بریر حمله کرد و آن را در کمر وی فرو برد. چون بریر فرو رفتن نیزه را در کمرش احساس نمود روی رضی بن منقذ افتاد و بینی او را گاز گرفت و آن را قطع کرد ولی کعب بن جابر نیزه را بر او بیشتر فرو برد تا او را انداخت در حالی که نیزه در کمرش پنهان شده بود. آنگاه با شمشیر بر او حمله ور شد و او را به قتل رسانید.

عفیف بن زهیر می گوید: گویا رضی بن منقذ عبدی را می بینم که بر زمین افتاده بود و برخاست تا خاک را از خود بتکاند در حالی که دستش را بر روی دماغ خود گذاشته بود و می گفت: بر من منت گذاردی ای برادر ازدی به نعمتی که هرگز آن را فراموش نمی کنم.

چون کعب بن جابر به کوفه بازگشت همسر یا خواهرش نوار دختر جابر به او گفت: بر ضد فرزند فاطمه اقدام کردی و سید قاریان را به قتل رساندی؟! کار بسیار بدی انجام دادی، به خدا سوگند! که از الآن هرگز با تو سخن نمی گویم...».

2- دربارهٔ اسلم ترکی مولی الحسین علیه السلام آمده است:

«فلما كان اليوم العاشر و شب استأذن غلام ترکی كان للحسين عليه السلام و كان قارئاً للقرآن؛ فأذن له، فجعل يقاتل و هو يرتجز...»

فقاتل حتى قتل من القوم جماعة كثيرة، ثم سقط صريعاً، فمشى اليه الحسين عليه السلام فرآه و به رمق يؤمى الى الحسين عليه السلام فاعتقه الحسين عليه السلام فبكى و وضع خده على خده، ففتح عينيه فتبسم و قال: من مثلى و ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم واضع خده على خدى، ثم فاضت نفسه. رضوان الله عليه»⁽¹⁾؛

«چون روز عاشورا شد و جنگ در گرفت غلامی ترکی که برای حسین علیه السلام بود از حضرت اجازه میدان گرفت. حضرت به او که قاری قرآن بود اذن میدان داد. او جنگ می کرد و رجز می خواند... او جنگید تا جماعت بسیاری را کشت، آنگاه بر زمین افتاد. امام حسین علیه السلام بر بالینش آمد و مشاهده کرد که رمقی در

ص: 158

1- تنقيح المقال، ج 1، ص 125.

بدن دارد و به حضرت اشاره می کند. امام او را در آغوش گرفت و بوسید و صورتش را بر صورت غلام گذاشت. غلام چشمان خود را باز کرده و با تبسم گفت: کیست مثل من که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورتش را بر صورتم گذارده است؟ این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد. خشنودی خدا بر او باد».

3- درباره عبدالرحمن بن عبد رب انصاری خزر جی از شهیدان کربلا آمده است:

«وكان علي بن ابي طالب عليه السلام هو الذي علم عبدالرحمن بن عبد ربّ الأنصاري القرآن و رباه(1).

جاء مع الحسين عليه السلام فيمن جاء من مكة الى كربلاء، وكان ملازماً له الى يوم العاشر من المحرم، فلما شبّ القتال تقدّم امام الحسين عليه السلام، فقتل في الحملة الأولى مع من قتل»(2)؛

«علی بن ابی طالب علیه السلام کسی بود که به عبدالرحمن بن عبد رب انصاری قرآن تعلیم داده و او را تربیت نمود.

او با امام حسین علیه السلام به همراه دیگران از مکه به کربلا آمد و تا روز عاشورا از محرم همراه با حضرت بود. چون جنگ در گرفت خدمت امام آمد و در حمله اول همراه دیگران به شهادت رسید».

4 - درباره عبدالاعلی بن یزید از یاران امام حسین علیه السلام آمده است:

«كان عبد الأعلى بن يزيد هذا فارساً، شجاعاً، قارئاً، من الشيعة كوفياً، وكان هو و حبيب بن مظاهر الأسدي يأخذان البيعة من اهل الكوفة للحسين بن علي عليه السلام، ثم خرج مع مسلم بن عقيل فيمن خرج، فلما تخاذل الناس عن مسلم قبض عليه كثير بن شهاب، فسلمه الى عبيدالله بن زياد، فحبسه مع من حبس»(3)؛

ص: 159

1- الحدائق الوردية، ص 104.

2- تنقيح المقال، ج 1، ص 145.

3- تنقيح المقال، ج 2، ص 132.

«عبد الأعلى پسر یزید مردی اسب سوار، شجاع، قاری قرآن و از شیعیان کوفه بود. او و حبیب بن مظاهر اسدی از اهالی کوفه برای حسین بن علی علیه السلام بیعت می گرفتند. او همراه مسلم بن عقیل در زمره خروج کنندگان بود. چون مردم از دور مسلم پراکنده شدند. کثیر بن شهاب او را دستگیر کرده و تحویل عبیدالله بن زیاد داد و عبیدالله او را همراه دیگران محبوس کرد».

5- در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ... النَّاصِرِ لِلرَّحْمَنِ، التَّالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ...»⁽¹⁾؛

«درود بر عون بن عبدالله بن جعفر، که در بهشت در حال پرواز است. او که یاری کننده خدای رحمان و تلاوت کننده سوره حمد و قرآن بود...».

6- درباره بریر بن خضیر همدانی از شهیدان کربلا آمده است:

«کان بریر شجاعاً، تابعياً، ناسكاً، قارئاً للقرآن، من شيوخ القراء، و من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام وکان من اشراف اهل الكوفة من الهمدانيين»⁽²⁾؛

«بریر مردی شجاع، تابعی، اهل عبادت، قاری قرآن، از اساتید قاریان و از اصحاب امیرالمؤمنین و از اشراف اهل کوفه از قبیله همدان بود».

7- در زیارت ناحیه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي...»⁽³⁾؛

«درود بر یزید بن حصین همدانی مشرقی که قاری قرآن بود...».

8- درباره کنانه بن عتیق از شهیدان کربلا آمده است:

«کان کنانة بن عتيق بطلاً من ابطال الكوفة وعابداً من عابداها وقارئاً

ص: 160

1- اقبال الاعمال، ج 3، ص 76.

2- ذخیره الدارین، ص 459.

3- اقبال الاعمال، ج 3، ص 77.

من قرائها، جاء الى الحسين عليه السلام في الطف ايام الهدنة و جاهد بين يديه حتى قتل»(1)؛

«کنانه بن عتیق مردی شجاع از شجاعان و عابدی از عابدان و قارئت کننده ای از قراء کوفه بود که در کربلا قبل از برپایی جنگ خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و در مقابل او جهاد کرد تا به شهادت رسید».

9 - مؤرخان درباره نافع بن هلال جملی می نویسند:

«كان نافع سيداً، شريفاً، سرياً، شجاعاً، و كان قارئاً...»(2)؛

«نافع رهبری شریف، شب رو، شجاع و قاری قرآن بود...».

10 - نقل شده که امام حسین علیه السلام در خطبه ای خطاب به لشکر عمر بن سعد در روز عاشورا فرمود:

«...فسحقاً و بعداً لطواغيت الأمة و شذاذ الأحزاب و نبذة الكتاب و نفثة الشيطان و محرّفي الكلام و مطفيء السنن و ملحق العهرة بالنسب، المستهزئين الذين جعلوا القرآن عصين...»(3)؛

«... ای مرگ برگردنکشان امت و ناهم رنگان احزاب و طرد کنندگان قرآن، و تف های شیطان، و تحریف کنندگان گفتار و خاموش کنندگان سنت ها و پیوند کنندگان زنا به نسب و استهزاء کنندگانی که قرآن را پاره پاره کردند...».

جایگاه حدیث از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(4)؛

ص: 161

1- ابصار العين ص 199.

2- ابصار العين، ص 147.

3- تحف العقول ص 274-275.

4- حشر / 7.

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید».

و نیز می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»⁽¹⁾؛

«و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند!».

و می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»⁽²⁾؛

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

از آنجا که به مؤمنین دستور داده شده که سنت پیامبر علیه السلام را اخذ کرده و از بیانات او در ذیل آیات در قالب «سنت» استفاده کنند و نیز اهل بیت او معصوم در گفتار و رفتار معرفی شده اند، پی می بریم که قرآن بر «حدیث» که مظهر تجلی سنت نبوی و اهل بیت است تأکید فراوان دارد.

جایگاه حدیث از دیدگاه حدیث

1 - از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ»⁽³⁾؛

«همانا حدیث و سخن ما دلها را زنده می کند».

ص: 162

1- نحل / 44.

2- احزاب / 33

3- بحار الانوار، ج 2، ص 144، ح 5.

«لَحْدِيثٌ وَاحِدٌ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»⁽¹⁾؛

«اگر یک حدیث از فردی راستگو فراگیری برای تو بهتر از تمام دنیا است»

3- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ مِنَّا عَلَى قَدْرِ رَوَايَاتِهِمْ عَنَّا»⁽²⁾؛

«جایگاه و منزلت مردم نزد ما را از اندازه روایاتی که از ما نقل می کنند بشناسید».

انس با حدیث در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - مورخان درباره نافع بن هلال جملی می نویسند:

«كان نافع سيّداً، شريفاً، سرياً، شجاعاً، و كان قارئاً، كاتباً من حملة الحديث، و من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام و حضر معه في حروبه الثلاثة في العراق، و خرج الى الحسين عليه السلام حين اتى، فلقية في الطريق بعد وصول الحسين عليه السلام الى عذيب الهجانات...»⁽³⁾؛

«نافع، آقا، شریف، شب رو و شجاع بود. او قاری قرآن و از جمله متحملین حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می آمد که همراه با او در هر سه جنگهایش در عراق حاضر شد و به قصد ملحق شدن به حسین علیه السلام خارج گشت و در راه بعد از آن که حسین علیه السلام به «عذیب الهجانات» رسید او را ملاقات نمود...».

2 - درباره شوذب مولی شاکر از شهدای کربلا آمده است:

«كان شوذب من رجال الشيعة و وجوها و من الفرسان المعدودين،

ص: 163

1- امالی مفید، ص 42، ح 10.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 150، ح 24.

3- ابصار العین، ص 147.

و كان حافظاً للحديث، حاملاً له عن أمير المؤمنين عليه السلام»⁽¹⁾؛

«شودب از رجال شیعه و صاحب نام بود و از جمله معدود افراد جنگجو به حساب می آمد او حافظ حدیث و در برگیرنده آن از امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب می آمد».

3- طبری می نویسد:

«اجتمع ناس من الشيعة بالبصرة في منزل امرأة من عبد قيس يقال لها مارية ابنة سعد او منقذ و كانت تشيع، كان دارها مألفاً للشيعة يجتمعون فيه و يتحدثون، وقد بلغ ابن زياد اقبال الحسين عليه السلام و مكاتبة اهل العراق له، فكتب الى عامله بالبصرة وامره ان يضع المناظرة و يأخذ بالطريق. فاجمع يزيد بن ثبيط الى الحسين عليه السلام و كان له بنون عشرة، فدعاهم الى الخروج معه...»⁽²⁾؛

«گروهی از شیعیان در بصره در منزل زنی از قبیله (عبد قیس) به نام (ماریه دختر سعد یا منقذ) که شیعه بود جمع شدند. او خانه اش مرکز انس شیعیان بود که در آن جمع می شده و حدیث می گفتند: به ابن زیاد خبر رسید که حسین علیه السلام به طرف کوفه حرکت کرده و اهل عراق به او نامه نوشته اند، لذا به نماینده خود در بصره نامه نوشت و به او دستور داد تا جاسوس گذاشته و راه را ببندد. یزید بن ثبیط از- شهیدان کربلا - قصد حرکت به سوی حسین علیه السلام نمود و او ده فرزند داشت و همه را به خروج همراهش دعوت کرد...».

10 - ایمان و خداشناسی

اشاره

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی ایمان و خداشناسی است؛ زیرا این دو عامل از جمله عواملی است که می تواند انسان را از ضلالت و گمراهی حفظ کرده و بر سر دو راهی ها راه صحیح را بر انسان روشن سازد.

ص: 164

1- ابصار العین، ص 129.

2- تاریخ طبری، ج 5، ص 353.

خداوند متعال می فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (1)؛

«عربهای بادیه نشین گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!».

و نیز می فرماید:

«وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا» (2)؛

«و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزونتر می گردد».

و می فرماید:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (3)؛

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دلهاشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزونتر می گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند آن ها که نماز را برپا می دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند. (آری،) مؤمنان حقیقی آن ها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آن ها، آمرزش و روزی بی نقص و عیب است.

ص: 165

1- حجرات / 14

2- انفال / 2

3- انفال / 2 - 4

1 - از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«ليس الايمان بالتحلى ولا بالتمتى، ولكن الايمان ما خلص في القلب و صدقه الأعمال» (2)؛

«ایمان به ادعا و آرزو نیست، بلکه ایمان آن است که در دل خالص باشد و عمل آن را تصدیق و تأیید کند.»

2 - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الايمان صَبْرٌ فِي الْبَلَاءِ، وَ شُكْرٌ فِي الرَّخَاءِ» (3)؛

«ایمان، صبوری در سختی و گرفتاری، و شکرگزاری در آسایش و نعمت است.»

3- و نیز نقل شده که فرمود:

«الايمان عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ التَّقْوِيَةُ إِلَى اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ» (4)؛

«ایمان بر چهار رکن استوار است: توکل بر خدا، وا گذاشتن کارها به خدا، گردن نهادن به فرمان خدا و راضی شدن به قضای الهی.»

4 - از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«علامات المؤمن خمس: الورع في الخلوة، و الصدقة في القلة، و الصبر عند المصيبة، و الحلم عند الغضب، و الصدق عند الخوف» (5)؛

«مؤمن پنج نشانه دارد: پاکدامنی در خلوت و تنهایی، صدقه دادن در

ص: 166

-1

2- بحار الانوار، ج 69، ص 72، ح 26.

3- غرر الحکم، رقم 1350.

4- بحار الانوار، ج 78، ص 63، ح 154.

5- بحار الانوار، ج 67، ص 293، ح 15.

تنگدستی، شکیبایی در برابر مصیبت، بردباری در هنگام خشم و راستگویی با وجود بیم و ترس».

5- از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«أَيُّ شَيْءٍ يُعَلِّمُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ أَوْ سَخَطٍ»⁽¹⁾؛

«مؤمن بودن شخص به چه چیز شناخته می شود؟ فرمود: به تسلیم در برابر خدا و خشنود شدن به هر آنچه از غم و شادی که به او می رسد».

6- از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«فُضِّلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ»⁽²⁾؛

«بهترین مؤمنان آن کسی است که از جان و خانواده و دارایی خود (در راه خداوند) بیشتر مایه بگذارد».

خداشناسی از دیدگاه روایات

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا، وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ يَطُؤُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَلَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدَ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٍ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ»⁽³⁾؛

ص: 167

1- همان، ج 72، ص 336، ح 24.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 18، ص 41.

3- کافی، 8، ص 247، 347.

«اگر مردم می دانستند که شناخت خدای عزّ وجلّ چه ارزشی دارد به زرق و برق زندگی دنیا و نعمت های آن که خداوند دشمنان را از آنها بهره مند ساخته است، چشم نمی دوختند و دنیای آنان در نظرشان کمتر از خاک زیر پاهایشان بود و از معرفت خدا متنعم می شدند و چونان کسانی از آن لذت می بردند که همواره در باغهای بهشت با اولیا و دوستان خدا باشد. شناخت خدا مونس هر تنهایی و یار هر بی کسی و روشنایی هر تاریکی و نیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری است».

تجلی ایمان و خدانشناسی در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - درباره حنظله بن اسعد شبامی از شهدای کربلا آمده است: او بعد از نصیحت لشکر عمر بن سعد به حضرت علیه السلام عرض کرد:

«...أفلا-نروح الى ربنا ونلحق بإخواننا الصالحين؟! فقال له الحسين عليه السلام: (رُحْ إِلَيَّ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى). فقال حنظلة: السلام عليك يا ابا عبد الله، صلى الله عليك وعلى اهل بيتك، وعرف بيننا وبينك في جنته. فقال الحسين عليه السلام: (آمين آمين). ثم تقدم الى القوم مصلاً سيفه يضرب فيهم قدماً حتى تعطفوا عليه فقتلوه في حومة الحرب»⁽¹⁾؛

«...آیا اجازه می دهی که به ملاقات خدا رفته و به برادران صالح خود ملحق گردیم؟! امام حسین علیه السلام به او فرمود: (به سوی آنچه که خیر دنیا و آنچه در آن است و سلطنتی که نابود نخواهد شد حرکت کن). حنظله گفت: درود بر تو ای ابا عبد الله! و رحمت خدا بر تو و بر اهل بیت باد. و خداوند بین ما و بین شما در بهشتش آشنا گرداند. امام حسین علیه السلام فرمود: (آمین، آمین). آنگاه به سوی لشکر روانه شد و در میان آنها شمشیر می کشید تا آنکه از هر طرف بر او حمله کرده و او را احاطه نموده و در میدان جنگ به شهادت رساندند».

ص: 168

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 443، ابصار العین، ص 131.

«فلم یزل یرمیهم حتی فنیت سهامه، ثم ضرب یده الی قائم سیفه فاستله و جعل یرتجز و یقول:

انا الغلام الجملي***انا علی دین علی

فقتل اثنی عشر رجلاً ما بین راکب و راجل من اصحاب عمر بن سعد سوی من جرح حتی کسرت عضده واخذ اسیراً، فامسکه شمر بن ذی الجوشن و معه اصحابه یسوقونه نافعاً حتی اتی به عمر بن سعد . فقال له عمر: ویحک ما حملک علی ما صنعت بنفسک؟ قال: انّ ربّی یعلم ما اردت ...»(1)

«...پیایی آنان را تیر باران می کرد تا آنکه تیرهایش تمام شد، آنگاه دست خود را به طرف شمشیر برد و آن را از غلاف بیرون کشید و شروع به رجز خوانی کرد و می فرمود: من مرد جملی هستم، من بر دین علی می باشم.

او دوازده نفر سواره و پیاده از اصحاب عمر بن سعد را به قتل رسانید غیر از کسانی را که مجروح ساخت تا اینکه بازویش شکست و اسیر شد. شمر بن ذی الجوشن او را گرفت و همراه اصحابش او را حرکت داده به نزد عمر بن سعد آوردند. عمر به او گفت: وای بر تو! چه چیز باعث شد که دست به چنین کاری بزنی؟ او گفت: پروردگارم می داند من چه قصدی داشتم...».

3- از امام سجاده علیه السلام نقل شده که فرمود:

«لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّظَرِ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ، فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ؛ لَا نَهْمُ كُلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ وَازْتَعَدَّتْ فَرَائِضُهُمْ وَوَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ. وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَوَاصِّهِ تَشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدِي جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا

ص: 169

«چون امر حسین علیه السلام شدید شد همراهان حضرت به او نظاره کردند و همگی او را به خلاف خود می دیدند؛ زیرا آنان هر چه جنگ شدیدتر می شد رنگشان تغییر کرده و بندبندشان می لرزید و قلب هایشان می ترسید، ولی حسین علیه السلام برخی از خواص او که همراهش بودند رنگ هایشان برافروخته تر می شد و اعضاء و جوارحشان آرام و اطمینان پیدا می کرد. برخی به بعض دیگر می گفتند: نظاره کنید که چگونه از مرگ هراس ندارد....».

4 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذُ الْبَصِيرَةِ، صُلِبَ الْإِيمَانُ، جَاهَدَ مَعَ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيداً»(2)؛

«عموی ما عباس فرزند علی علیه السلام بصیرتی نافذ داشت و دارای ایمانی محکم بود. همراه برادرش حسین علیه السلام جهاد کرد و به بالای نیک مبتلا شد و شهید از دنیا رفت».

5 - ابو مخنف به سندش از حمید بن مسلم نقل می کند:

«جاء حنظلة بن اسعد الشبامي الى الحسين بعد نزوله كربلاء، و كان الحسين عليه السلام يرسله الى عمر بن سعد بالمكالمة ايام المهادنة. فلما كان يوم العاشر و رأى اصحاب الحسين عليه السلام قد اصابوا كلهم و لم يبق معه غير سويد بن عمرو بن ابي المطاع الخثعمي و بشر بن عمرو الحضرمي، جاء حنظلة فوقف بين يدي الحسين عليه السلام يقيه السهام و الرماح و السيوف بوجهه و نحرة، و يطلب منه الإذن و أخذ ينادي:

«يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي

ص: 170

1- معانی الاخبار، ص 288.

2- عمدة الطالب، ص 356.

أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُؤَلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)

یا قوم! لا تقتلوا حسیناً فیسحتکم الله بعذاب. وقد خاب من افتری.

فقال له الحسین علیه السلام: (يَا بْنَ أَسْعَدٍ! رَحِمَكَ اللَّهُ، أَنْتُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رُدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتُهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابُكَ، فَكَيْفَ بِهِمُ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ)... «(1)؛

«بعد از آنکه امام حسین علیه السلام به کربلا رسید حنظله بن اسعد نزد حضرت آمد، و او کسی بود که امام او را قبل از جنگ به نزد عمر بن سعد به جهت صحبت کردن با او فرستاده بود. چون روز عاشورا شد و اصحاب امام حسین علیه السلام را مشاهده کرد که همگی کشته شدند و غیر از سوید بن عمرو بن ابی المطاع ختعمی و بشر بن عمر و حضر می کس دیگری باقی نمانده است، حنظله آمد در مقابل امام حسین علیه السلام قرار گرفت و با این حال از حضرت در برابر تیرها و نیزه ها و شمشیرها با صورت و گلویش محافظت می کرد، و از حضرت می خواست تا اذن میدانش دهد. او شروع به خواندن این آیات نمود:

«ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم! و از عادتت هم چون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند (از شرک و کفر و طغیان) می ترسم؛ و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد. ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد) بیمناکم! همان روزی که روی می گردانید و فرار می کنید؛ اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند برای شما نیست؛ و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش) گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست!» ای مردم! حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب مبتلا می گرداند، و به طور حتم زیان دیده کسی است که به طور حتم افترا زند.

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

(ای پسر سعد! خداوند تو را رحمت کند، آنان مستحق عذاب شدند هنگامی

ص: 171

که آنچه را از حق که مردم را به آن دعوت کردی بر تورد کردند و بر ضد تو قیام نمودند تا خون تو و اصحابت را مباح گردانند. پس چگونه است حال آنان که الآن برادران صالح تو را به قتل رساندند...».

11 - تفکر

اشاره

راه حیوان یکی است: راه دل، راه شهوت، راه خشم و راه انتقام. راه انسان دو تاست: راه دل و دیگری راه خرد.

بشر در هر گامی که بر می دارد بر سر دو راهی قرار دارد؛ راه دل و راه خرد. او می تواند خواهش دل را پیاده کند و می تواند در راه خرد قدم بردارد و راه دل را پشت سر گذارد. دل آسایش می پسندد، خواهش دل این است و بس، ولی خرد خوشبختی را آرزومند است، سعادت را می خواهد، به آسایش، لذت، انتقام کاری ندارد، سطح فکر وی بالاتر از اینهاست، خرد آینده نگر است.

دل امروز را می بیند و دم را خوش دارد ولی خرد امروز و فردا را می بیند. کسی که راه دل را برگزیند خود را از بشریت تنزل داده و به حیوانیت رسانده است؛ چون حیوان تنها به راه دل می رود. ولی بشری که راه خرد را پیش گیرد خود را از بشریت ترقی داده و به انسانیت رسانیده است؛ چون انسان به راه خرد می رود. کسی که به راه دل برود انسان نیست، حیوانی است دو پا.

بشر همیشه بر سر دو راهی قرار دارد: بازگشت به حیوانیت و ارتجاع، و صعود به انسانیت و ارتقاء؛ گروهی از این راه رفتند و گروهی آن راه را برگزیدند.

تفکر در قرآن

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی تفکر در امور است؛ زیرا اگر انسان به جهت رسیدن به حق و حقیقت فکر کند به طور حتم خداوند متعال او را در این راه یاری خواهد کرد؛ همانگونه که می فرماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (1)؛

«و آن ها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند، قطعاً به راه های خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است».

در آیات بسیاری امر به تفکر شده است؛ از آن جمله می فرماید:

«وَكَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (2)؛

«اینچنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید!».

تفکر در روایات

در روایات نیز به این موضوع اشاره شده است؛

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«التَّفَكُّرُ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ» (3)؛

«اندیشیدن، به نیکی و عمل به آن فرا می خواند».

و نیز نقل شده که فرمود:

«مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ» (4)؛

«هر که بیندیشد بینا شود».

و نیز نقل شده که فرمود:

«الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ» (5)؛

«اندیشه آینه ای صاف است».

ص: 173

1- عنکبوت / 69

2- بقره / 219.

3- کافی، ج 2، ص 55، ح 5.

4- نهج البلاغه، نامه 31.

5- نهج البلاغه حکمت 5.

از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود:

«التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ» (1)؛

«اندیشیدن، مایه زنده دلی صاحب بصیرت است».

و نیز نقل شده که فرمود:

«أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَادَامَةِ التَّفَكُّرِ؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ» (2)؛

«شما را به تقوای الهی و تداوم اندیشه سفارش می کنم؛ زیرا که اندیشیدن پدر و مادر همه خوبی ها است».

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْفِكْرَةُ مِرْآةُ الْحَسَنَاتِ وَكَفَّارَةُ السَّيِّئَاتِ» (3)؛

«اندیشه، آینه خوبیها و پوشاننده بدی ها است».

و نیز نقل شده که فرمود:

«تَفَكُّرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)» (4)؛

«یک ساعت اندیشیدن بهتر از یکسال عبادت است (جز این نیست که خردمندان پند می گیرند)».

تَجَلَّى تَفَكُّرِ در اصحاب امام حسین علیه السلام

در جهاد کربلا از هر دو گروه نمونه هایی وجود دارد؛ گروهی راه شهادت را برگزیدند و زندگی جاودانه را خواستند، و گروهی دیگر راه دل را پیش گرفته و نابود شدند. حسینیان گروه نخستین بودند و یزیدیان در گروه دوم.

ص: 174

1- بحار الانوار، ج 78، ص 115، ح 11.

2- تنبيه الخواطر، ج 1، ص 52.

3- بحار الانوار، ج 71، ص 326، ح 20.

4- زمر / 9، بحار الانوار، ج 71، ص 327، ح 22.

راه شهادت راه آزادی است، قلدری و زورگویی در آن نیست. یاران امام حسین علیه السلام همگی آزاد بودند و حضرت کسی را مجبور نکرد که با وی بیاید. یارانش آزادی کامل داشتند؛ می توانستند در خدمتش بمانند و به شهادت برسند و می توانستند از او جدا شده و سلامت بمانند.

شهید، پیش از شهادت در هر دمی بر سر دوراهی قرار دارد، پس در هر حال با دل در نبرد است، پیش از آنکه با دشمن در نبرد شود. کسی که در نبرد با دل پیروز شد به یقین در نبرد با دشمن پیروز خواهد شد، و آنان که در نبرد با دشمن شکست می خورند پیش از آن در نبرد با دل شکست خورده اند.

1 - طبری نقل می کند: چون حر بن یزید ریاحی راه را بر امام حسین علیه السلام گرفت حضرت به او فرمود:

«فَمَا تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ أَنْ أَنْطَلِقَ بِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَاللَّهِ لَا اتَّبَعَكَ. فَقَالَ لَهُ الْحَرُّ: إِذَا وَاللَّهِ لَا أَدْعُكَ. فترَادَ الْقَوْلَ مَرَّاتٍ. وَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا قَالَ لَهُ الْحَرُّ: إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ بِقِتَالِكَ وَأَنْتَا أَمَرْتُ أَنْ لَا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدَمَكَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا أُبَيْتُ فَخُذْ طَرِيقًا لَا تَدْخُلُ الْكُوفَةَ وَلَا تُرْذِكِ إِلَى الْمَدِينَةِ لِتَكُونَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ نَصْفًا حَتَّى أَكْتُبَ إِلَيْ ابْنِ زِيَادٍ وَتُكْتُبَ أَنْتَ إِلَيَّ يَزِيدُ أَنْ شِئْتَ أَوْ إِلَيَّ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَأْتِيَ بِأَمْرِ يَرْزُقُنِي فِيهِ الْعَافِيَةَ مِنْ أَنْ ابْتُلِيَ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ...» (1)؛

«چه از من می خواهی؟ گفت: می خواهم تو را به نزد عبیدالله بن زیاد ببرم. حسین علیه السلام به او فرمود: پس من هرگز به دنبال تو نخواهم آمد. حرّ به حضرت گفت: من هم هرگز تو را رها نخواهم کرد. این کلمات سه بار بین حر و حضرت رد و بدل گشت. و چون سخن بین آن دو زیاد شد حرّ به حضرت عرض کرد: من مأمور به جنگ با تو نیستم و تنها دستور دارم که تو را رها نکنم تا تو را به کوفه ببرم. اگر نمی خواهی، راهی را انتخاب کن که نه تو را به کوفه برساند و نه

ص: 175

به مدینه برگردی تا بین من و شما انصاف باشد و من نامه ای به ابن زیاد بنویسم و اگر خواستی تو نامه ای به یزید یا عبیدالله بن زیاد بنویس. امید است که خداوند کاری کند تا مرا در امر تو مبتلا نگرداند...».

2- درباره شیب بن جراد کلایی از شهدای کربلا آمده است:

«كان شبيب بطلاً من ابطال الكوفة و كان من الشيعة و من اصحاب امير المؤمنين عليه السلام، له ذكر في المغازی والحروب خصوصاً يوم صفين، و كان ممن بايع مسلماً، و كان يأخذ البيعة من الناس للحسين عليه السلام، فلما تخاذل الناس عن مسلم خرج فيمن خرج مع عمر بن سعد حتى اتى كربلاء، و كان مع العسكر الى عشية الخميس لتسع مضين من المحرم. فلما اقبل شمر بن ذى الجوشن بكتاب عبید الله بن زياد الى عمر بن سعد فقرأه قال له عمر: مالك، ويلك، لا قرب الله دارك و قبح الله ما قدمت به، والله انى لا ظنك انت ثنيته ان يقبل ما كنت كتبت اليه به. افسدت علينا امراً كنا رجونا ان يصلح، والله لا يستسلم الحسين عليه السلام ابدأ، والله ان نفس ابيه على بن ابي طالب عليه السلام لبين جبينه. فقال له شمر اللعين: ما انت صانع؟ قال: اتولّى ذلك. فلما علم شبيب بن جراد بمقاتلة القوم مع الحسين بن على عليه السلام مال اليه و اتاه ليلة العاشر، و انضم الى العباس بن على عليه السلام و اخوته؛ لانّ ام البنين من عشيرته، و بات تلك الليلة مع الحسين عليه السلام و اصحابه الى ان شبّ القتال، تقدم امام الحسين عليه السلام و قاتل حتى قتل مبارزة. وقيل: بل قتل في الحملة الاولى مع من قتل

من اصحاب الحسين عليه السلام رضوان الله عليه»⁽¹⁾؛

«شبيب جنگجویی از جنگجویان کوفه و از شیعیان و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در غزوات و جنگها خصوصاً صفین از او یاد شده است. او کسی بود که با مسلم بیعت کرده و از مردم برای امام حسین علیه السلام بیعت می گرفت.

ص: 176

چون مردم مسلم را رها کردند همراه کسانی که با عمر بن سعد از کوفه خارج شدند بیرون آمد تا به کربلا رسید و در لشکر او بود تا پنجشنبه نهم از محرم.

چون شمر بن ذی الجوشن نامه ای از عبیدالله بن زیاد برای عمر بن سعد آورد و برای او قرائت نمود عمر به شمر گفت: وای بر تو! تو را چه شده! خداوند خانه ات را نزدیک من نکند و آنچه را که آورده ای قبیح گرداند. به خدا سوگند! من گمان می کردم همراه نامه ات چیزی بیاوری که مورد قبول او باشد. تو کاری را بر ما فاسد کردی که امید داشتم اصلاح گردد، به خدا سوگند! هرگز حسین علیه السلام تسلیم نمی شود و به خدا سوگند! نفس پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام در بین پیشانی اوست.

شمر لعین به عمر بن سعد گفت: چه می خواهی انجام دهی؟ او گفت: متولی این امر خواهم شد.

شیب بن جراد چون دانست که این قوم قصد جنگ با حسین بن علی علیه السلام را دارند به طرف او متمایل شد و شب عاشورا خود را به حضرت رساند و به عباس بن علی و برادرانش علیه السلام ملحق شد؛ چون ام البنین از عشیره او به حساب می آمد.

آن شب را با حسین علیه السلام و اصحابش به صبح رسانید تا جنگ در گرفت. او خدمت امام آمد و جنگید تا با مبارزه به شهادت رسید. و گفته شده که در حمله اول همراه کسانی که از اصحاب حضرت به شهادت رسیدند کشته شد. خشنودی خدا بر او باد».

3- درباره بکر بن حی تمیمی از شهدای کربلا آمده است:

«كان هذا ممن خرج مع عمر بن سعد اللعين الى حرب اللعين الى حرب الحسين عليه السلام حتى اذا قامت الحرب يوم الطف على ساق مال مع الحسين عليه السلام على ابن سعد، فقاتل بين يدي الحسين عليه السلام حتى قتل بعد الحملة الأولى، وقيل: قتل في الحملة الأولى مع من قتل. رضوان الله عليه»⁽¹⁾؛

ص: 177

«او از جمله کسانی بود که همراه عمر بن سعد لعین برای جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمد، و چون در روز عاشورا جنگ برپا شد به امام حسین علیه السلام متمایل شد و در مقابل لشکر عمر بن سعد ایستاد و در برابر حضرت جنگید تا بعد از حمله اول به شهادت رسید. و گفته شده که در حمله اول همراه دیگران به شهادت رسید. خشنودی خدا بر او باد».

4 - در مقاتل آمده است:

«و من المقتولین يوم الطف مع الحسين بن علی علیه السلام سعد بن الحرث و اخوه ابوالحتوف بن الحرث، وکانا من اهل الکوفة و من المحكمة، فخرجنا مع عمر بن سعد الى حرب الحسين علیه السلام. فلما کان اليوم العاشر و قتل من اصحاب الحسين علیه السلام، و لم یبق معه غیر سويد بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمي و بشیر بن عمرو الحضرمي، فجعل الحسين علیه السلام ینادي: الا ناصر فینصرنا، ألا من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم). فسمع النساء و الأطفال نداء الحسين علیه السلام و تصارخن بالعویل و البكاء. فلما سمع سعد بن الحرث و اخوه ابوالحتوف اصوات النساء و الأطفال من آل رسول الله و کان بعد صلاة الظهر و هما فی حومة الحرب فقالا: أنا نقول: لا حکم الا لله ولا طاعة لمن عصاه، و هذا الحسين بن علی بنت نبینا محمد صلی الله علیه و آله، و نحن نرجو شفاعته جده يوم القيمة، فکیف نقاتله و هو بهذا الحال نراه لاناصر له و لامعین، فمالا بسیفیهما بین یدی الحسين علیه السلام علی اعدائه فجعلا یقاتلان قریباً منه حتی قتلا من القوم جماعة کثيرة و جرحا آخرین، ثم قتلا معاً فی مکان واحد»⁽¹⁾؛

«از جمله کشته شدگان در روز عاشورا همراه با حسین بن علی علیه السلام، سعد بن حرث و برادرش ابوالحتوف بن حرث اند. آن دو از اهالی کوفه و از جمله خوارج بودند که همراه عمر بن سعد به جنگ با امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند.

ص: 178

روز عاشورا که شد و غالب اصحاب امام علیه السلام و به شهادت رسیدند و تنها همراه حضرت سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی و بشیر بن عمر و حضر می باقی مانده بود، حضرت ندا داد: (آیا کسی هست تا از حرم رسول خدا محافظت نماید؟! زنان و اطفال صدای حسین علیه السلام را شنیده و فریاد به واویلا سر شروع به گریه کردند. چون سعد بن حرث و برادرش ابوالحتوف صدای زنان و اطفال از آل رسول را بعد از نماز ظهر در میدان جنگ شنیدند، به یکدیگر گفتند: ما می گوییم: حکمی به جز برای خدا نیست و کسی که او را نافرمانی کند حق اطاعت ندارد. و این حسین فرزند دختر پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که ما امید به شفاعت جدّش روز قیامت داریم، حال چگونه با این حالت که مشاهده می کنیم که یارویاوری ندارد با او می جنگیم. لذا با شمشیرهایشان به سوی حسین علیه السلام تمایل پیدا کرده و بر ضد دشمنانش جنگیدند تا از آنان تعدادی را کشته و افرادی را نیز مجروح نمودند و یک جا هر دو به شهادت رسیدند».

5- طبری نقل می کند:

«انّ الحرّ بن یزید لمّا زحف عمر بن سعد بالجيوش قال له: اصلحك الله! أمقاتل انت هذا الرجل؟ فقال: اى والله قتلاً أيسره ان تسقط الرأس و تقطع الأیدی. قال: أفعالک في واحدة من الخصال التي عرض علیکم رضاً؟ فقال عمر بن سعد: أما والله لو كان الأمر الى لفعلت، لكن اميرك عبید الله قد أبى ذلك. فأقبل الحرّ حتى وقف من الناس موقفاً، معه رجل من قومه يقال له قرّة بن قيس الرياحي، فقال: يا قرّة! هل سقيت فرسك اليوم؟ قال: لا. قال: انّما تريد ان تسقيه. قال: فظننت والله انه يريد ان ينتحى فلا يشهد القتال و كره ان اراه حين يصنع ذلك فيخاف ان ارفعه عليه. فقلت له: لم اسقه و انا منطلق فساقيه. قال: فاعتزلتُ ذلك المكان الذي كان فيه. قال: فوالله! لو انه اطلعني على الذي يريد لخرجت معه الى الحسين عليه السلام ...» (1)

ص: 179

«حر بن یزید چون در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفت به او فرمود: خدا تو را اصلاح کند! آیا با این مرد می جنگی؟ گفت: آری به خدا سوگند! جنگی که کمترین آن بریده شده سرها و دستهاست. حر گفت: آیا به یکی از آن خصوصیات که بر شما عرضه کرد رضایت نمی دهی؟ عمر بن سعد گفت: بدان به خدا سوگند! که اگر امر به دست من بود این کار را می کردم ولی امیر تو عبیدالله آن را نمی پذیرد. حر آمد و از مردم کناره گرفت و با مردی به نام قرة بن قیس ریاحی که همراه او بود به کناری ایستاد و به او گفت: ای قره! آیا امروز به اسبت آب داده ای؟ گفت: خیر. حر گفت: نمی خواهی به اسبت آب دهی؟ او گفت: به خدا سوگند! من گمان کردم که می خواهد از جنگ کناره بگیرد و شاهد جنگ نباشد و لذا نمی خواهد من او را این گونه بینم. به او گفتم: اسبم را آب نداده ام و می روم تا او را آب دهم، لذا از نزد او جدا شدم. به خدا سوگند! اگر مرا بر آنچه قصد کرده بود مطلع می ساخت همراه او به سوی حسین علیه السلام می رفتم...».

محمد بن نما نقل می کند:

«انّ الحرّ لما أخرج به ابن زياد الى الحسين بن علي عليه السلام و خرج من القصر نودي من خلفه: أبشر يا حرّ في الجنة. قال: فالتفت فلم ير احداً، فقال في نفسه: والله ما هذه بشارة و انا اسير الى حرب الحسين عليه السلام و ما كان يحدث نفسه بالجنة...» (1)؛

«چون ابن زیاد حرّ را به سوی حسین بن علی علیه السلام فرستاد و از قصر او خارج شد، از پشت سر شنید که شخصی او را چنین ندا می کند: بشارت باد تو را به بهشت ای حرّ. او می گوید: به پشت سر خود نگاه کردم و کسی را ندیدم. و با خود گفتم: به خدا سوگند! این بشارت نیست در حالی که من برای جنگ با حسین علیه السلام می روم و خودم را به بهشت خبر نمی دهم...».

ص: 180

یکی از موانع رسیدن به سعادت و کمال مطلق هوای نفس است که مبارزه صحیح و شرعی و معقول با آن می تواند انسان را در رسیدن به هدف عالی خلقت کمک کند. از این مبارزه در روایات به «جهاد اکبر» تعبیر شده است.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ سَرِيَّةً، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ» (1)؛

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سپاهی را به جنگ اعزام کرد. وقتی برگشتند فرمود: خوشامد می گویم به مردمانی که جهاد اصغر را گذاردند ولی جهاد اکبر همچنان بر عهده آنان باقی مانده است. عرض شد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس. امام علیه السلام: فرمود: برترین جهاد جهادی است که انسان با نفس نهفته در میان دو پهلوی خود کند».

از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود:

«جَاهِدْ نَفْسَكَ لِتَرُدَّهَا عَنْ هَوَاهَا، فَإِنَّهُ وَاجِبٌ عَلَيْكَ كَجِهَادِ عَدُوِّكَ» (2).

«برای بازداشتن نفس خود از خواهشهایش با آن مبارزه کن که مبارزه با نفس همچون مبارزه با دشمن است بر تو واجب است».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«بِالْمُجَاهَدَةِ يَغْلِبُ سُوءَ الْعَادَةِ» (3)،

«با مجاهدت می توان بر عادت های بد چیره شد».

ص: 181

1- معانی الأخبار، ص 160، ح 1.

2- تحف العقول، ص 399.

3- تنبيه الخواطر، ج 2، ص 119.

طبری درباره حرب بن یزید ریاحی نقل می کند: «... فاخذ یدنوا من الحسین لها قليلاً قليلاً، فقال له رجل من قومه يقال له المهاجر بن اوس: ما تريد يا بن يزید؟ اترید ان تحمل؟ فسكت و اخذه مثل العرواء . فقال له: يا بن يزید! ان أمرک لمريب؟! واللہ ما رأيت منك في موقف قط مثل شيء أراه الآن، ولو قيل لي من اشجع اهل الكوفة رجلاً؟ ما عدوتك، فما هذا الذي أرى منك؟ قال: اتى واللہ أخير نفسي بين الجنة والنار، فواللہ لا اختار على الجنة شيئاً ولو قطعت و حرقت. ثم ضرب فرسه فلحق بالحسين عليه السلام. فلما دنى منهم قلب ترسه فقالوا: مستأمن حتى اذا عرفوه، سلّم على الحسين عليه السلام وقال: جعلني الله فداك يا بن رسول الله! انا صاحبك الذي حبستك عن الرجوع و سايرتك في الطريق... و اتى قد جئتک تائباً ممّا كان منى الى ربّي و مواسياً لك بنفسي حتى اموت بين يديك، افترى ذلك لي توبة؟ قال عليه السلام: نعم، يتوب الله عليك و يغفر لك...»⁽¹⁾، «.. او کم کم به حسين عليه السلام نزدیک می شد. یکی از افراد قومش به نام مهاجر بن اوس به او گفت: ای پسر یزید! چه قصدی داری؟ آیا می خواهی حمله کنی؟ او ساکت شد و بر بدنش لرزشی افتاد. او گفت: ای پسر یزید! کار تو مشکوک است من تاکنون چنین وضعیتی را از تو ندیده ام، و اگر کسی به من می گفت: چه کسی شجاع ترین مرد کوفه است از تو تجاوز نمی کردم، این چه حالتی است که در تو مشاهده می کنم. حرّ گفت: همانا به خدا سوگند! خودم را بین بهشت و دوزخ مخیر می بینم و به خدا سوگند که بهشت را بر هیچ چیزی مقدم نمی دارم گرچه قطعه قطعه و سوزانده شوم. آنگاه اسب خود را حرکت داد و به حسین علیه السلام ملحق شد. چون به نزد اصحاب امام حسین علیه السلام آمد سپر خود را وارونه کرد. آنان گفتند: کسی آمده و درخواست امان دارد، تا آنکه او را شناختند، او آمد و بر حسین علیه السلام سلام نمود و گفت: خداوند مرا فدایت گرداند ای فرزند رسول خدا! من کسی بودم که همراه تو شدم و از بازگشت به مدینه تو را

ص: 182

جلوگیری کردم و در راه همراه تو بودم... ولی آمده ام و از کرده خود نزد خدا پشیمانم و می خواهم برای توفداکاری کنم تا در برابر تو بمیرم، آیا توبه ام پذیرفته است؟! حضرت به او فرمود: آری، خداوند توبه ات را می پذیرد و تو را می آمرزد...».

13 - وفای به عهد

اشاره

از جمله عوامل سعادت و خوشبختی وفای به عهد و پیمانی است که انسان در راه حق و حقیقت با خداوند و مردان الهی بسته است. در روایات بر این صفت پسندیده تأکید فراوان شده است؛

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ دَيْنٌ، وَعِدَّةُ الْمُؤْمِنِ كَالْأَخْذِ بِالْيَدِ»⁽¹⁾،

«وعدۀ مؤمن دین است، وعدۀ مؤمن مانند آن است که وعدۀ خود را کف دست خود گذاشته باشد».

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَنَا أَهْلُ بَيْتٍ نَرَى مَا وَعَدْنَا عَلَيْنَا دَيْنًا كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»⁽²⁾،

«ما خاندانی هستیم که وعدۀ خود را دینی بر گردن خویش می بینیم، چنانکه رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم چنین کرد».

تجلی وفای به عهد در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - درباره عقبه بن الصلت الجهنی از شهدای کربلا آمده است:

«وكان عقبه ممن تبع الحسين بن علي عليه السلام من منازل جهينة حول المدينة ولازمه حتى نزل زبالة، فلما اتاه خبر مسلم بن عقيل و هاني بن

ص: 183

1- كنز العمال، رقم 6870.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 97، ح 20.

عروة انقض الأعراب من حوله و لم ينقض عقبة فيمن انقض وكان معه حتى اتى كربلاء، فلمّا كان يوم الطف و شبّ القتال تقدم بين يدي الحسين عليه السلام وقاتل حتى قتل مبارزة. وفي رواية قتل في الحملة الأولى مع من قتل. رضوان الله عليه»⁽¹⁾

«عقبه از جمله کسانی بود که به دنبال حسین بن علی علیه السلام از منازل (جهینه) اطراف مدینه حرکت کرد و با او ملازم بود تا حضرت در منطقه (زباله) فرود آمد. و چون خبر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به حضرت رسید، عرب هایی که همراه او آمده بودند عهد خود را با او نقض کردند ولی عقبه در میان پیمان شکنان نبود و با حضرت بود تا به کربلا آمد. روز عاشورا که شد و جنگ در گرفت در برابر امام حسین علیه السلام قرار گرفت و جنگید تا با مبارزه به شهادت رسید. و بنابر روایتی در حمله اوّل با کشته شدگان به شهادت رسید».

2- درباره مسلم بن عوسجه آمده است:

«أنّه ممن كاتب الحسين بن علي عليه السلام من الكوفة مع من كتب ووفى له، و ممّن اخذ البيعة له عند مجيئ مسلم بن عقیل الى الكوفة...»⁽²⁾

«او از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام همراه با دیگر افراد نامه نوشتند و به عهدش وفا نمود، و نیز از جمله کسانی بود که هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه برای او بیعت گرفت...».

3- درباره رشادت عمرو بن قرظه انصاری در کربلا آمده است:

«ثم أنّه قاتل ساعة ورجع الى الحسين عليه السلام فوقف دونه ليقية من العدو. فجعل يلتقي السهام بجبهته وصدره، فلم يصل الى الحسين عليه السلام سوء حتى اثنخ بالجراح. فالتفت الى الحسين عليه السلام فقال: أوفيت يا بن رسول الله؟! قال له الحسين عليه السلام: نعم انت أمامي في الجنة، فاقراً رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم مني السلام

ص: 184

1- ابصار العين، ص 201.

2- ابصار العين، ص 107.

واعلمه أنّي في الأثر. فخر قتيلاً، رضوان الله عليه»(1)

«ساعتی جنگ کرد و سپس به سوی حسین علیه السلام بازگشت و در برابر او ایستاد تا از او در مقابل دشمنان دفاع کند. او تیرها را با پیشانی و سینه اش میگرفت تا به امام حسین علیه السلام نرسد، تا اینکه بدنش پر از خون شد. او رو به حسین علیه السلام نمود و عرض کرد: آیا به عهد خود وفا کردم ای فرزند رسول خدا؟! امام حسین علیه السلام به او فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت، سلام مرا به رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم برسان و به او بگو که من در پی شما خواهم آمد. این را گفت و نقش بر زمین گشت. خشنودی خدا بر او باد».

4 - شیخ مفید می نویسد:

«انّ حبيباً كان ممن كاتب الحسين عليه السلام مع من كتب و وقى له حتى قتل بين يديه»(2)

«همانا حبيب از جمله کسانی بود که به امام حسین علیه السلام همراه دیگران نامه نوشت و به عهدش وفا کرد تا در برابر او به شهادت رسید».

5 - درباره مجّمع بن زیاد جهنی از شهدای کربلا آمده است:

«كان مجّمع في منازل جهينة حول المدينة، فلما خرج الحسين عليه السلام من مكة الى العراق مرّ الحسين عليه السلام بهم، و تبعه مجّمع بن زياد فيمن تبعه من الأعراب، فلما وصل الحسين عليه السلام الى زبالة ونزل، اتاه خبر مسلم بن عقيل و هاني بن عروة انقض من حوله كثير من الأعراب الذين لحقوه في الطريق الا مجّمع بن زياد، اقام معه، فلما كان الطف و شبّ القتال تقدم بين يدي الحسين عليه السلام و قاتل حتى قتل من القوم جماعة كثيرة، ثم عطف عليه الناس من كل جانب فقتلوه في حومه الحرب بعد ما عقروا فرسه رضوان الله عليه»؛

ص: 185

1- مثير الأحزان، ص 61.

2- ارشاد مفید، ج 2، ص 37.

«مجمع در منازل جهینه اطراف مدینه به سر می برد. و چون امام حسین علیه السلام مکه به سوی عراق حرکت کرد حضرت از میان آن قوم حرکت نمود، و برخی از اعراب از آن جمله مجمع به منطقه (زباله) رسید و منزل کرد. خبر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به او رسید و لذا بسیاری از عربها که در بین راه به او ملحق شده بودند نقض پیمان کرده و از حضرت جدا شدند ولی مجمع بن زیاد چنین نکرد و تا آخر با حضرت باقی ماند. و چون روز عاشورا شد و جنگ در گرفت خدمت امام حسین علیه السلام رسید و چنان جنگید که تعداد بسیاری را به قتل رسانید. آنگاه لشکر عمر بن سعد از هر طرف بر او حمله کرده و او را در میدان جنگ به شهادت رساندند».

6- و درباره عباد بن مهاجر جهنی از شهدای کربلا آمده است:

«و لما وصل الحسين عليه السلام الى زباله انقض الأعراب من حوله و اقام عباد بن المهاجر معه و كان ملازماً له حتى اتى كربلاء، فلما كان اليوم العاشر و شب القتال تقدم بين يدي الحسين عليه السلام و قتل في الحملة الأولى مع من قتل اصحاب الحسين عليه السلام رضوان الله عليه»⁽¹⁾،

«و چون حسین علیه السلام به منطقه (زباله) رسید عرب هایی که همراه او بودند نقض پیمان کردند به جز عباد بن مهاجر که همراه او بود تا آنکه به کربلا رسید. و چون روز عاشورا شد و جنگ در گرفت خدمت حسین علیه السلام آمد و در حمله اول همراه کسانی که از اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند کشته شد. خشنودی خدا بر او باد».

7 - و نیز درباره مرقع بن ثمامه اسدی از شهدای کربلا آمده است:

«كان مرقع ممن جاء الى الحسين عليه السلام في الطف بعد ما ردوا الشروط عليه و خلص اليه ليلاً مع من خلص»⁽²⁾؛

ص: 186

1- الحدائق الوردية، ص 104.

2- تاريخ طبري، ج 5، ص 454.

«مرقع از جمله کسانی بود که در روز عاشورا بعد از آنکه ش--روط را بر او رد نمودند خدمت امام حسین آمد و شب عاشورا از جمله اصحاب مخلص او بود».

14 - نصیحت برای خدا

اشاره

یکی از صفات متقین و بندگان شایسته خدا نصیحت و خیرخواهی برای مردم و دعوت کردن آنان به خیر و صلاح و سعادت است. این صفت در حقیقت از صفات بارز و شایسته تمام انبیای الهی بوده است.

خداوند متعال می فرماید:

«أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (1)،

«رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم؛ و من خیرخواه امینی برای شما هستم».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لَخَلْقِهِ» (2)،

«با منزلت ترین مردم نزد خدا در روز قیامت، کسی است که در راه خیرخواهی برای خلق او بیش از دیگران قدم بردارد».

و نیز نقل شده که فرمود:

«لِيَنْصَحَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنْصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ» (3)،

«هر یک از شما همانگونه که خیرخواه خود است باید خیرخواه برادرش نیز باشد».

ص: 187

1- اعراف / 68.

2- کافی، ج 2، ص 208، ح 5.

3- همان 4

1 - طبری به سندش از کثیر بن عبدالله شعبی بجلی نقل کرده که گفت:

«لما زحفنا قبل الحسين عليه السلام خرج الينا زهير بن القين على فرس له ذنوب شاك في السلاح فقال: يا اهل الكوفة! نذار لكم من عذاب الله نذار، أنّ حقاً على المسلم نصيحة اخيه المسلم، ونحن حتى الآن اخوة، على دين واحد، و ملّة واحدة ما لم يقع بيننا واحدة ما لم يقع بيننا وبينكم السيف و انتم للنصيحة مّا اهل، فاذا وقع السيف انقطعت العصمة. وكنا امة و انتم امة. إنّ الله قد ابتلانا و اياكم بذرية نبيه محمد صلى الله عليه و آله لينظر ما نحن و انتم عاملون، انا ندعوكم الى نصرهم و خذلان الطاغية عبيد الله بن زياد اللعين...»⁽¹⁾

«چون قبل از حسين عليه السلام به ميدان جنگ رفتيم زهير بن قين سوار بر اسبی که از اسلحه بود به نزد ما آمد و گفت: ای اهالی کوفه! شما را از عذاب خدا می ترسانم، می ترسانم؛ زیرا از حق مسلمان بر عهده برادر مسلمانش آن است که او را نصیحت کند، و ما الآن برادر یکدیگر و بر یک دین و یک ملت هستيم تا وقتی که بين ما و شما جنگی به وقوع نپیوسته است، و شما برای نصیحت از ناحیه ما سزاوارترید، ولی هنگامی که جنگ بين ما شروع شد عصمت قطع می گردد و ما از جمله یک امت و شما داخل در یک امتید. همانا خداوند ما و شما را به ذریه پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله مبتلا نموده تا مشاهده کند که ما و شما چه می کنیم. ما شما را به یاری ذریه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خار کردن طغیان گر عبيدالله بن زياد لعین دعوت می کنیم...».

راوی در ادامه می گوید:

«فناداه رجل من خلفه فقال له: يا زهير انّ ابا عبد الله عليه السلام يقول لك: اقبل، فلعمري لئن كان مؤمن آل فرعون نصح لقومه و ابلغ في الدعاء لقي-د

ص: 188

«مردی از پشت سرش او را صدا کرد و به او گفت: ای زهیر! اباعبدالله به تو می فرماید که برگرد؛ زیرا به جان خود سوگند! اگر مؤمن آل فرعون برای قومش نصیحت کرد و در دعوت مردم نهایت کوشش را نمود تو نیز آنان را نصیحت کرده و نهایت کوشش و سعی خود را نمودی اگر نصیحت و کوشش به آنان فایده برساند».

2- ابو مخنف می گوید:

«و صار الحسين سلام السلام ينظر يميناً وشمالاً، فلم ير احداً حوله من اصحابه و انصاره الا قتيل و جديلاً و طريح و جريح، فنادی: اما من مغيث يغيثنا، اما من مجير يجيرنا، اما من ناصر فينصرنا، اما من طالب للجنة فيذبّ عنا، اما من خائف من عذاب الله فيرحمنا، اما من معين فيكشف الكرب عنا. ثم انشأ يقول:

انا ابن الطهر من آل هاشم***كفاني بهذا مفخراً حين افخر

وفاطمة امي و جدی محمد***وعمی هو الطيار في الخلد جعفر

بنا بين الله الهدى عن ضلالة***بكأس رسول الله من ليس ينكر

و شيعتنا في الخلق اكرم شيعة***وباغضنا يوم القيمة يخسر

و طوبى لعبد زارنا بعد موتنا***بجنة عدن صفوها لا يكدر

فوقع كلامه في مسامع الحرّ، فاقبل على ابن اخيه قرة وقال: انتظر الى الحسين عليه السلام يستغيث فلا يغاث و يستجير فلا يجار، قد قتلت انصاره و بنوه، و قد اصبح بين مجادل و مخاذل، فهل لك ان تسير بنا اليه و تقاتل بين يديه؟ فانّ الناس عن هذه الدنيا راحلة وكرامات الدنيا زائلة، فلعلنا نفوز بالشهادة و نكون من اهل السعادة. فقال له: مالي بذلك حاجة.

ص: 189

فترکه و اقبل علی ولده و قال له: یا بنی! الا صبر لی علی النار ولا علی غضب الجبار، ولا ان یكون غداً خصمی احمد المختار. یا بنی! اماتری الحسین علیه السلام یستغیث فلیاغث و یستجیر فلیجار؟! یا بنی! سربنا الیه نقاتل بین یدیه فلعلنا نفوز بالشهادة و نكون من اهل السعادة. فقال له ولده حباً و کرامة...

ثم انّ الحرّ قال لولده: احمل یا بنی علی القوم الظالمین. فحمل الغلام علی القوم، و لم یزل یقاتل حتی قتل سبعین فارساً ثم قتل. فلما رآه ابوه مقتولاً فرح بذلك فرحاً شديداً و قال: الحمد لله الذي رزقك الشهادة بین یدی مولانا الحسین علیه اسلام»⁽¹⁾،

«امام حسین علیه السلام به طرف راست و چپ نگاه کرد و هیچ یک از اصحاب و یارانش را ندید جز آنکه کشته شده و یا مجروح بودند. در آن هنگام ندا داد آیا (کمک کاری هست که ما را کمک کند؟ آیا پناه دهنده ای هست که ما را پناه دهد؟ آیا یآوری هست که ما را یاری دهد؟ آیا درخواست کننده بهشتی هست که از ما دفاع نماید؟ آیا کسی هست که از عذاب خدا ترسد و به ما رحم کند، آیا کمک کاری هست که گرفتاری را از ما دور سازد. آنگاه این اشعار را سرود:

من پسر پاک از آل هاشم. بس است به این نسب از حیث افتخار که افتخار می شود. و فاطمه مادر من و جدّم محمد است. و عمویم جعفر است که در بهشت پرواز می کند.

تنها به واسطه ما بود که خداوند هدایت را از گمراهی جدا نمود، و ما چراغ هدایت الهی هستیم که در روی زمین نورافشانی می کند. و ما سرپرستان حوض کوثریم که دوست داران خود را سیراب می کنیم با جام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این چیزی است که کسی انکار نمی کند. و شیعیان ما در خلق بهترین شیعیان اند و دشمنان ما در روز قیامت زیان کارند.

و خوشا به حال بنده ای که ما را بعد از مرگمان زیارت کند، که جایگاه او در

ص: 190

بهشت عدن است، بهشتی که خالص بوده و کدورت در آن نیست.

این سخنان و اشعار بر حر اثر گذاشت، رو به پسر برادرش (قره) کرد و گفت: آیا به حسین علیه السلام نظر می کنی که چگونه طلب یاری می کند ولی کسی یاریش نمی نماید و طلب پناه می کند ولی کسی او را پناه نمی دهد؟ در حالی که یاران و اولادش کشته شده اند و الآن در بین کسانی قرار گرفته که با او مجادله کرده و او را خوار نموده اند. آیا آمادگی داری که به سوی او برویم و به دفاع از او بجنسیم؟ زیرا مردم همگی از این دنیا کوچ خواهند کرد و کرامت های دنیا زایل شونده است، شاید ما نیز به شهادت نایل شویم و از اهل سعادت گردیم. او گفت: من به این شهادت نیازی ندارم.

حر او را رها کرد و به سوی فرزندش آمد و گفت: ای فرزندم م--ن ب--ر آتش دوزخ و غضب خدای جبار طاقت ندارم، و نمی توانم بینم که روز قیامت دشمن من احمد مختار باشد. ای فرزندم! آیا نمی بینی حسین علیه السلام را که چگونه طلب یاری می کند ولی کسی او را یاری نمی دهد و طلب پناه می کند ولی کسی او را پناه نمی دهد؟ ای فرزندم! بیا با هم به سوی او رویم و به دفاع از او بجنسیم، شاید به فوز شهادت نایل شویم و از اهل سعادت گردیم. فرزندش به او گفت: بسیار این کار را دوست دارم و کرامتی برای ماست... سپس حرّ به فرزندش گفت: ای فرزندم: بر این قوم ظالم حمله کن. آن جوان بر سپاه دشمن حمله کرد و همین طور می جنگید تا هفتاد سواره را به قتل رسانید و آنگاه کشته شد.

چون پدرش او را کشته دید از کار او بسیار خوشحال شد و عرض کرد: سپاس خدای را سزااست که به تو شهادت در برابر مولای ما حسین علیه السلام را ارزانی کرده است».

15 - مقدم داشتن آخرت بر دنیا

یکی از عوامل و اسباب سعادت و عاقبت به خیری آن است که انسان در طول زندگی خود و در موقعیت های حساس که حالت تردید به خود می گیرد و موقع

امتحان می باشد آخرت را بر دنیا مقدم بدارد، و این مطلبی است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده است؛

خداوند متعال می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى) (1)،

«اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته، مسلماً دوزخ جایگاه اوست!».

از جمله وصایای لقمان به فرزندش این است:

«بِعْ دُنْيَاكَ بِآخِرَتِكَ تَرْبَحْهُمَا جَمِيعاً، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ تَخْسِرْهُمَا جَمِيعاً» (2)،

«دنیایت را به آخرت بفروش که هر دورا به دست می آوری و آخرت را به دنیایت بفروش که هر دورا از دست می دهی».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مِنْ عَبْدِ الدُّنْيَا وَ أَثَرُهَا عَلَى الْآخِرَةِ اسْتَوْخَمَ الْعَاقِبَةُ» (3)،

«هر که دنیا را بپرستد و بر آخرت ترجیح دهد فرجامی ناگوار خواهد داشت».

و نیز از حضرت نقل شده که فرمود:

«لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ» (4)،

«مردم برای سود دنیای خود امری از امور دین خود را وانگذارند مگر آنکه خداوند کاری برای آنان پیش آورد که زیانش از آن سود بیشتر باشد».

ص: 192

1- نازعات / 37 - 39.

2- بحار الانوار، ج 13، ص 422، ح 17.

3- خصال صدوق، ص 622، ح 10.

4- نهج البلاغه، حکمت 106.

و نیز نقل شده که فرمود:

«مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّهِ طَالَ شَقَاؤُهُ وَ عَمَّهُ» (1).

«کسی که بیشترین هم و غمش دنیا باشد بدبختی و اندوهش به درازا کشد».

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدَى إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (2)؛

«از بی ارزشی و خواری دنیا نزد خداوند متعال است که سر یحیی بن زکریا به فاحشه ای از فاحشه های بنی اسرائیل هدیه داده شد».

از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نقل شده که فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ دُنْيَاهُ أَضُرَّ بِآخِرَتِهِ» (3).

«هر که دنیایش را دوست بدارد به آخرتش زیان زده است».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَّانِ مُتَقَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا، وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا، كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ» (4).

«همانا دنیا و آخرت دو دشمن ناهماهنگ و دوراه جدا از هم هستند. پس هر که دنیا را دوست داشته باشد و با آن دوستی کند از آخرت نفرت دارد و با آن دشمنی می ورزد. دنیا و آخرت به منزله مشرق و مغربند که هر کس میان آن دو را بپیماید هر چه به یکی نزدیک شود از دیگری دور میگردد. دنیا و آخرت هووی هم اند».

ص: 193

1- بحار الانوار، ج 73، ص 81، ح 43.

2- همان، ج 44، ص 365، ح 73.

3- همان، ج 73، ص 81، ح 43.

4- نهج البلاغه، حکمت 103.

1 - کشی می گوید:

«وكان حبيب بن مظاهر من الرجال السبعين الذين نصروا الحسين عليه السلام ولقوا جبال الحديد و استقبلوا الرماح بصدورهم و السيوف بوجوههم، و هم يعرضون عليهم الأمان و الأموال فيأبون و يقولون: لا عذر لنا عند رسول الله صلى الله عليه و آله ان قتل الحسين عليه السلام و منا عين تطرف، لا والله لا يكون ذلك ابداً حتى نقتل دونه...»⁽¹⁾،

«حبيب بن مظاهر از جمله هفتاد مردی بود که حسین علیه السلام را یاری کرده و به ملاقات کوههایی از آهن رفته و با سینه های خود نیزه ها را استقبال کرده و با صورتهایشان با شمشیر روبرو شدند، و این در حالی است که بر آنان امان نامه و اموال عرضه شده و از آن سر باز زدند و می گفتند: ما نزد رسول خدا علیه السلام عذری نداریم اگر حسین علیه السلام کشته شود ولی ما چشم هایی داشته باشیم که پلک هایش بر هم خورد، نه به خدا سوگند! هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد تا ما نزد او کشته شویم...».

2- در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمَوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْأَخِذُ لِعَدِهِ مِنْ أَمْسِهِ...»⁽²⁾؛

«درود بر ابوالفضل عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام، که جانش را فدای برادرش نمود، و آخرت را بر دنیا مقدم داشت...».

خوارزمی حنفی می نویسد:

«...ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَّا مَنْ مُعِيثٍ يَغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟ أَمَّا مَنْ ذَابَ

ص: 194

1- اختیار معرفة الرجال، ص 78، رقم 133.

2- اقبال الاعمال، ج 3، ص 74.

يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟

فَلَمَّا سَمِعَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدٍ هَذَا الْكَلَامَ اضْطَرَبَ قَلْبُهُ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ، فَخَرَجَ بَاكِياً مُتَضَرِّعاً مَعَ غُلَامٍ لَهُ تُرْكِي ...» (1)،

«...آنگاه حسین علیه السلام ندا داد: آیا کسی هست که مرا به جهت خدایاری و پشتیبانی کند؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع نماید؟

چون حر بن یزید این کلام را شنید قلبش مضطرب شد و دو چشمانش گریست، و با حالت گریه و تضرع همراه غلامش ترکی از صف لشکر دشمن بیرون آمد ...».

16- سبقت در کارهای خیر

اشاره

یکی از صفات نیک و پسندیده که باعث سعادت و خوشبختی افراد خواهد شد سبقت گرفتن در کارهای خیر است که قرآن و روایات بر آن تأکید فراوان دارند؛

خداوند متعال می فرماید:

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ..» (2)؛

«به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است...».

و نیز می فرماید:

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ...» (3)،

«در نیکی ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جوید! ...»

ص: 195

1- مقتل الحسين، ج 2، ص 9 - 10.

2- حدید / 21.

3- بقره / 148.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«مَنْ فُتِحَ لَهُ بَابُ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِرْهُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ»⁽¹⁾،

«هرکس در کار خیر به رویش گشوده شود باید در استفاده از این فرصت بشتابد؛ زیرا او نمی داند که این در، کی به رویش بسته می شود».

و نیز نقل شده که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ»⁽²⁾؛

«خداوند آن کار خیری را دوست دارد که با تعجیل صورت گیرد»

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«بَادِرُوا بِعَمَلِ الْخَيْرِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا عَنْهُ بِغَيْرِهِ»⁽³⁾؛

«در انجام کار خوب شتاب کنید پیش از آنکه به سبب پرداختن به کاری دیگر از آن بازمانید».

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ؛ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ»⁽⁴⁾،

«پدرم می فرمود: چون آهنگ کار خوبی کردی در انجام آن شتاب کن؛ زیرا نمی دانی که چه پیش می آید».

تجلی مسابقه در کار خیر در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - طبری درباره قیس بن مسهر صیداوی نقل می کند:

«...فَلَمَّا قُبِضَ الْحُصَيْنِ عَلَى قَيْسٍ بَعَثَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ، فَسَأَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ عَنْ

ص: 196

1- بحار الانوار، ج 77، ص 165، ح 2.

2- کافی، ج 2، ص 142، ح 4.

3- خصال، صدوق، ص 620، ح 10.

4- کافی، ج 2، ص 142، ح 3.

الكتاب فقال: خرقة. قال ولم؟ قال: لئلا تعلم ما فيه. قال الى م--ن؟ قال: الى قوم لا أعرف اسمائهم. قال: ان لم تخبرني فاصعد المنبر و سب الكذاب يعني به الحسين عليه السلام. فصعد المنبر فقال: ايها الناس! ان الحسين بن علي عليه السلام الخير خلق الله و ابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و انا رسوله اليكم وقد فارقتك بالحاجر من بطن الرمة فاجيبوه. ثم لعن عبيد الله بن زياد و اباه و لعن يزيد بن معاوية و اباه و صلى على امير المؤمنين عليه السلام. فأمر ابن زياد، فأصعد القصر و رمى به من اعلاه فتقطع، فمات»⁽¹⁾.

«... چون حصين قيس را دستگیر کرد او را به سوی عبيدالله فرستاد. عبيدالله از او درباره نامه ها سؤال کرد. او گفت: آنها را پاره کردم. گفت: چرا؟ گفت: تا از محتوای آن باخبر نشوی. گفت: نامه ها برچه کسانی نوشته شده است؟ گفت: بر کسانی که از اسامی آنان اطلاعی ندارم. گفت: اگر مرا از اسامی افراد مطلع نمی سازی پس بالای منبر برو و دروغ گو پسر دروغ گو یعنی حسین علیه السلام (نعوذ بالله تعالی) را دشنام بده. او بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن العلي عليه السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خداست و من فرستاده او به سوی شمايم و در منطقه (حاجر) از وادی (رمة) از او جدا شدم پس دعوت او را اجابت کنید. آنگاه عبيدالله بن زياد و يزيد بن معاوية و پدرش را لعنت کرده و بر امير المؤمنين عليه السلام درود فرستاد. ابن زياد دستور داد تا او را بالای قصر برده و از آنجا به پایین پرتاب کردند و بدنش قطعه قطعه شد و به شهادت رسید».

2- نقل شده:

«فلما كان اليوم العاشر و نشب القتال جعل اصحاب الحسين عليه السلام يسارعون الى القتل بين يديه و كانوا كما قيل:

قوم اذا نودوا لدفع ملمة*** و الخيل بين مدعس و مكردس

لبسوا القلوب على الدروع كأنهم*** يتهافون على ذهاب الأنفس»⁽²⁾

ص: 197

1- تاريخ طبري، ج 5، ص 394.

2- لهوف، ص 67

«چون روز عاشورا شد و جنگ شدت گرفت اصحاب امام حسین علیه السلام شروع به مسابقه در قتال در برابر آن حضرت نمودند و بودند همان گونه که گفته شده: آنان گروهی بودند که چون برای دفع گرفتاری دعوت شدند و اسبان متراکم و فشرده بودند.

قلب های خود را آماده تیرهای بلا کردند، گویا که در کشتن خود بر یکدیگر سبقت می گیرند».

3- دربارهٔ برید بن خضیر همدانی از شهیدان کربلا آمده است:

«أنه لما بلغه خبر الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام سار من الكوفة الى مكة ليلحق بالحسين عليه السلام، فجاء معه الى كربلاء حتى فجاء معه الى كربلاء حتى استشهد بين يديه»⁽¹⁾.

«چون خبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به او رسید از کوفه به طرف مکه روان شد تا خود را به امام رسانید، و همراه او به کربلاء آمد و در مقابل او به شهادت رسید».

4 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَّ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَنْدَعِي. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعَمَ عُقْبَى الدَّارِ. بَوَّأَكُمْ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ. ائْتَدَ هَذَا كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ وَ مَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ، وَاجْزَلَ لَكُمْ الْعَطَاءَ، وَ كُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءَ، وَانْتُمْ لَنَا فِرْطَاءَ، وَ نَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءَ فِي دَارِ الْبَقَاءِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»⁽²⁾؛

«درود بر قطعه قطعه شده همراه او عمرو بن عبدالله جندعی درود بر شما ای بهترین یاران، درود بر شما به جهت صبری که کردید و خوب جایگاهی در آخرت برای شماست. خداوند شما را در جایگاه نیکان قرار داد. گواهی می دهم که خداوند پرده را برای شما برداشت و گام را برای شما گستراند، و به

ص: 198

1- ابصار العین، ص 121 .

2- الاقبال، ج 3، ص 80.

شما پاداش نیک عطا نمود. شما کسانی بودید که در پیروی از حق کوتاهی دید و لذا پشت سر ما و همنشین ما در بهشت خواهید بود. و درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد».

5- شب عاشورا امام حسین علیه السلام اصحاب خود را جمع کرد و در خطبه ای خطاب به آنان فرمود:

«أَتْنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَ أَحَمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَحَمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقِهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَ جَعَلْتَ لَنَا أَسَدًا مَعَآ وَابْصَارًا وَافِنْدَةً، وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ إِبْرَ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي. فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا....»⁽¹⁾

«خدای تبارک و تعالی را به بهترین وجه ستایش می گویم و او را در حالت خوشی و گرفتاری ستایش می نمایم. بارخدا! تو را ستایش می کنم بر اینکه ما را به نبوت کرامت داده و قرآن را به ما تعلیم دادی، و ما را فقیه در دین نمودی و برای ما گوش ها و دیده ها و قلب ها قرار دادی، و ما را از مشرکین قرار ندادی. اما بعد، پس همانا من اصحابی برتر و بهتر از اصحابم سراغ ندارم و نیز اهل بیتی نیکوتر و پیوند کننده تر از اهل بیتم نمی شناسم. پس خداوند به تمام شما از طرف من خیر عطا نماید...».

6- هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام اذن میدان گرفت امام حسین علیه السلام نگاهش را به طرف آسمان کرد و عرض نمود:

«اللَّهُمَّ اِنَّ هَذَ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ أَشَدُّ بِهِ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمَ، وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَيْ رُؤْيَا نَبِيِّكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ»⁽²⁾؛

ص: 199

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 315، الملهوف، سید بن طاووس، ص 38 کامل، ابن اثیر، ج 3، ص 285...

2- الملهوف ابن طاووس، ص 47.

«بارخدايا! گواه باش بر این قوم که کسی به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم از حیث خلقت و اخلاق و گفتار به فرستاده ات محمد صلی الله علیه و آله بود، و ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به او نظاره می کردیم».

17 - بصیرت

اشاره

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی و عاقبت به خیری بصیرت و بیداری و آگاهی است که می تواند در موقعیت های حسّاس به فریاد انسان رسیده و او را به کمال مطلوب برساند، و این موضوعی است که در روایات تأکید فراوانی بر آن شده است؛ از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«فَانَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي»⁽¹⁾؛

«با بصیرت کسی است که بشنود و بیندیشد، و نگاه کند و ببیند، از عبرتها بهره گیرد، آنگاه راه های روشنی را پیماید و بدون ترتیب از افتادن در پرتگاه دوری کند».

و نیز نقل شده که فرمود:

«نَظَرَ الْبَصِيرُ لَا يُجْدِي إِذَا عَمِيَتْ الْبَصِيرَةُ»⁽²⁾؛

«هرگاه دیده بصیرت کور باشد نگاه چشم سودی ندارد».

تجلی بصیرت در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«كَانَ عَمَّانَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَافِذُ الْبَصِيرَةِ، صُلِبَ الْإِيمَانُ، جَاهَدَ مَعَ

ص: 200

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 158

2- غرر الحکم، رقم 9972.

أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَابِلَى بَلَاءٍ حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيداً»(1)

«عموی ما عباس فرزند علی علیه السلام بصیرتی نافذ داشت و دارای ایمانی محکم بود، با برادرش حسین جهاد کرد و مبتلا به بلاهای نیک شد و شهید از دنیا رفت».

2- بریر بن خضیر همدانی بعد از آنکه خطبه ای خواند و مردم را از نامه هایی که برای امام حسین علیه السلام نوشته بودند آگاه کرد و آنان را به پشتیبانی از امام حسین علیه السلام دعوت نمود، برخی از لشکریان عمر بن سعد به او گفتند:

«یا هذا! ما ندري ما تقول؟ فقال بریر: الحمد لله الذي زادني فيكم بصيرة. اللهم ائني ابرأ اليك من فعال هؤلاء القوم، اللهم ألق بأسهم بينهم حتى يلقوك و انت عليهم غضبان. فجعل القوم يرمونه بالسهم، فرجع بریر الى ورائه...»(2)

«ای مرد! نمی دانیم که چه می گویی؟ بریر فرمود: ستایش خداوندی را سزااست که بصیرت مرا درباره شما زیاد کرده است. بارخدا! من از کارهای این قوم به سوی تو پناه میبرم. بارخدا! بیشان اختلاف انداز تا زمانی که تو را ملاقات کنند در حالی که تو بر آنان غضبناکی. آن لشکر شروع به تیراندازی به او کردند و بریر به عقب بازگشت...».

3- در زیارت نامه حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام آمده است:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ دِينِكَ، مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ، وَ مُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ...»(3)

«گواهی می دهم که تو سستی و پیمان شکنی ننمودی، و گواهی می دهم که تو با بصیرت در دینت از دنیا رفتی و به صالحان اقتدا کرده و از پیامبران پیروی نمودی...».

ص: 201

1- عمدة الطالب، ص 356.

2- تسلية المجالس، ج 2، ص 272.

3- بطل العلقمی، مظفر، ج 2، ص 413، به نقل از ابن قولویه.

اشاره

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی صبر در مصائب و مشکلات است؛ مشکلاتی که برخی را به جهت نداشتن تحمل و شکیبایی در برابر آنها، از پای در آورده است، ولی برخی دیگر با تحمل صبر و شکیبایی به فوز شهادت و سعادت رسیدند.

صبر از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید:

«وَكَايْنِ مِّنْ نَّبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رَئِيونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (1)،

«چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آن ها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند)؛ و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد».

و نیز می فرماید:

«وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (2)،

«و (فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید! و نزاع و (کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است!»

و می فرماید:

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ بِمَا صَبَرُوا» (3)،

ص: 202

1- آل عمران / 146.

2- انفال / 46.

3- اعراف / 137.

«و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، بخاطر صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقق یافت».

و می فرماید:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (1)،

«و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت میکردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند».

و می فرماید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (2)،

«قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان آن ها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خدائیم، و به سوی او باز می گردیم! این ها، همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده، و آن ها هستند هدایت یافتگان!».

صبر از دیدگاه روایات

از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَنْتُمْ لَا تُدْرِكُونَ مَا تُحِبُّونَ إِلَّا بِصَبْرِكُمْ عَلَى مَا تَكْرَهُونَ» (3)،

ص: 203

1- سجده / 24.

2- بقره 155 - 157.

3- مسکن الفؤاد، ص 47 - 48.

«شما به آنچه دوست دارید نخواهید رسید مگر با صبر در برابر آنچه ناخوش می دارید».

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْمُؤْمِنُ يُطِيعُ عَلَى الصَّبْرِ عَلَى النَّوَائِبِ»⁽¹⁾؛

«مؤمن، با صبر در برابر سختیها سرشته شده است».

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«بِالصَّبْرِ تُدْرِكُ مَعَالِيَ الْأُمُورِ»⁽²⁾؛

«با صبر به مقامات بالا می توان رسید».

و نیز نقل شده که درباره صفات متقین می فرماید:

«صَبَرُوا أَيَّامًا قَلِيلَةً، أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً»⁽³⁾؛

«چند صباحی صبر کردند و در پی آن به آسایشی طولانی دست یافتند».

تجلی صبر در اصحاب امام حسین علیه السلام

1 - طبری می نویسد:

«انّ بشر الحضرمی لما قتل تقدّم سوید بن عمرو بن ابی المطاع الی الحرب، فقاتل قتال الأسد الباسل، و بالغ فی الصبر علی الخطب النازل حتی اثنخ بالجراح و سقط علی وجهه فی القتلی، فظن الناس بانه قد قتل و لیس به حراك حتی سمعهم یقولون: قتل الحسین علیه السلام، فوجد افاقة و کان معه سکین قد خبأها فی خفه و کان قد اخذ سیفه منه، فقاتلهم بسکینه ساعة. ثم أنّهم تعطفوا علیه من کل جانب، فضربه عروة بن بکار

ص: 204

1- مشکاة الأنوار، ص 23.

2- غرر الحکم، رقم 4276

3- نهج البلاغه، خطبه 193.

التغلبی بر محه و زید بن رقاد الجهنی بسیفه حتی قتلاه، وکان آخر قتیل من اصحاب الحسین علیه السلام وانصاره»⁽¹⁾،

«بشر حضر می چون به شهادت رسید سوید بن عمرو بن ابی المطاع به میدان آمد و همچون شیر غران جنگید و بر شدائی که بر او وارد شده بود صبر نمود تا آنکه بدنش از جراحت پر از خون شد و به صورت در میان کشته ها افتاد. لشکر گمان کرد که او کشته شده و جان در بدن ندارد تا اینکه شنید که مردم می گویند: حسین علیه السلام کشته شده است. لحظه ای به هوش آمد، و خنجر را که همراهش بود در کف دست گرفت؛ چون شمشیرش را گرفته بودند، و با همان خنجر ساعتی حمله کرد. سپس لشکر دشمن از هر طرف راه را بر او بسته و به او حمله کردند؛ عروہ بن بکار تغلبی با نیزه بر او زد و زید بن رقاد جهنی شمشیری بر او کوفت که با آن به شهادت رسید. و او آخرین شهید از اصحاب و انصار امام حسین علیه السلام بود».

2- در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلامُ عَلَى الْمَرْثِ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجَنْدَعِي، السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارِ، السَّلامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، بَوَّأَكُمْ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ. أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ وَ مَهَّدُ لَكُمْ الْوِطَاءَ وَ أَجَزَلَ لَكُمْ الْعِطَاءَ...»⁽²⁾،

«درود بر عمرو بن عبدالله جندعی که همراه حسین علیه السلام بدنش قطعه قطعه شد. درود بر شما ای بهترین یاوران. درود بر شما به جهت صبری که کردید و خوب جایگاهی در آخرت برای شماست. خداوند شما را در جایگاه نیکان جای داد. گواهی می دهم که به طور حتم خداوند برای شما پرده ها را کنار زده و راه را برای شما هموار نمود و پاداش خوبی به شما عطا کرد...».

ص: 205

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 453، ملهوف، ص 165.

2- الاقبال، ج 3، ص 80.

3- و نیز در زیارت ناحیه مقدسه آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً وَ النَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مَغْتَرِباً، الْمُسْتَقْدِمُ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمُ لِلنِّزَالِ...» (1)

«درود بر جعفر بن امیرالمؤمنین، کسی که جانش را در راه خدا داد و بر و بر آن صبر نمود، و از وطن های خود دور شد و غربت کشید و تسلیم جنگ و پیشگام جهاد شد...».

19 - دوری از باطل

یکی از صفات مردان خدا که از عوامل سعادت و عاقبت به خیری است، دوری از لغو و باطل می باشد، صفتی که قرآن و روایات بر آن تأکید فراوانی نموده اند؛

خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (2)

«و آن ها که از لغو و بیهودگی روی گردانند».

و نیز می فرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً» (3)

«و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْراً مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَنْعِنِيهِ» (4)

«پس ارج ترین مردم کسی است که آنچه را که بیهوده است فروگذارد».

ص: 206

1- اقبال الاعمال، ج 3، ص 74.

2- مؤمنون / 3.

3- فرقان / 72.

4- امالی صدوق، ص 28، ح 4.

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ! اتَّقُوا اللَّهَ، فَمَا خُلِقَ أَمْرُؤُ عَبْتًا فَيَلْهُو، وَلَا تُرِكَ شَدَى فَيَلْغُو»⁽¹⁾،

«ای مردم! از خدا بترسید؛ زیرا هیچ کس عبث آفریده نشده است تا به سرگرمی و غفلت گذرانند، و مهمل رها نشده است تا بیهودگی کند».

و نیز نقل شده که فرمود:

«اللَّهُوُ يُسْخِطُ الرَّحْمَنَ وَيَرْضَى الشَّيْطَانُ، وَيَنْسَى الْقُرْآنَ»⁽²⁾؛

«سرگرمی کردن، خدای مهربان را به خشم می آورد و شیطان را خشنود می سازد و قرآن را از یاد می برد».

و نیز نقل شده که فرمود:

«شَرُّ مَا ضَيَّعَ فِيهِ الْعُمُرُ اللَّعِبُ»⁽³⁾؛

«بدترین چیزی که عمر در آن تلف می شود، بازی است».

و نیز نقل شده که فرمود:

«مَجَالِسُ اللَّهِوِ تُفْسِدُ الْإِيمَانَ»⁽⁴⁾؛

«مجالس سرگرمی (و خوشگذرانی) ایمان را تباه می کند».

و نیز نقل شده که فرمود:

«مَنْ كَثُرَ لَهُوُهُ قُلُّ عَقْلِهِ»⁽⁵⁾؛

«کسی که سرگرمیش زیاد باشد، عقلش کم است».

ص: 207

1- نهج البلاغه حکمت 370.

2- بحار الانوار، ج 78، ص 9 ح 66.

3- غرر الحکم، رقم 5729.

4- همان، 9815.

5- همان، 8426.

در مقاتل آمده است: «...فجعل بریر یهازل عبدالرحمن و یضاحكه، فقال له عبدالرحمن: دعنا فوالله ما هذه ساعة باطل فقال بریر: والله لقد علم قومي اني ما احببت الباطل شاباً ولا كهلاً، ولكن والله اني لمستبشر بما نحن لاقون، والله ان بيننا وبين الحور العين الا ان يميل هؤلاء علينا بأسيافهم، و لوددت أنهم قد مالوا علينا بأسيافهم الساعة...»⁽¹⁾، «...بریر شروع به شوخی و خنده با عبدالرحمن نمود. عبدالرحمن به او گفت: ما را رها کن، به خدا سوگند! الآن وقت این چیزها نیست. بریر گفت: به خدا سوگند! قوم من دانست که من هرگز باطل را در جوانی و پیری دوست نداشتم، ولی به خدا سوگند که من از آنچه به ملاقاتش می رویم خوشحالم. به خدا سوگند! بین ما و بین حورالعین تنها شمشیرهای آنان فاصله است که بر ما وارد کنند. و من دوست دارم که همین الآن شمشیرهایشان را بر من وارد سازند...».

20 - رقت قلب

اشاره

رقت قلب و خشوع دل یکی از عوامل و اسبابی است که می تواند انسان را از افتادن و سقوط در جنایات باز دارد و او را طرفدار حق و مظلوم گرداند.

خداوند متعال می فرماید:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»⁽²⁾.

«آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟!»

ص: 208

1- تاریخ طبری، ج 5، ص 423

2- حدید / 16

از امام سجاد علیه السلام نقل شده که در دعایی عرض میکند:

«...وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ وَبَطْنٍ لَا يَشْبَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ»⁽¹⁾؛

«خدایا! به تو پناه می برم از نفسی که قانع نمی شود و شکمی که سیر نمی گردد، و دلی که نرم و خاشع نمی شود».

از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم نقل شده که فرمود:

«أَمَّا عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَأَرْبَعَةٌ: مُرَاقَبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَرُكُوبُ الْجَمِيلِ، وَالتَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَالْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ»⁽²⁾،

«نشانه خاشع چهار چیز است: حساب بردن از خدا در نهان و آشکار، انجام کارهای نیک، اندیشیدن برای روز قیامت، و راز و نیاز با خدا».

تجلی رقت قلب در اصحاب امام حسین علیه السلام

صاحب عوالم می نویسد: «ثم جاءه عبدالله و عبدالرحمن الغفاريان فقالا: يا ابا عبدالله! السلام عليك، انا جئنا لنقتل بين يديك و ندفع عنك. فقال عليه السلام: مرحباً بكما ادنوا مني. فدنوا منه و هما يبكيان، فقال عليه السلام: يا ابني اخي! ما يبكيكم؟ فوالله اني لأرجو ان تكونا بعد ساعة قريري العين. فقالا: جعلنا الله فداك، والله ما على انفسنا نبكي و لكن نبكي عليك، نريك قد احيط بك و لا نقدر ان ننفعك. فقال عليه السلام: جزاكم الله يا ابني اخي بوجد كما من ذلك و مواساتكما اياي بأنفسكما احسن جزاء المتقين...»⁽³⁾، «بعد از او عبدالله و عبدالرحمن غفاری خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: ای ابا عبدالله! درود بر تو، ما آمده ایم تا در مقابل تو جنگ کرده و از شما دفاع نماییم. حضرت فرمود: خوشا به حال شما، نزدیک من آید. آن دو به نزد حضرت آمده و گریستند. حضرت فرمود: ای فرزندان برادرم! چه چیز شما را به گریه و اداشت؟ به

ص: 209

1- اقبال الاعمال، ج 1، ص 174.

2- تحف العقول، ص 20.

3- العوالم، ج 17، ص 273.

خدا سوگند! من امیدوارم که بعد از این ساعت چشمتان نورانی شود. گفتند: خداوند ما را فدایت گرداند، به خدا سوگند! ما بر جان خود نمی‌گیریم، بلکه بر شما گریانیم، زیرا شما را می‌بینیم که دورتان را دشمن احاطه کرده و ما نمی‌توانیم به شما نفعی برسانیم. حضرت علیه السلام فرمود: ای فرزندان برادر! خدا شما را به جهت خشنودیتان از این کار و همکاریتان با من بهترین سزای پرهیزکاران دهد...».

21 - کیاست و زیرکی

اشاره

از جمله صفات مؤمنان کیاست و زیرکی است؛ زیرکی در دینداری و عمل به دستورات خداوند متعال. مؤمن بی‌جهت خودش را به زحمت و گرفتاری مبتلا نمی‌کند و اگر هم موقعیت را مناسب دید با زیرکی تمام خودش را برای فداکاری در راه هدف اصیل و صحیح که تشخیص داده آماده می‌سازد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود:

«الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ» (1)؛

«زیرک کسی است که نفس خود را محکوم سازد و برای پس از مرگ کار کند».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره زیرک ترین مؤمنان سؤال شد؟ فرمود:

«أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا» (2)؛

«کسی که بیشتر از همه به یاد مرگ باشد و خود را برای آن آماده تر سازد».

و نیز نقل شده که فرمود:

«أَكْيَسُ الْكَيْسِ التَّقَى، وَ أَحَمَقُ الْحُمَقِ الْفَجُور» (3)؛

«بزرگترین زیرکی تقواست، و بدترین حماقت گناهکاری می‌باشد».

ص: 210

1- مکارم الاخلاق، ح 2، ص 368.

2- الزهد، حسین بن سعید، ص 78.

3- بحار الانوار، ج 77، ص 115، ح 8

از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالَهُ» (1).

«زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمالش را برای خدا خالص گرداند».

امام علی علیه السلام در پاسخ به سؤال از زیرک ترین مردم فرمود:

«مَنْ أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ غَيْهِ فَمَالَ إِلَى رُشْدِهِ» (2)؛

«کسی که هدایت خود را از گمراهیش بازشناسد به هدایت و رستگاری خود رو کند».

تجلی کیاست در اصحاب امام حسین علیه السلام

درباره جابر بن حجاج مولی عامر التمیمی از شهیدان کربلا آمده است: «کان جابر عند قومه، فلما سمع بمجيء الحسين عليه السلام الى كربلاء خرج من الكوفة مع عمر بن سعد، حتى اذا كان له فرصة ايام المهادنة جاء الى الحسين عليه السلام وسلم عليه، فبقى عنده الى يوم الطف، فلما شب القتال تقدم بين يدي الحسين عليه السلام وقاتل حتى قتل» (3)؛ «جابر نزد قومش به سر می برد، و چون شنید که حسین علیه السلام به کربلا آمده از کوفه با عمر بن سعد خارج شد و قبل از برپایی جنگ فرصت را غنیمت شمرد و به نزد امام حسین علیه السلام آمد و بر او سلام کرد و تا روز عاشورا نزد او باقی ماند. و چون جنگ در گرفت خدمت امام حسین علیه السلام رسید و جنگید تا کشته شد».

ص: 211

1- غرر الحکم، رقم 1139.

2- بحار الانوار، ج 77، ص 378، ح 1.

3- تنقیح المقال، ج 1، ص 198.

- 1 - قرآن کریم
- 2 - ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، محمد سماوی، مرکز الدراسات الاسلامیة قم، 1419.
- 3- اثبات الوصیة، مسعودی، شریف الرضی، قم.
- 4 - اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، دانشگاه مشهد مقدس، 1348 هـ.ق.
- 5 - اسد الغابة، ابن اثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- 6 - اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی، دار الکتب الاسلامیة، قم، چاپ سوم.
- 7- اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، فاضل دربندی، شركة المصطفی، منامه، 1415 هـ.ق.
- 8- الاخبار الطوال، دینوری، شریف الرضی، قم.
- 9 - الارشاد، شیخ مفید، مؤسسة آل البيت، قم، 1413.
- 10 - الاستیعاب، یوسف بن عبدالله بن عبد البر، دار الجيل الأولى، بیروت، 1412.
- 11 - الاصابة، ابن حجر عسقلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، 1415.
- 12 - امالی، طوسی، مكتبة الداوری، قم.
- 13 - امالی، صدوق، منشورات الاعلمی، تهران 1390 هـ.ق.
- 14 - بحار الانوار، علامه مجلسی، دار الکتب الاسلامیة، تهران.
- 15 - تاریخ طبری، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، دار المعارف، مصر، 1960 م.
- 16 - تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، 1415.

- 17 - تذكرة الخواص، سبط بن جوزي، مؤسسة اهل البيت عليهم السلام، بيروت، 1401 ه.ق.
- 18 - تنقيح المقال في علم الرجال، شيخ عبدالله مامقاني، المكتبة المرتضوية، نجف اشرف، 1350.
- 19 - حلية الاولياء، ابونعيم اصفهاني، دار الكتاب العربي، بيروت.
- 20 - ذخيرة الدارين، عبدالمجيد حسيني شيرازي، تحسين، 1421.
- 21 - سير اعلام النبلاء، احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1410.
- 22 - عمدة الطالب في انساب آل ابي طالب، ابن عنبه الحيدرية، نجف، 1380 ه.ق.
- 23 - عوالم العلوم الامام الحسين عليه السلام، عبد الله بحراني، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم، 1407 ه.ق.
- 24 - كامل الزيارات، ابو قولويه، ميقات، قم.
- 25 - منتخب ميزان الحكمة، دار الحديث، قم.
- 26 - مروج الذهب، مسعودي، دار الهجرة، قم، 1404 ه.ق.
- 27 - مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهاني، دارالمعرفة، بيروت.
- 28 - مقتل ابي مخنف، المكتبة العلمية، قم.
- 29 - وسيلة الدارين، سيد ابراهيم زنجاني، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

